تفسیر موضوعیالمیزان

-----------------------------------------------------------------

ویرایش 77 کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

**کتاب سی و دوم**

**دیـن اسـلام**

و تاریخ تشریع آن

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: 1394)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.

اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد(1) ... و

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »**

1- الـميزان ج 1، ص 26.

**فهرست مطالب**

**مقدمه مولف:** صفحه: 7

**بخش اول: آخرین شریعت، کمال تمدن الهی**

**فصل اول: دين اسلام و مشخصات و امتيازات آن 9**

**معني اسلام، و چهار مرتبة آن**

**1-مرتبة اول اسلام:**

**2-مرتبة دوم اسلام:**

**3-مرتبة سوم اسلام:**

**4-مرتبة چهارم اسلام**

**تماميت كلمة الهي، و ظهور دين اسلام**

**اسلام، تنها دين نزد خدا**

**اهميت زندگي اسلامي**

**مراحل جهاني شدن دين اسلام**

**جهاني بودن رسالت پيامبر اسلام**

**دين حقي كه بر دنيا غلبه خواهد كرد!**

**فراگير بودن دين قيّمه اسلام**

**نفوذ اسلام به دنياي موجودات ديگر**

**دين خالص**

**تفاوت پيامبر و ديگران در خلوص دين**

**تفاوت دين كامل با انسان كامل**

**تفاوت پيروان اسلام با اهل كتاب**

**همآهنگي ايمان و عمل در اسلام**

**فصل دوم: قانون و شريعت اسلام، و امتيازات آن 26**

**اصول دعوت شارع اسلام**

**نزول تدريجي قوانين اسلام**

**انتشار تدريجي يك دين جهاني**

**مراتب اجراي دعوت اسلامي:**

**1- تبليغات:**

**2- دعوت منفي:**

**3- جهاد:**

**جامعيت شريعت محمدي”ص“**

**1-جامع بودن شريعت محمدي”ص“**

**2-پنج شريعت ديگر**

**3-پنج پيامبر اولواالعزم**

**بصيرت هاي دين اسلام براي مردم**

**نسخ مناسك و شرايع قبلي با ظهور اسلام**

**اسلام، شريعت آسان، يادگارابراهيم”ع“**

**قائم تر بودن دين و شرع اسلام**

**دين اسلام، نفي اختلاف طبقاتي**

**بخش دوم: وقایع مهم درتاریخ تشریع اسلام**

**فصل اول: تاريخ تشريع نماز 41**

**نماز رسول الله قبل از بعثت**

**اولين دستور نماز در اهل بيت رسول الله”ص“**

**نماز هاي چهارگانه اوليه**

**تشریع نمازهاي يوميه، زمان و تقسيمات آن**

**تشريع نماز جمعه**

**فصل دوم: تاريخ تغيير قبله 47**

**تغيير قبله مسلمين از بيت المقدس به كعبه**

**تغيير قبله، و پي آمدهاي آن**

**فلسفة تغيير قبله**

**تكليف نمازهاي گذشته**

**اطلاع يهود از تغيير قبلة مسلمين**

**منافع مسلمين در تغيير قبله**

**نياز به داشتن قبله و طرز قبله يابي**

**سال تغيير قبله**

**تغيير قبله و منازعات يهود**

**پاسخ اعتراضات يهود درباره قبله**

**توطئة يهود در امر قبله**

**فصل سوم: تشريع روزه 58**

**مقرر شدن روزه بر مسلمين**

# سابقه روزه در اديان ديگر

**مقدمه چيني براي تشريع روزه**

**فرمان تشريع روزه ماه رمضان**

**تغيير شرايط روزه در جنگ خندق**

**فصل چهارم: تاريخ كعبه و تشريع حج 62**

**اولين خانه عبادت در جهان**

**1-هدف از بناي كعبه :**

**2- نامگذاري كعبه:**

**3- مبارك بودن كعبه:**

**4- راهنما بودن كعبه:**

**آيات الهي در كعبه:**

**1-مقام ابراهيم**

**2-امنيت كعبه**

**3- واجب شدن حج براي توانگران**

**مشخصات كعبه**

**1- شكل كعبه:**

**2- پيراهن كعبه:**

**3- عظمت خانه كعبه:**

**4- رياست خانه كعبه:**

**تاريخ ساختمان كعبه**

**1- اولين بناي كعبه:**

**2- تجديد بناي كعبه قبل از اسلام:**

**3- تجديد بناي كعبه در عصر رسول الله”ص“:**

**4- تخريب خانة خدا به وسيلة يزيد:**

**5- تغييرات زمان حجاج بن يوسف:**

**6- توسعة حرم در زمان عباسيان:**

**7- تعميرات و تغييرات زمان سلاطين عثماني:**

**8- تعميرات مسجدالحرام در زمان آل سعود:**

**تشريع حج ابراهيمي و حج محمدي”ص“**

**تاريخ تشريع حج**

**تشريع حج تمتع**

**تغييرات در حج تمتع در زمان عمر**

**فصل پنجم: تشريع زکات و خمس 79**

**حكم زكات مالي**

**نيازهاي مالي جامعه در اسلام و حق مالكيت فردي**

**امتيازات قوانين مالي اسلام**

**ماليات، خراج و باج هاي غيرمشروع**

**محل مصرف وجوهات اسلامي**

**فلسفة توزيع ثروت اسلامي**

**توزيع شخصي و اختياري ثروت**

**تشريع خمس**

**محل مصرف خمس در جامعه اسلامي**

**فصل ششم: تشريع محرمات در اسلام 480**

**تاريخ تحريم شرابخواري و قمار**

**تدريج در تحريم محرمات**

**بر آنچه گذشته حرجي نيست!**

**چهار محرمه در اسلام و سابقه محرمات در يهود**

**روزي هاي حلال وتحريم هاي خلاف شرع**

**تاريخ تحريم ربا و فلسفه آن**

**تصديق تاريخ بر نظريه قرآن در آثار رباخواري**

**آيات قرآني و روايات درمنع و تحريم ربا**

**فصل هفتم: تشريع حكم قصاص 100**

**تشريع حكم قصاص درجامعه اسلامي**

**مفهوم عفو در قصاص**

**اثر قصاص در حيات انسانها**

**سابقه تاريخي قصاص در ملل و اديان**

**فصل هشتم: ( اشاره)تشريع جهاد و آغاز جنگهاي صدراسلام 103**

# مقدمه مؤلف

اِنَّــهُ لَقُـرْآنٌ كَـــريــمٌ **« اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! »**

فـى كِتــابٍ مَكْنُـــــونٍ **« در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون! »**

لا يَمَسُّــهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـــروُنَ « كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد! »**

**(77 ـ 79/ واقعه)**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است**

**كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن كريم در تفسیر المیزان قريب 77 عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‏هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‏ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‏بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‏انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از 21 جلد قبلی است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به 22 رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به 77 جلد رسید.

کتاب حاضر یکی از 77 جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی) امین

بخش اول

**دیـن اسـلام**

**آخرین شریعت**

**فصل اول**

**دين اسلام**

**و مشخصات و امتيازات آن**

###### 

مستند: آية1 سورة حمد **« بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ »** الميزان ج1ص32

# الله، خدائی که قرآن معرفی می کند!

قرآن شريف اسم خاص خدا و رب العالمين را « **الله** » مي نامد. كلمة « **الله** » قبل از نزول قرآن نيز بر سر زبانها دائر بود و عرب جاهليت نيز آن را مي شناخت. آيات قرآني زير دلالت بر اين امر دارند:

* **« و لئن سئلتهم من خلقهم؟ ليقولن الله ! »**
* **« فقالوا هذا لِلّه بزعمهم، وهذا لشركائنا ! »**

**لفظ جلاله « الله » اسم است براي ذات واجب الوجودي كه داراي تمامي صفات كمال است!**

خود كلمة « **الله** » بيش از اين كه نام خداي تعالي است بر هيچ چيز ديگر دلالت ندارد!

كلمة « **اله**» به معناي پرستش يا تحيّر است.

ظاهراً اين كلمه در اثر غلبة استعمال ” **اسم خاص خدا** “ شده است.

**دليل اينكه اين كلمة « الله » اسم خاص خداست، اين است كه: خداي تعالي به تمامي اسماء حسنايش و همة افعالي كه از اين اسماء منتــــزع و گرفته شده، توصيف مي شود، ولي با كلمة « الله » توصيف نمي شود.**

###### 

مستند: آية130تا134سوره بقره **« ِاذ قالَ رَبُّهُ اَسلِم قالَ اَسلَمتُ لِرَبِّ العالَمينَ! »** الميزان ج2ص159

# معني اسلام، و چهار مرتبة آن

كلمة اسلام و تسليم به معني آن است كه كسي و يا چيزي در برابر كس ديگر حالتي داشته باشد كه هرگز او را نافرماني نكند و او را از خود دور نسازد. اين حالت ”**اسلام** “، ” **تسليم** “، يا ” **استسلام** “ است.

**اسلام انسان براي خداي تعالي، وصف رام بودن و پذيرش انسان است نسبت به هر سرنوشتي كه از ناحية خداي سبحان برايش تنظيم مي شود، چه سرنوشت تكويني، و چه سرنوشت تشريعي، از اوامر و نواهي و امثال آن !**

بدين جهت مي توان گفت، مراتب تسليم بر حسب شدت و ضعف حوادث وارده، و يا آساني و سختي پيش آمدها، مختلف مي شود. كسي كه در برابر پيش آمدهاي ناگوارتر و تكاليف دشوارتر تسليم مي شود، اسلامش قوي تر است از اسلام كسي كه در برابر ناگواري ها و تكاليف آسان تري تسليم مي شود!

بدين ترتيب براي اسلام مراتبي است به شرح زير:

##### مرتبه اول اسلام:

**مرتبة اول اسلام**، پذيرفتن ” **ظواهر**“ اوامر و نواحي الهي است. كافي است با زبان ” **شهادتين**“ را بگويد، چه اينكه قلباً هم موافق باشد يا نباشد.

قرآن مجيد در جهت شناسائي اين افراد مي فرمايد:

* « **اعراب گفتند: ما ايمان آورديم!**

**بگو: هنوز ايمان نياورده ايد، ولكن بگوئيد: ما اسلام آورديم، چون هنوز ايمان داخل در قلب تان نشده است.** »

**ايمان** چنين انساني كه در اين مرحله از **اسلام** قرار دارد، ابتدائي ترين و يا «**اولين مرتبة ايمان** » است.

**ايمان** در اين مرحله عبارت است از اذعان و باور قلبي به مضمون اجمالي شهادتين، كه لازمه اش عمل به اغلب فروعات دين است.

##### مرتبه دوم اسلام:

مرتبة دوم اسلام را قرآن مجيد چنين مشخص ساخته است:

* « **اي كساني كه ايمان آورديد، داخل در سلم شويد !** »

به حكم اين آيه، مرتبه اي از اسلام هست كه بعد از ايمان پيدا مي شود، و اين اسلام كه در آية فوق بدان اشاره مي كند، بعد از ايمان آوردن « **الذين آمنوا**!» است، يعني **مرتبة دوم از اسلام** است!

در اين مرحله كه ادامة همان مرحلة قبلي است، ايمان به معناي اعتقاد تفصيلي به حقايق ديني است، كه اعمال صالحه اي را به دنبال دارد.

البته در اين مرحله، در بعضي موارد، فرد مرتكب گناهاني مي شود.

قرآن مجيد مشخصات و تكاليف اين مرحله را چنين تعيين مي فرمايد:

* « الذين آمنوا بآياتنا و كانوا مسلمين ! »
* « **آنان كه به آيات ما ايمان آوردند، و مسلمان بودند !** »
* « **مؤمنان تنها آنهائي هستند كه به خدا و رسولش ايمان آورده، و سپس ترديد نكردند، و با اموال و نفوس خود در راه خدا جهاد نمودند! اينها هستند كه در دعوي خود صادقند!** »
* « **اي كساني كه ايمان آورديد، آيا مي خواهيد شما را به تجارتي راهنمائي كنم كه از عذاب دردناك نجاتتان دهد؟ به خدا و رسولش ايمان بياوريد! و در راه خدا با اموال و جانهاي خود جهاد كنيد!** »

در آيات بالا ملاحظه مي شود كه دارندگان ايمان را مجدداً به داشتن ايمان ارشاد مي فرمايد، پس معلوم مي شود كه ايمان دوم آنها، غير از ايمان اولي است!

##### مرتبه سوم اسلام:

مرتبة سوم اسلام، دنبالة و لازمة همان مرتبة دوم ايمان است. چون نفس آدمي وقتي با ايمان نامبرده انس گرفت، و متخلق به اخلاق آن شد، خود به خود ساير قواي منافي و مخالف با آن، از قبيل قواي حيواني و درندگي، براي نفس، رام و منقاد مي شود.

تمام آن قوائي كه متمايل به هوس هاي دنيوي و زخارف فاني و ناپايــــدارش مي شوند، رام گشته، و نفس به آساني مي تواند از سركشي آنها جلوگيري كند!

اينجاست كه آدمي آن چنان خدا را بندگي مي كند كه گوئي او را مي بيند.

البته، اگر هم او خدا را نمي بيند ولي اين يقين را دارد كه خدا او را مي بيند. و چنين كسي ديگر در باطن و سرخود هيچ نيروي سركشي كه مطيع امر و نهي الهي نباشد، و يا از قضا و قدر الهي به خشم در آيد، نمي بيند، و سراپاي وجودش تسليم خدا مي شود!

قرآن مجيد وصف اين مرحله را در آية زير با عبارت « يسلموا تسليماً ! » بيان مي فرمايد:

* « **نه، به پروردگارت قسم!**

**ايمان آنها كامل نمي شود، مگر وقتي هم كه تو را در اختلاف خود حكم كنند، و وقتي تو حكم راندي در دل هيچ گونه ناراحتي از حكم تو احساس نكنند، و به تمام معني تسليم شوند!** »

اين اسلام در مرتبة سوم است، كه در مقابلش ايمان مرتبة سوم قرار دارد، آنجا كه خداي تعالي در سورة مؤمنون شرح مي فرمايد:

* « قد افلح المؤمنون، الذين .... »

يا زماني كه به ابراهيم نبي مرسل مي فرمايد: « اسلم ! »

ميگويد: « اسلمتُ لرب العالمين ! »

ضمناً اخلاق فاضله از رضا و تسليم و سوداگري با خدا، و صبر به خواست خدا، و زهد به تمام معني، و تقوي، و حب و بغض به خاطر خدا؛ همه از لوازم اين مرتبه از ايمان است.

##### مرتبه چهارم اسلام

مرتبة چهارم اسلام دنباله و لازمة همان مرحلة سوم از ايمان است، چون انساني كه در مرتبة قبلي بود، حالش در برابر پروردگارش حال عبد مملوك است در برابر مولاي مالكش، يعني دائماً مشغول انجام وظيفة عبوديت است، آن هم به طور شايسته!

**عبوديت شايسته** همان ” **تسليم صرف** “ بودن در برابر ارادة مولي و محبوب او، و رضاي اوست!

اين حالت كه گفتيم مربوط مي شود به عبوديت عبد در برابر مالك عرفي و بشري، اما عبوديت در ملك خداي رب العالمين عظيم تر و باز هم عظيم تر از آن است، براي اينكه ملك خدا حقيقت ملك است، كه در برابر آن هيچ موجودي استقلال ندارد! نه استقلال ذاتي، و نه استقلال عملي و صفتي!

انساني كه در اين مرتبه قرار مي گيرد به كوشش و اختيار خود نيست، بلكه در همان حال قبلي كه بوده، عنايت رباني شامل حالش مي گردد، و اين موضوع برايش روشن مي گردد كه ملك تنها براي خداست، وغير خدا، مالك خويش، و هيچ چيز خودش، نيست، مگر آنكه خدا تمليكش كرده باشد! پس ربي هم سواي او ندارد!

و اين معنائي است موهبتي، و افاضه اي است الهي، كه ديگر خواست انسان در به دست آوردنش دخالتي ندارد!

در برابر اين مرحله از اسلام، مرتبة چهارم ” **ايمان**“ قرار دارد، و آن عبارت است از اينكه اين حالت كه دارد تمامي وجود آدمي را فرا گيرد. و در اين مرحله است كه قرآن مي فرمايد:

* **« لا خوف عليهم ولا هم يحزنون ! »**

چون در اين مرحله، مؤمن بايد اين يقين را داشته باشد كه غير از خدا هيچ كس و هيچ چيز استقلال از خود ندارد، لذا از چيزي نمي ترسد، و از فقدان چيزي نيز ناراحت و محزون نمي شود!

* **« اَلا انَّ اوليآء الله، لا خوف عليهم و لا هم يحزنون ! »**

اين ايمان وقتي در قلب كسي پيدا مي شود كه داراي اسلام مرتبة چهارم باشد.

###### 

مستند: آية115 سورة انعام **« وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدقاً وَ عَدلاً لامُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ! »** الميزان ج2ص159

# تماميت كلمه الهي، و ظهور دين اسلام

ظاهر سياق آية فوق مي رساند كه مراد از « كلمة ربّك » كلمة دعوت اسلامي بوده باشد، با آنچه لازم آن است از: نبوت محمد”ص“ و نزول قرآن، كه به همة كتابهاي آسماني محيط و مسلط است، و به عموم معارف الهي و كليات شرايع ديني مشتمل است!

و مراد از « تماميت كلمه » اين است كه اين كلمه يعني ظهور دعوت اسلامي با نبوت محمد ”ص“ و نزول قرآن، كه مافوق همه كتابهاي آسماني است، پس از آنكه روزگاري دراز در مسير تدريجي، نبوت پس از نبوت و شريعت پس از شريعـــت، سير مي كرد؛ به مرتبة ثبوت رسيده، و در قرارگاه تحقق قرار گرفت!

از اين بيان روشن شد كه مراد از ” **تماميت كلمه** “ رسيدن شرايع آسماني از مراحل نقص و ناتمامي به مرحلة كمال، و مصداقش همين دين محمدي است ”ص“ !

* **« هو الذي ارسل رسوله بالهدي و دين الحق ليظهره علي الدين كلّه ! »**

**تماميت اين كلمه الهي از جهت ” صدق** “ اين است كه آنچنانكه گفته شده تحقق پذيرد.

و **تماميت آن از جهت ” عدل “** اين است كه مواد و اجزاي آن يكنواخت باشد، بدون اينكه به تضاد و تناقض مشتمل شود، و هر چيز را آن طور كه شايد و بايد بسنجد، بدون حيف و ميل!

مستند: آية19 سوره آل عمران **« اِنَّ الدّينَ عِندَاللهِ الاِسلامُ ...! »** الميزان ج5ص229

# اسلام، تنها دين نزد خدا

دين در نزد خداوند متعال يكي بيش نبوده و اختلافي در آن نيست، و بندگانش را جز به آن دين مأمور نساخته، و در تمام كتابهائي كه بر پيغمبرانش فرستاده جز همان را بيان نكرده، و آن دين، همانا اسلام است! اسلامي كه عبارت است از تسليم شدن در برابر حق - حق در اعتقاد، و حق در عمل !

**اسلام**، آن **تسليمي** است كه بنده در برابر بياني كه از مقام ربوبي صادر شده، بايد داشته باشد – اعم از اينكه آن بيان مربوط به معارف باشد، يا مربوط به احكام.

و آن معارف و احكام گرچه از لحاظ كميت و كيفيت در اديان مختلف است، لكن واقع و حقيقت همه يك موضوع بيش نيست، يعني اختلاف بين شرايع به حسب كمال و نقص است، نه آنكه اختلاف آنها به نحو تضاد و تنافي باشد. همة آنها را يك معني – كه همان تسليم و اطاعت فرمان الهي بر طبق بيان پيغمبرانش باشد، جمع مي كند.

اين چنين تسليم و اطاعتي همانا ديني است كه خداوند از بندگانش خواسته و براي آنان بيان داشته است، كه لازمه اش آن است كه آدمي آنچه را از معارف برايش بيان شده و روشن گشته، بگيرد، و در برابر متشابهات بدون آنكه تصرفي از پيش خود در آن بكند، توقف نمايد.

اما آن اختلافي كه اهل كتاب يعني يهود و نصاري در دين الهي پديد آورده اند، چنان نيست كه از روي جهل و ناداني به مطلب باشد، بلكه آنان اختلاف را از روي ظلم و بدون عذر موجه پديد آورده و آن راه را پيموده اند.

خداوند متعال در كتاب آسماني آنان بيان داشته كه دين يكي بيش نيست، و آن هر آينه اسلام و تسليم است!

يهود و نصاري به خدا معترفند و كافر نيستند، بلكه كفر آنان نسبت به ايات الهي است، آن آياتي كه حقيقت امر را برايشان آشكار نموده است.

**معني و مقصود از عبارت ” دين نزد خدا “ حضور تشريعي دين است، يعني اديان از نظر شرع يكي بوده و اختلافي جز از حيث كمال و نقص ندارند، و آن هم در اثر اختلافي است كه در استعداد هاي امتهاي سابق و لاحق بوده، نه آنكه مقصود اين باشد كه دين از نظر تكوين و ساختمان آفرينش يكي است، و در فطرت انسانيت به يك نحو و روش جريان دارد!**

علي عليه السلام فرموده:

* **« اينك نسبت اسلام را چنان بيان دارم كه كسي قبل از من و يا بعد از من بيان نداشته باشد:**
* **” اسلام “ همانا تسليم، و” تسليم“ عبارت است از يقين، و ” يقين“ هم تصديق كردن دين، و ” تصديق“ آن عبارت از اقرار و اعتراف به ثبوت آن است؛ و ” اقرار“ به دين هم اداء وظايف معين آن مي باشد، و ” اداء “ همان عمل است و بس !**
* **مؤمن دين خود را از پروردگارش گرفته است.**

**ايمان مؤمن را از كردار و عملش بايد فهميد،**

**چنانكه به كفر كافر از انكارش بايد پي برد.**

* **اي مردم بر شما باد كه دست از دين خود بر نداريد،**

**گناه با آن بهتر از حسنه با غير آن است!**

**زيرا گناه در آن آمرزيده مي شود،**

**ولي حسنه در غير آن قبول نخواهد شد!** »( به نقل ابن شهرآشوب )

###### 

مستند: آية102 سورة آل عمران **« وَلا تَموُتُنَّ اِلاّ وَ اَنتُم مُسلِموُنَ ...!»** الميزان ج6ص279

# اهميت زندگي اسلامي

اهميت اسلام و زندگي اسلامي براي انسان نزد خدا چنان عظيم است كه ”**مرگ بدون اسلام**“ را موضوع اختياري انسان فرض كرده، و از آن نهي نموده است، يعني به طور كنايه ملازم شدن با اسلام را در جميع حالات دستور داده، تا مرگ كه خواه نا خواه در يكي از آنها پيش مي آيد، در حالت اسلام واقع شده باشد.

اين نكته قابل ذكر است كه “ مرگ “ از امور تكويني است، و خارج از حدود اختيار آدمي مي باشد، و روي اين جهت امر و نهي متعلق به اين قبيل امور، به ناچار امر و نهي تكويني خواهد بود، لكن گاهي يك امر غير اختياري را با امر اختياري ديگر جفت كرده و هيئت تركيبي آن را تحت اختيار دانسته و امر و نهي اعتباري به آن متــــوجه مي كنند. در آية شريفة فوق مي فرمايد:

* « **اي اهل ايمان !**

**چنانكه شايستة خداترس بودن است، از خدا بترسيد،**

**و نميريد جز به دين مبين اسلام!** »

###### 

**مستند: آيه 7 سوره شوري « وَكَذلِكَ اَوحَينا اِلَيكَ القُرآناً عَرَبِيّاً لِتُنذِرَ اُمَّ القُري وَمَن حَولَها! »**

**الميزان ج35ص28**

# مراحل جهاني شدن دين اسلام

در اين آية شريفه منظور از ” **ام القري**“ مكة مكرمه است، و مراد به ” **و من حولها،** “ ساير نقاط عربستان است، يعني آنهائي كه در خارج مكه زندگي مي كنند. مؤيد اين معني كلمة ” عربياً “ است، چون مي فرمايد: بدين جهت قرآن را عربي نازل كرديم كه عربي زبانها را انذار كني.

* « **... و نيز اين چنين به سويت وحي كرديم قرآني عربي را،**

**تا مردم مكه و پيرامون آن را انذار كني و ...!** »

در اينجا اين سؤال پيش مي آيد كه اگر غرض از نازل كردن قرآن انذار خصوصي عربي زبانها باشد، با جهاني بودن قرآن نمي سازد؟

جوابش اين است كه دعوت پيامبر اسلام در جهاني بودنش تدريجي و مرحله به مرحله بوده است.

1. در مرحلة اول، به حكم آية شريفة ” وانذر عشيرتك الاقربين!“ مأمور بوده تنها فاميل خود را دعوت كند،
2. در مرحلة دوم، به حكم آية شريفة ” قرآناً عربياً لقوم يعلمون!“ مأمور شده آن را به عموم عرب ابلاغ كند،
3. در مرحلة سوم، به حكم آية شريفة ” و انزل الي هذا القرآن لانذركم به و من بلغ! “ مأمور شده آن را به عموم مردم برساند.

يكي از ادله اي كه مي رساند چنين مراتبي در دعوت اسلام بوده است، آية شريفة **” قل ما اسئلكم عليه من اجر... ان هو الاّ ذكر للعالمين!“** است، براي اينكه از سياق سوره ”ص“ كه آية فوق در آن است، بر مي آيد، خطاب در آن به كفــار قريش است، و مي فرمايد:

* **اين قرآن هدايت و تذكر براي تمام عالميان است، و اختصاص به يك قوم و يا دو قوم ندارد، و چون كتابي است همگاني، ديگر معني ندارد كه رسول الله از عرب مطالبة اجر و پاداش كند!**

علاوه بر اينكه در اين معنا هيچ حرفي نيست، كه دعوت اسلام شامل اهل كتاب و مخصوصاً يهود و نصاري نيز مي شود، چون در قرآن بارها به اهل كتاب خطاب ها كرده و ايشان را به پذيرفتن دعوت دين، دعوت فرموده است.

و نيز مسلم تاريخ است كه رجالي از غير عرب اسلام را پذيرفته اند، مانند: سلمان فارسي، بلال حبشي، و صهيب رومي .

###### 

مستند: آية1 تا 5 سورة ابراهيم **« الر ، كِتابٌ اَنزَلناهُ اِلَيكَ ...!»** الميزان ج23ص10

# جهاني بودن رسالت پيامبر اسلام

آيات كريمة سورة فوق پيرامون اوصاف قرآن نازل بر پيغمبر اسلام ”ص“ بحث مي كند و آن را به اوصاف زير معرفي مي نمايد. اين كتاب آيت و معجزه و نشانة رسالت آن جناب است. اين كتاب، مردم را ازظلمت ها به بيرون مي كشد، و نيز مردم را به سوي راه مستقيم هدايت و راهنمائي مي كند.

عبارت ” **بيرون مي كشد مردم را !** “ و ظاهر سياق آيه نشان مي دهد كه منظور ” **عموم مردم** “ است، نه خصوص بستگان رسول خدا”ص“، و نه خصوص مؤمنين از ايشان، چه در ظاهر و لفظ آيه هيچ دليلي بر اين دو خصوصيت نيست، و كلام خداي تعالي هم صريح است در اينكه رسالت رسول خدا”ص“ رسالتي است عمومي ... و - **ليكون للعالمين نذيرا** ! “ آيه اي است در سوره فرقان، كه نشان مي دهد قرآن براي همة اهل عالم نذير است!

آيات ديگري نيز بر همين معني دلالت مي كند، مانند:

* آية 19 سورة انعام كه مي فرمايد: **« تا هشدار دهم شما و هر كه را كه اين قرآن به گوشش برسد!** »
* آية 158 سورة اعراف كه مي فرمايد: « **بگو اي مردم من فرستادة خدايم به سوي همگي شما** ! »

آيات ديگري نيز در قرآن بر اين امر اشعار دارد، مانند آيات صريحي كه يهود و عموم اهل كتاب را دعوت مي كند.

همچنين عمل خود آن حضرت كه همة اقوام و ملت ها را دعوت مي كرد، و هركه از هر قوم و ملتي ايمان مي آورد، ايمانش را مي پذيرفت، و نمي فرمود كه من تنها مبعوث به قوم خود هستم! به شهادت اينكه اسلام عبدالله بن سلام يهودي، سلمان فارسي، بلال حبشي و صهيب رومي و امثال ايشان را پذيرفت.

همچنين آخرين آية همين سوره كه در مقابل اولين آيه آن مي فرمايد:

**- « هذا بلاغ للناس و لينذروا به ... اين ابلاغ رسالتي است به نفع مردم، تا همين مردم ” ديگران “ را نيز انذار نموده و به وسيله اين قرآن هشدار دهند، و نيز تا دانا گرداند و بفهمند كه معبود يكتا تنها اوست، و تا صاحبان خرد متذكر شوند! »**

اين آيه مؤيد همان معناست كه نشان مي دهد مقصود از ” **مردم** “ تنها همان افرادي نيست كه در زمان رسول الله ”ص“ ايمان آورده و از ظلمات به سوي نور بيرون آمدند، بلكه عموم افراد بشر است!

###### 

**مستند: آيه23 سوره توبه « هُوَ الَّذي اَرسَلَ رَسوُلَهُ بِالهُدي وَ دينِ الحَقِّ لِيُظهِرَهُ عَليَ الدّينِ كُلِّهِ ! »**

**الميزان ج18ص86**

# دين حقي كه بر دنيا غلبه خواهد كرد!

**« خدا آن كسي است كه رسول خود محمد”ص“ را با هدايت و با آيات و معجزات و با ديني فرستاد،**

**كه با فطرت و حقيقت آفرينش منطبق است،**

**فرستاد، تا آن را بر ساير اديان غلبه دهد، و ياري كند،**

**هرچند مشركان نخواهند، و ناراحت هم بشوند!** »

خداي تعالي خواسته است كه دين اسلام در عالم بشريت انتشار يابد، و معلوم است كه چنين امر به سعي و مجاهده نيازمند است، و چون اهل كتاب سد راه مجاهدات مسلمين شده و مي خواستند با دهن هاي خود اين نور را خاموش سازند، لذا هيچ چاره اي از قتال با آنان نبود.

مخالفين با خواست خدا يا بايد از بين بروند و يا زير دست حكومت مسلمين باشند، و جزيه بدهند.

و نيز از آنجائي كه خداي تعالي خواسته است كه اين دين بر ساير اديان غالب آيد، لذا مسلمانان بايد بدانند كه هر فتنه اي به پا شود، به مشيت خدا و به نفع ايشان و به ضرر دشمنان ايشان تمام خواهد شد، و با اين حال ديگر سزاوار نيست سستي و نگراني به خود راه دهند و در امر قتال كوتاه بيايند، چه بايد بدانند كه اگر ايمان داشته باشند، خدا خواسته دست بالا قرار گيرند.

آية فوق دين اسلام و عقايد و احكام آن را دين حق ناميده، كه با واقع و حق انطباق دارد!

**مستند: آيه 5 سوره بيّنه « ... ذلِكَ دينُ القَـيِّـمةٍ...!» الميزان ج40ص341**

# فراگير بودن دين قيّمه اسلام

- « اين است **دين قيّمه** ! »

مراد به ” دين قيّمه “ به تفسير مفسرين، دين كتب قيّمه است. مراد به كتب قيّمه اگر همه كتابهاي آسماني، يعني كتاب نوح و پائينتر از او از ساير انبياء عليهم السلام باشد، معنا آيه اين مي شود كه:

* **اين دعوت محمدي كه بشر به پذيرفتن آن مأمور شده،**

**ديني است كه در همة كتابهاي قيّمه آسماني مكلف بدان بودند،**

**و دين نوظهوري نيست،**

**چون دين خدا يكي بوده است،**

**پس به ناچار بايد به آن بگروند،**

**براي اينكه قيم است!**

و اگر مراد به كتب قيّمه معارفي است كه رسول خدا”ص“ از صحف مطهره براي آنان خوانده است، معناي آيه چنين مي شود كه:

* **مردم در دعوت اسلامي مأمور نشده اند،**

**مگر به احكامي قيم، و قضاهاي قيم،**

**احكام و قضايائي كه مصالح مجتمع انساني را تأمين مي كند!**

پس با در نظر گرفتن اين معنا بر مردم واجب است به اين دعوت ايمان بياورند و به آن متدين شوند!

آية شريفه در هر حال اشاره دارد به اينكه دين توحيد ( كه قرآن كريم متضمن آن است، قرآني كه مصدق كتب آسماني قبل از خود بوده و به حكم آية 48 سورة مائده مهيمن و مافوق آنهاست،) با دستوراتي كه به مجتمع بشري مي دهد، قائم به امر آنان و حافظ مصالح حياتشان است.

همچنانكه آيه زير اين معنا را با وافي ترين بيان خاطر نشان مي سازد:

* « **روي دل خود به سوي خدا كن!**

**در حالي كه از تمايل به افراط و تفريط پرهيز مي كني،**

**و متمايل به راه وسط باشي!**

**كه فطرت خدا همين است.**

**فطرتي كه خدا مردم را بر آن فطرت خلق كرده است.**

**و در خلقت خدا تبديلي نيست.**

**اين است دين قيّم !** » ( سورة روم آيه 30)

با اين آيه بيان عموميت رسالت رسول خدا ”ص“ و شمول و فراگيري دعوت اسلام براي عموم بشر تكميل مي شود!

مستند: آية 29 سوره احقاف **« وَ اِذ صَرَفنا اِلَيكَ نَفَراً مِنَ الجِنِّ يَستَمِعوُنَ القُرآنَ...! »**

**الميزان ج36ص35**

# نفوذ اسلام به دنياي موجودات ديگر

قرآن مجيد جن را يكي از مخلوقات قبل از خلقت بشر معرفي مي كند، و در آيات متعددي جزئياتي در اين باره روشن مي سازد، كه در اين زمينه به جلد سوم همين مجلدات، تحت عنوان: ” ملائكه و جن و شيطان“ مراجعه شود، كه مفصلاً موضوع جن و ساير مخلوقات قبل از انسان از نظر قرآن كريم، در آنجا بيان شده است.

آية فوق يكي از وقايع تاريخي زمان ظهور پيامبر گرامي اسلام را كه مرتبط با اسلام آوردن طائفه اي از جن است، بيان مي كند، و مي فرمايد:

* « **به ياد آر آن زمان را كه،**

**ما عده اي از جن را متوجه به سوي تو كرديم،**

**عده اي كه مي شنيدند قرآن را،**

**وقتي حاضر شدند در جائي كه قرآن تلاوت مي شد،**

**به يكديگر گفتند: ساكت باشيد تا آن طور كه بايد خوب بشنويم!**

**وقتي قرائت قرآن تمام شد و پيامبر از آن فارغ گشت،**

**جنيان به سوي قوم خود برگشتند،**

**در حالي كه بيم رسان ايشان از عذاب خدا بودند،**

**خطاب به قوم خود گفتند:**

* **ما كتابي را به گوش خود شنيديم كه بعد از موسي نازل شده،**

**و كتب آسماني قبل را تصديق مي كند،**

**و به سوي حق و طريق مستقيم هدايت مي كند**! »

اين قسمت از آيات، حكايت دعوت جنيان است در برابر قومشان كه ايشان را به اسلام مي خواندند و انذار مي كردند.

مراد به كتاب نازل شده بعد از موسي، قرآن كريم است.

اين كلام دلالت دارد بر اينكه جنيان نامبرده مؤمن به دين موسي”ع“ و كتاب آنجناب بوده اند، و اين جنيان متوجه شده اند كه قرآن، تورات و يا همة كتابهاي قبل را تصديق مي كند. آيات قرآن از اين به بعد گفتگوي آنها را با قوم خود تعريف مي كند، كه آنها به قوم خود گفتند:

* « يا قومنا اجيبوا داعي الله !

**اي قوم ما، بيائيد و دعوت اين داعي به سوي الله را بپذيريد،**

**و به وي ايمان بياوريد، تا خداوند گناهانتان را بيامرزد،**

**و از عذابي دردناك پناهتان دهد.**

**و بدانيد كه اگر كسي دعوت داعي به سوي الله را اجابت نكند،**

**نمي تواند خداي را در زمين عاجز كند،**

**و به جز خدا هيچ وليّ و سرپرستي ندارد،**

**و چنين كساني در ضلالتي آشكارند!** »

###### 

مستند: آية2سوره زمر«  **فَاعبُداِللهَ مُخلِصاً لَهُ الدّينَ اَلا ِللهِ الّدينُ الخالِصُ...!** » الميزان ج34ص47و73

# دين خالص

از خلال آيات سورة زمر بر مي آيد كه مشركين معاصر رسول الله”ص“ از آنجناب درخواست كرده اند كه از دعوتش به سوي توحيد و از تعرض به خدايان آنها دست بردارد، و گرنه نفرين خدايان گريبانش را خواهد گرفت. در پاسخ آنان اين سوره نازل شده و به آن جناب تأكيد كرده كه دين خود را خالص براي خداي سبحان كند، و اعتنائي به خدايان مشركين نكند، و علاوه بر آن به مشركين اعلام نمايد كه مأمور به دين توحيد و اخلاص دين است، توحيد و اخلاصي كه آيات و ادلة وحي و عقل همه بر آن تواتر دارند!

لذا مي بينيم خداي سبحان در خلال سوره چند نوبت كلام را متوجه اين مسئله مي سازد و يك جا مي فرمايد:

* « **فاعبدالله مخلصاً له الذين !**

و در آيه ديگر مي فرمايد:

* « **الا لله الدين الخالص !** »

سپس مي فرمايد:

* « **قل اني امرت ان اعبد الله مخلصاً له الدين !** »

و همچنين :

* **« قل الله اعبد مخلصاً له الدين !** »

و آنگاه آيات ديگري را متذكر مي شود، كه اشاره است به همين مطلب خواسته شده از طرف مشركين، كه رسول الله”ص“ دست از دين خود و دعوت به توحيد بردارد، مانند:

* « **قل اغيرالله تأمروني اعبد، ايها الجاهلون !** »

سپس دستوري را كه جهت خالص كردن دين به رسول خدا”ص“ داده بود با آية: « الا لله الدين الخالص! » تعميم مي دهد، و مي فرمايد:

* « **آنچه به تو وحي كرديم كه دين را خالص براي خدا كني،**

**مخصوص شخص تو نبود،**

**بلكه اين وظيفه اي است بر هر كس كه اين ندا را مي شنود !** »

##### تفاوت پيامبر و ديگران در خلوص دين

معناي خالص بودن دين براي خدا اين است كه خداي تعالي عبادت آن كسي را كه هم خدا را عبادت مي كند، و هم غير خدا را، نمي پذيرد، حال چه اينكه هر دو را بپرستد و چه اينكه اصلاً غير خدا را بپرستد.

* « **بگو من مأمور شده ام كه خداي را بپرستم،**

**و دين را خالص براي او بدانم،**

**و نيز مأمورم كه اولين مسلمان باشم !** »

آية بالا به رسول گرامي تكليف مي كند: به ايشان بگو آنچه من بر شما تلاوت كردم، كه بايد خداي را بپرستم، و دين خدا را خالص كنم، هرچند خطاب متوجه من است، و لكن چنين نيست كه شما را به آن دعوت كنم و خودم فقط شنونده باشم و مأمور باشم كه خطاب خدا را به شما برسانم و خودم هيچ وظيفه اي نداشته باشم!

بلكه من نيز مانند شما مأمورم او را عبادت كنم و دين را خالص براي او سازم، و باز تكليف من به همين جا ختم نمي شود، بلكه مأمورم كه قبل از همة شما، و در حقيقت اولين كسي باشم كه در برابر آنچه بر من نازل شده تسليم شده باشم. و به همين جهت قبل از همة شما من تسليم شده ام، و اينك بعد از تسليم شدن خودم دارم به شما ابلاغ مي كنم. آري، من از پروردگارم مي ترسم، و اورا به اخلاص مي پرستم، و به او ايمان آورده ام، چه اينكه شما ايمان بياوريد يا نياوريد! پس ديگر طمعي در من نبنديد!

##### تفاوت دين كامل با انسان كامل

هرچند كه دين اسلام از دين نوح و موسي و عيسي عليهم السلام كاملتر است، آيا يك فرد مسلمان معمولي، از نظر كمالات معنوي، به پاية نوح و موسي و عيسي عليهم السلام مي رسد، يانه؟ قطعاً مي دانيم نمي رسد!

و اين نيست مگر به خاطر اينكه حكم شرايع و عمل به آنها غير حكم ولايتي است، كه از تمكن در آن شرايع و تخلق به آن اخلاق حاصل مي شود.

دارندة مقام توحيد كامل و خالص، هر چند از اهل شريعت هاي گذشته باشد، كاملتر و برتر است از كسي كه به آن مرتبه از توحيد و اخلاص نرسيده، و حيات معرفت در روح و جانش جايگزين نگشته، و نور هدايت الهي در قلبش راه نيافته است، هر چند كه او از اهل شريعت محمدي”ص“، يعني كامل ترين و وسيع ترين شريعت ها باشد.

پس، صحيح است چنين فردي از خدا درخواست كند كه او را به راه صراط مستقيم، صراط بزرگان از شرايع گذشته، هدايت فرمايد، هرچند شريعت خود او كاملتر از شريعت آنان باشد! ( الميزان ج 1 ص 67 )

###### 

مستند: آية 285و286 سوره بقره«**آمَنَ الرَّسوُلُ بِما اُنزِلَ اِلَيهِ مِن رَبِّهِ وَالمؤمِنوُنَ...!»**

الميزان ج4ص437

# تفاوت پيروان اسلام با اهل كتاب

قرآن مجيد تمامي آنچه را كه از تخلفات صاحبان اديان گذشته از دستورات الهي و راهنمائي رسولان خدا، و آنچه را كه از صفات مؤمنين واقعي صدر اسلام، در طولاني ترين سورة قرآن يعني سورة بقره، شمرده و نقل فرموده، در دو آية آخر اين سوره خلاصه گيري كرده است.

غرض سورة بقره بيان اين معنا بوده كه حق عبادت خداي تعالي را مشخص كند، كه عبد به تمامي آنچه او بر بندگانش، و به زبان پيامبرانش، نازل فرموده، ايمان آورند، بدون اينكه ميان پيامبران او فرقي بگذارند!

اين غرض، همان هدفي است كه آية بالا آن را ايفاد مي كند.

قرآن مجيد در قصص خود، مخالفت با اين دستور را از بنــــي اسرائيل حكايت مي كند، كه با اينكه انواعي از نعمت ها، از قبيل: كتاب و نبوت و ملك و غير آن به ايشان داده بود، ايشان اين نعمت ها را با عصيان و تمرد و شكستن ميثاق ها و كفرشان تلافي كردند.

خداي سبحان سورة بقره را با صفتي شروع مي كند كه واجب است بر هر صاحب تقوائي كه متصف به آن صفت بوده باشد، و آن صفت عبارت است از اينكه بندة خدا واجب است از عهدة حق ربوبيت خدا برآيد، مي فرمود:

* **متقين از بندگان او :**

**به غيب ايمان دارند،**

**و نماز را به پا مي دارند،**

**و از آنچه خدا روزي شان فرموده، انفاق مي كنند،**

**و به آنچه بر پيامبر اسلام،**

**و به آنچه بر ساير رسولان،**

**نازل فرموده، ايمان مي آورند،**

**و به آخرت يقين دارند** !

و به دنبال چنين صفاتي است كه خدا آنان را مورد انعام قرار داد، و هدايت قرآن را روزيشان كرد!

دنبال اين مطلب به شرح حال كفار و منافقين پرداخت، و سپس به طور مفصل وضع اهل كتاب و مخصوصاً يهود را بيان كرد و فرمود كه خداي تعالي با لطايفي از هدايت بر ايشان منت نهاد، ولي در مقام تلافي جز با طغيان و عصيان خدا و كفران نعمت هاي او، و رد بر خدا و رسولانش، و دشمني با فرشتگانش، و تفرقه انداختن ميان رسولان و كتب او، عكس العملي از خود نشان ندادند!

خداي تعالي هم اين طور با آنان مقابله كرد كه با هر تكاليفي دشوار و احكامي سخت، از قبيل: به جان هم افتادن و يكديگر را كشتن، و به صورت ميمون و خوك مسخ شدن، و با صاعقه و عذاب آسماني معذب نمودن؛ محكومشان كرد.

در پايان سورة بقره به همين مطالب برگشته، و بعد از بيان وصف رسول و مؤمنون به وي فرمود:

* **اينان بر خلاف آنان هستند،**

**اينان هدايت و ارشاد خدا را تلقي به قبول و اطاعت كردند،**

**و به خدا و ملائكه و كتب و رسولان او ايمان آوردند،**

**بدون اينكه ميان احدي از پيامبران فرق بگذارند!**

* **« كل آمن بالله و ملائكته و كتبه و رسله ...!»**

اين آيه شرح مي دهد كه كتاب نازل بر رسول خدا”ص“ مردم را به سوي ايمان و تصديق همة كتب آسماني و همة رسولان و ملائكة خداي تعالي دعوت مي كند، و هركس بدانچه بر پيامبر اسلام نازل شده، ايمان داشته باشد، در حقيقت به صحيح همة مطالب نامبرده ايمان دارد!

* « لا نُفَرِّقُ بَينَ اَحَدٌ مِن رُسُل ! »

###### 

مستند: بحث تحليلي الميزان ج12ص109

# همآهنگي ايمان و عمل در اسلام

شارع مقدس اسلام در تعليم گروندگان خود اكتفاء به بيان كليات عقلي و قوانين عمومي نكرد، بلكه مسلمين را از همان ابتداي تشرف به اسلام به ” عمل“ واداشت، و سپس به بيان لفظي پرداخت.

هر مسلماني كه در فراگرفتن معارف ديني و شرايع آن از لحاظ نظري به كمال مي رسيد، با توجه به اينكه از ابتداء با عمل شروع كرده بود، عملاً نيز به كمال مي رسيد. آنها كه مجهز به هر عمل صالح بودند، از توشة تقوي و فضيلت نيز غني مي شدند. معلم آنها بدين جهت موفق بود كه خودش نيز به گفته ها و دستورات خود عمل مي كرد.

قرآن مجيد به او مي گفت:

* « **افمن يهدي الي الحق ... آيا كسي كه به حق و حقيقت راه يافته سزاوارتر است به اينكه پيرويش كنند يا كسي كه راه خود را نيافته و ديگران بايد او را هدايت كنند ؟!** » ( يونس 35)
* « **اتمرون الناس بالبر ... آيا مردم را به نيكي و احسان دعوت مي كنيد و خود را از ياد مي بريد؟!** » ( بقره 44)

كلام خداي تعالي مشتمل است بر حكايت و نقل فصولي از ادب الهي متجلي در اعمال انبياء و فرستادگان براي رعايت اين نكته، يعني نشان دادن عمل در تعليم و تربيت، چه در اقسام عبادت ها، و چه در طرز معاشرت و برخورد پيامبران با مردم.

**فصل دوم**

**قانون و شريعت اسلام**

**و امتيازات آن**

###### 

مستند: آيات مندرج در متن الميزان ج7ص261

# اصول دعوت شارع اسلام

در آن هنگام كه بار سنگين دعوت اسلامي پيامبر را رنج مي داد، خداوند سبحان وي را دستور مي فرمود تا با مدارا و به طور تدريج وظيفة خود را انجام دهد، و اين مدارا و تدريج هم در خود دعوت، و هم در مورد دعوت شوندگان، و هم در مورد آنچه كه بدان دعوت مي شدند، از سه جهت نمودار بود:

1. از نظر معارف و قوانيني كه براي ريشه كن كردن مفاسد و اصلاح شئون جامعة انساني، در دستگاه ديني وجود دارد،
2. روش تدريج از نظر انتخاب كساني كه دعوت شده، و ترتيبي كه در مورد آن به كار رفته است،
3. مراتبي كه از نظر نحوة دعوت و اجراي آن به كار رفته است، و اين مراتب عبارتند از **تبليغات، مقاومت منفي، و جهاد**!

##### نزول تدريجي قوانين اسلام

اسلام دعوت به عقايد حقه را يكجا در اول آشكار كرد، ولي دستورات و قوانين خود را رفته رفته و يكي يكي اظهار داشت.

در اوايل دوران ” رسالت“ و بعد از ايام ” نبوت“ آيات زير فرو فرستاده شد. در اين آيات خلاصه اي از توحيد و معاد و امر به تقوي و عبادت وجود دارد:

* **« كَلاّ اِنَّ الاِنسانَ لَيَطغي ...** **نه هرگز، انسان از طغيان دست بر نمي دارد،**

**و اين هنگامي است كه خود را بي نياز ببيند،**

**محققاً بازگشت به سوي پروردگارت مي باشد،**

**آيا ديدي آن كس را كه هرگاه بنده اي نماز مي گذارد، او را نهــي مي كرد؟**

**آيا ديدي كه اگر بر هدايت بوده و امر به تقوي كند؟**

**آيا ديدي آنگاه كه حق را تكذيب و از آن رو بگرداند؟**

**آيا نمي داند كه خدا مي بيند؟!** » ( علق 14)

آيات مكي قرآن كريم به يك سلسله امور مجمل و كلي دعوت مي كنند، و آيات مدني آن را تفصيل مي دهند. در عين حال خود آيات مدني هم از خاصيت تدريج بر كنار نيست، حتي احكام و قوانين در مدينه نيز به طور تدريج نازل گرديد.

نمونة بارز اين آيات، قانون تحريم شراب و شرابخواري است.

آية زير در مكه نازل شده و به موضوع شراب اشاره مي كند، ولي اظهار نظر صريحي دربارة آن نمي فرمايد، مگر همين كه با جملة ” رزقاً حسناً “ اشاره مي كند كه خمر، روزي و رزق خوبي نيست!

* « **از ميوه هاي درخت خرما و انگور شراب مستي آور، و همچنين رزق نيكو به دست مي آوريد!** » ( نحل 67)

سپس آيه زير در مكه نازل مي شود:

* « **بگو ! پروردگارم كارهاي زشت را چه در ملاء عام و چه در پنهاني، وهمچنين گناه را حرام كرده است!** » ( اعراف 33 )

اين آيه به طور صريح ” اثم – گناه“ را حرام مي كند، ولي بيان نمي دارد كه شرب خمر ” اثم “ است. و اين از آن جهت است كه مي خواهد با ملايمت مردم را دعوت كند تا از عادت بدي كه شهواتشان آنان را بدان كشانده، و گوشتشان بدان روئيده، و استخوانشان بدان سخت شده، دست بردارند.

**بعدا** آية زير در مدينه نازل مي شود و بيان مي دارد كه شرب خمر از نوع همان ”اثم – گناه“ است، كه در آية سورة اعراف تحريم شد. لسان اين آيه زبان ملايمت و نصيحت است:

* « **راجع به شراب و قمار از تو مي پرسند، بگو ! در اين دو گناهي بس بزرگ است، و فوائدي هم براي مردم دارد، ولي گناه آن از نفع آن بيشتر است!** »
* ( بقره 219)

نهايتاً در مدينه آية زير نازل مي شود و در آن ماجــــراي تحريم شراب را پايان مي دهد:

* « **اي مؤمنين!**

**شراب، قمار، بت پرستي، و شرط بندي با تيرهاي مخصوص؛**

**پليد و از عمل شيطان است،**

**حتماً از آن اجتناب كنيد، باشد كه رستگار شويد!**

**شيطان مي خواهد كه با شراب و قمار در بين شما دشمني و بغض بيندازد، و از راه حق و نماز بازتان دارد،**

**آيا از اين اعمال دست بر نمي داريد؟!** » ( مائده 91)

##### انتشار تدريجي يك دين جهاني

پيامبر اسلام”ص“ به سوي تمام بشر برانگيخته شد، و دعوت وي اختصاص به گروه خاص و يا زمان و مكان خاصي ندارد.

خداوند متعال در قرآن شريف مي فرمايد:

* **« بگو اي مردم!**

**من فرستادة خدايم به سوي همة شما ...! » ( اعراف 158)**

**« وَ ما اَرسَلناكَ اِلاّ رَحمَةً لِلعالَمينَ ! » ( انبياء 107)**

هيچ شبهه اي نيست كه آن حضرت در زمان خود، نبوتي عام و مأموريتي همگاني داشته است، و عموميتي كه در آيات بالا وجود دارد، تمام زمان ها و مكان ها را شامل مي شود!

ولي آن كس كه درست به وسعت معارف و قوانين اسلامي پي برده باشد، و از طرفي ظلمت جهل و سركشي و فسادي كه دنياي آن روز را فراگرفته بود، در نظر آورد، به خوبي مي فهمد كه ممكن نبود پيغمبر يك دفعه با تمام جهانيان به مبارزه بر خاسته و با شرك و فساد ستيزه كند!

بلكه مصلحت اين بود كه مردم را به طور تدريج دعوت نموده و برنامة كار را از قوم و قبيلة خود شروع كند، تا با نفوذ و ثبات دين در بين آنان بتواند بر ديگران دست يابد، و همين طور هم شد:

* **« وَانذِر عَشيرَتَكَ الاَقرَبينَ** - **خويشاوندان نزديكت را انذار كن!** » (شعرا214)

خداوند سبحان به رسول گرامي خود دستور فرمود تا پس از قيام به اصل دعوت، ابتداء قبيلة خود را انذار كند. وي امر پروردگار را اطاعت كرد و نزديكان خود را فراخواند و آنان را به آنچه كه براي آن برانگيخته شده بود، دعوت كرد، و به آنها وعده داد كه اول كسي كه وي را جواب گويد، جانشين او خواهد بود!

علي عليه السلام اين دعوت را پذيرفت و پيغمبر هم از او تشكر كرد، ولي ديگران به طوري كه در روايات صحيح و كتب تاريخ وارد شده، پيغمبر را به باد استهزاء گرفتند.

سپس جمعي ديگر از خويشانش نيز به او ايمان آوردند، مانند: خديجه، كه زن او بود؛ و عمويش حمزة بن عبدالمطلب و عبيد. و همچنين به طوري كه از روايات شيعه استفاده مي شود، عموي ديگرش ابوطالب نيز به او ايمان آورد.

بعداز آن خداوند متعال وي را فرمان داد تا دعوت را به قوم خود توسعه دهد:

* « **اين چنين قرآن عربي را بر تو وحي كرديم تا به وسيلة آن مكه و حومة آن را انذار كني !** » ( شوري 7)

البته، دعوت مخصوص آنان نبوده ولي اين از باب مصلحت بود كه از آنها شروع كرده است.

سپس خداوند سبحان وي را فرمان داد تا دعوت خويش را به تمام دنيا توسعه دهد:

* « **يا اَيُّهاَ النّاسُ اِنّي رَسوُلُ اللهِ اِلَيكُم جَميعاً !**

**اي مردم ! من فرستادة خدايم به سوي همة شما ...!** » ( اعراف 158)

**مراتب اجراي دعوت اسلامي:**

مراتبي كه از نظر نحوة دعوت و اجراي آن به كار رفته، عبارتند از:

* **تبليغات،**
* **مقاومت منفي،**
* **جهاد**.

##### تبليغات:

قرآن مجيد پيامبر گرامي اسلام را فرمان مي دهد تا با رعايت كرامات انساني و اخلاقي نيكو، تبليغات خود را انجام دهد:

* « **بگو، من بشري هستم مثل شما،**

**كه به من وحي مي شود**! » ( كهف110)

* « **نسبت به مؤمنين تواضع و نرم خوئي كن!** » (حجر88)
* « **بدي را به آنچه بهتر است پاسخ گوي !**

**آنگاه كسي را كه بين تو و او دشمني است،**

**دوستي نزديك خواهي يافت!** » (حم سجده 34 )

قرآن كريم به پيامبر مي آموزد كه از تمام فنون بيان بر حسب اختلاف فهم و استعداد اشخاص استفاده كند:

* « **مردم را با حكمت و پند نيك به راه پروردگارت بخوان،**

**و با بهترين روش ها به مناظره با آنها برخيز !** » ( نحل 125)

##### دعوت منفي :

دعوت منفي بدين شكل بود كه مؤمنين از نظر دين و رفتار از كفار كناره گيري كرده و جامعة اسلامي خاصي به وجود آورند، كه از هرگونه عقايد شرك آميز كفار بركنار بوده باشد. تماس آنها با غير مسلمين صرفاً در حدودي باشد كه ضروريات زندگي ايجاب مي كند:

* **« لَكُم دينُكُم وَ لِيَ دينِ !**
* **دين شما براي شما، و دين من هم براي خودم** ! » (كافرون6 )

در قرآن آيات زيادي در خصوص كناره گيري و بيزاري از دشمنان دين وجود دارد.

##### جهاد :

جهاد با مراتبي كه دارد از مزاياي دين اسلام و از افتخارات آن مي باشد. البته تبليغات و دعوت منفي در ضمن جهاد نيز بايد به كار رود.

روش پيامبر گرامي اسلام در غزواتش همين بوده است. وي به دستور الهي قبل از شروع جنگ دشمن را دعوت مي كرد و نصيحت مي فرمود.

خداوند چنين دستور داده بود:

* « **اگر روي گرداندند، آنوقت اجازه تان داديم كه بر عدالت بجنگيد!** »

اسلام ديني است مبتني بر عقيده، و قرآن مي فرمايد:

* **« لا اِكراهَ في الدّينِ قَد تَبَيَّنَ الرُّشدُ مِنَ الغَيّْ !**
* **اجباري در دين نيست، چه آنكه رشد از گمراهي نمايان شده است!** »

**اسلام در مقابل ستمگراني كه با برهان و استدلال قانع نشده و به راه عناد و لجاج مي رفتند، اسلحه به كار برده است، و نيرو و قدرت را تنها در مقابل آنانكه سنگ راهش مي شدند، به كار مي انداخت، و اين هم براي آن بوده كه شر آنها را دفع كند، نه آنكه آنان را داخل حوزة اسلامي بنمايد!**

خداوند تعالي مي فرمايد:

* **« وَ قاتَلوُهُم حَتّي لاتَكوُنَ فِـتــنَةً !**
* **بكشيد آنان را تا دگر فتنه نباشد! »**

اسلام از روي اختيار دست به جنگ نزده است، و اين دشمنان بودند كه آتش جنگ را بر مي افروختند، و اسلام ناچار به دفاع مي شد، و در اين راه هم از ابزارهاي شريف استفاده مي كرد.

در جنگ و صلح؛ تخريب، آتش سوزي، استفاده از سموم، منع آب از دشمنان را حرام، و كشتن زنان و اطفال و اسيران را منع فرموده، و رفتار نيك و مدارا با آنها را سفارش كرده است!

###### 

مستند: آية 13 سوره شوري **« شَرَعَ لَكُم مِنَ الدّينِ ما وَصّي بِهِ نوُحاً وَالَّذي اَوحَينا اِلَيكَ وَ ...!»**

**الميزان ج35ص47**

# جامعيت شريعت محمدي”ص“

**« براي شما از دين همان را تشريع كرد كه نوح را بدان توصيه فرمود، و آنچه ما به تو وحي كرديم، و به ابراهيم و موسي و عيسي توصيه نموديم، اين بود كه :**

* **دين را به پا داريد!**

**و در آن تفرقه راه نيندازيد ...!** »

ترتيبي كه در بردن نام اين پيغمبران گرامي به كار رفته ترتيب ذكري است، لكن مطابق با ترتيب زماني، چون اول نوح بود، و بعد ابراهيم، و بعد موسي و عيسي عليهم السلام، و اگر نام رسول الله”ص“ را مقدم بر سايرين ذكر كرد به منظور برتري دادن بوده است، و خواسته بفرمايد: شرافت و حرمتي بيشتر دارد!

در آية شريفة سورة احزاب نيز اين ترتيب به چشم مي خورد:

* « **به ياد آر آن زمان را كه ما از انبياء ميثاق گرفتيم،**

**و از تو، و از نوح و ابراهيم و موسي و عيسي بن مريم** ! »

در آياتي كه اول نام شريعت نوح را مي برد براي اين است كه بفهماند قديمي ترين شريعت ها، شريعت نوح بوده است، كه عهدي طولاني دارد.

از آية شريف چند نكته استفاده مي شود:

1. **جامع بودن شريعت محمدي”ص“**

سياق آيه اين معنا را افاده مي كند كه شريعت محمدي ( علي مشرعها آلاف التحية والسلام!) جامع همة شريعت هاي گذشته است. خيال نشود كه جامع بودن اين شريعت با آية سورة مائده منافات دارد، آنجــــــا كه مي فرمايد:

* « **براي هر يك از شما شريعت و طريقه اي قرار داديم!** »

چون خاص بودن يك شريعت با جامعيت آن منافات ندارد.

1. **پنج شريعت ديگر**

نكتة دوم اينكه شرايع الهي و آن ادياني كه مستند به وحي هستند تنها همين شرايع نامبرده اند، يعني شريعت نوح و ابراهيم و موسي و عيسي و محمد صلوات الله عليهم، چون اگر شريعت ديگري مي بود بايد در اين مقام كه مقام بيان جامعيت شريعت اسلام است، نام برده مي شد.

و لازمة اين نكته آن است كه –

* اولاً، قبل از نوح شريعتي، يعني قوانين حاكمه اي در جوامع بشري آن روز وجود نداشته است تا در رفع اختلافات اجتماعي كه پيش مي آمده، به كار رود.
* ثانياً، انبيائي كه بعد از نوح و تا زمان ابراهيم مبعوث شده اند، همه پيرو شريعت نوح بوده اند.
* و انبيائي كه بعد از ابراهيم و قبل از موسي مبعوث شده اند، تابع و پيرو شريعت ابراهيم بوده اند.
* و انبياء بعد از موسي و قبل از عيسي پيرو شريعت موسي،
* و انبياء بعد از عيسي تابع شريعت آنجناب بوده اند.

1. **پنج پيامبر اولواالعزم**

اينكه انبياء صاحب شريعت كه قرآن كريم آنها را ” اولواالعزم“ خوانده است، تنها همين پنج نفرند، چون اگر پيغمبر اولوا العزم ديگري مي بود، بايد در اين مقام كه مقام مقايسه شريعت اسلام با ساير شرايع است، نامش برده مي شد.

پس اين پنج تن بزرگان انبياء هستند!

###### 

**مستند: آيه 20سوره جاثيه « هذا بَصائِرُ لِلناسِ وَ هُديً وَ رَحمَةٌ لِقَومٍ يوُقِنوُنَ.... »**

**الميزان ج35ص277**

# بصيرت هاي دين اسلام براي مردم

شريعت اسلام، بصيرت هائي براي مردم است، كه با آن تشخيص مي دهند كه چه راهي از راه هاي زندگي را طي كنند تا به حيات پاك در دنيا و سعادت زندگي آخرت برسند!

و نيز شريعت اسلام هدايت و رحمتي است براي مردمي كه به آيات خدا يقين دارند!

اگر شريعت را بصيرت ها خواند، بدين جهت است كه شريعت متضمن احكام و قوانيني است كه يك يك آنها راهنماي سعادت آدمي است، پس شريعت عبارت است از بصيرت هائي چند، نه يك بصيرت!

مي فرمايد:

* **اين شريعتي كه تشريع شده، و يا اين قرآني كه مشتمل بر شريعت است، وظايف عملي را تعيين كرده كه اگر مردم به آن عمل كنند، يك يك آنها مردم را بينا مي سازند،**

**و مردم به وسيلة آن به راه حق هدايت مي شوند،**

**راه حقي كه همان راه خدا و سبيل سعادت است!**

در پايان اين آيه، هدايت و رحمت را مختص به قومي كرده كه يقين دارند، با اينكه قبلاً تصريح كرده بود كه قرآن بصائر براي همة مردم است، و اين خالي از اين اشعار و اشاره به اين نكته نيست كه مراد به هدايت-

هدايت به معناي ”**رساندن به مقصد،**“ است،

نه صرف ” **نشان دادن راه آن.**“

###### 

**مستند: آيه 67 سوره حج « لِكُلِّ اُمَّةٍ جَعَلنا مَنسَكاً هُم ناسِكوُهُ ...! »**

**الميزان ج28ص295**

# نسخ مناسك و شرايع قبلي با ظهور اسلام

خداوند متعال با آوردن هر شريعتي، شريعت قبلي را نسخ فرموده است، چون بهتر از آن را آورده است، كه با افكار امت هاي بعدي كه ترقي يافته تر از قبلي ها بوده، سازگار باشد.

در آية فوق مي فرمايد:

* « **هر امتي را شريعتي قرار داديم،**

**كه ايشان بدان عمل كننده اند،**

**پس نبايد در امر دين با تو منازعه كنند،**

**و به سوي پروردگارت بخوان!**

**بي گمان تو بر هدايت مستقيم هستي!**

**و راه تو راست است!** »

مراد به هر” امت“ امتهاي گذشته يكي پس از ديگري است، تا منتهي به امت اسلام شود، نه امتهاي مختلف زمان رسول الله”ص“، از قبيل عرب و عجم و روم و غيره، چون مي دانيم كه شريعت خدا همواره يكي بوده است، و نبوت هم جهاني بوده است.

گويا كفار اهل مكه و يا مشركين، وقتي عبادات اسلامي را ديده اند و براي آنها ناشناس و نوظهور بوده و نظير آن را در شريعت هاي سابق يعني شريعت يهود نديده بودند، لذا در مقام منازعه با رسول خدا”ص“ در آمده اند كه اين چه جور عبادتي است و از كجا آورده اي؟ ما اين عبادت را در هيچ شريعتي نديده ايم؟ اگر اين قسم عبادت از شرايع نبوت بود و به عبارت ديگر اگر تو كه آورندة اين عبادتي پيغمبر بودي بايد مردم خداپرست كه از امتهاي گذشته اند آن را مي شناختند؟

خداي تعالي جواب داده كه هر امتي از امتهاي گذشته عبادتي داشته اند كه آن قسم خدا را عبادت مي كردند، و عبادت هيچ امتي به امت ديگر منتقل نشده است، چون خداوند با هر شريعت، شرايع قبلي را نسخ مي كرد و بهتر از آن را مي آورد، چون افكار امتهاي بعدي ترقي يافته تر از قبلي ها بود و استعداد عبادتي كاملتر و بهتر از سابق را يافته بودند، پس هميشه عبادت سابقين در حق لاحقين نسخ مي شد!

در آخر آيه مي فرمايد:

* « **اِنَّكَ لَعَلي هُديً مُستَقيمٌ ...** **بي گمان تو بر هدايت مستقيم هستي!**»

###### 

مستند: آية 78 سورة حج **« ...مِلَّةَ اَبيكُم اِبراهيمَ هُوَ سَمّيكُمُ المُسلِمينَ مِن قَبلُ وَ في هذا...!»**

**الميزان ج28ص304**

# اسلام، شريعت آسان، يادگارابراهيم”ع“

از مقدمة آية فوق فهميده مي شود كه شريعت اسلام شريعتي است سهل و آسان، ملت و آئين پدر بزرگ مسلمانان، **ابراهيم** حنيف، كه براي پروردگار خود تسليم بود!

اگر ابراهيم”ع“ را پدر مسلمين خواند بدين جهت بود كه او اولين كسي است كه براي خدا اسلام آورد، آنجا كه فرمود:

* **اسلام بياور! گفت:**
* **اسلام آوردم براي پروردگار عالميان!**

و در دعاي خود فرمود:

* **هر كه پيروي ام كند از من است!** ( بقره 131 و ابراهيم 36)

اين است كه تمامي مسلمانان عالم، از هر جا كه باشند، فرزندان ابراهيم”ع“ و از اويند!

خداي سبحان نيز فرمود:

* « **نزديكتر از هر كس به ابراهيم كساني هستند كه پيروي اش كردند،**

**و اين پيغمبر، و كساني كه به اين پيغمبر ايمان آوردند!** »(آل عمران38)

خداي تعالي در آية مورد بحث دو منت بر مؤمنين گذاشت-

يكي آنجا كه فرمود: اوست كه شما را قبل از نزول قرآن و هم در اين كتاب يعني قرآن ”مسلمان“ ناميده است كه معلوم مي شود خدا اسلام آنان را قبول فرموده است!

ديگر منت الهي در همان اول آيه بود كه فرمود:

* **او شما را برگزيد، و در اين دين براي شما دشواري ننهاد ...!**

كه اين منتي است از خدا بر مؤمنين به اينكه اگر واگذار به خود مي شدند هرگز از نزد خود به سعادت دين نايل نمي شدند.

چيزي كه هست، خدا بر آنان منت نهاد و ايشان را براي دين حق از ميان خلايق برگزيد، جمع كرد و هر حرج و دشواري را از سر راه دينداري ايشان برداشت، اعم از حرج در خود احكام دين يا حرج هاي عارضي و اتفاقي !

###### 

مستند: آية 9 سورة اسري **« اِنَّ هذاَالقُرآنَ يَهدي لِلَّتي هِيَ اَقوَمُ ...! » الميزان ج25ص84**

# قائم تر بودن دين و شرع اسلام

« **اين قرآن هدايت مي كند به سوي ديني كه اقوم از هر دين و مسلط تر بر ادارة امور بشر است!** »

خداي تعالي اين ملت حنيفه را ملتي قائم ناميده، و فرموده:

* **« ذلِكَ الدّينُ القَّيِمُ ! »**

و اين بدان جهت است كه اين دين خير دنيا و آخرت ملت خود را تأمين و تضمين نموده، و قائم بر اصلاح حال معاش و معاد ايشان است، و اين نيز نيست مگر به خاطر اينكه اين دين موافق با مقتضيات فطرت انساني، و ناموسي است كه خداوند بر اساس آن ناموس انسان را خلق كرده و او را به حسب آن ناموس مجهز به اسبابي فرموده كه او را به سوي غايت و هدف خلقتش و سعادتي كه برايش در نظر گرفته شده، راهنمائي كند.

بنابراين، توصيف اين ملت در آية مورد بحث به وصف ” اقوم – قائم تر“ يا به مقايسه با ساير ملل است و يا با ساير شرايع.

اگر به قياس با ساير ملل باشد، جهت اقوم بودن ملت اسلام از ساير ملتها اين است كه براي هر ملتي سنتي است كه آن را براي خود اتخاذ نموده اند تا سودشان برساند و تا حدي به درد زندگي شان بخورد، و لكن اين سنت ها اگر در پاره اي امور ايشان را سود بخشد، در پاره اي ديگر به ضررشان تمام مي شود، و اگر پاره اي هوا ها و اميالشان را تأمين كند باري خيرات عظيمي را از ايشان فوت مي گرداند.

در ميان همة ملت ها اين تنها اسلام است كه قائم به مصالح حيات مسلمانان و به تمامي اهداف دنيائي و آخرتي ايشان است، بدون اينكه خيري از ايشان فوت گرداند. بنا بر اين پس ملت حنيفة اقوم بر حيات انساني از غير آن است !

و اگر به قياس با ساير شرايع الهي قبلي، مانند شريعت نوح و موسي و عيسي عليهم السلام بوده باشد، همچنانكه ظاهرش هم همين است، در اين صورت دليلش اين است كه اين دين حنيف از اديان سابق خود كه كتب انبياء سلف متضمن آنها بودند، كاملتر است، زيرا تمامي معارف الهي، تا آنجا كه بنية بشري طاقتش را دارد، و همچنين تمامي شرايعي كه بشر در زندگي خود بدان نيازمند است، در اين دين آمده است، و حتي يك عمل از اعمال فردي و اجتماعي بشر را بدون حكم نگذاشته است!

پس آنچه قرآن به سوي آن هدايت مي كند، قويم تر از آن چيزي است كه ساير كتب و شرايع بدان هدايت مي كنند!

###### 

مستند: آية 261 تا 274 سوره بقره « **مَثَلُ الَّذينَ يُنفِقوُنَ اَموالَهُم في سَبيلِ اللهِ...!»** الميزان ج4ص323

# دين اسلام، و نفي اختلاف طبقاتي

يكي از بزرگترين اموري كه اسلام در يكي از دو ركن ” حقوق مردم“ و ” حقوق خدا “ - كه همان حقوق مردم باشد - مورد اهتمام قرار داده، ” انفاق“ است، كه به انحاءِ گوناگون توسل جسته تا مردم را بدان وادار سازد!

پاره اي از انفاقات، از قبيل زكات و خمس، كفارات مالي، و اقسام فديه را واجب؛ و پاره اي صدقات و بخشش ها و غير آن را مستحب نموده است.

غرض و هدف اسلام اين بوده كه بدين وسيله اختلاف طبقاتي را برطرف سازد و زندگي آنهائي را كه در طبقة پائين هستند و نمي توانند بدون كمك مالي از ناحية ديگران حوائج زندگي خود را برآورند، مورد حمايت قرار دهد، تا سطح زندگي شان را بالا ببرد، و افق زندگي طبقات مختلف را به هم نزديك سازد و اختلاف ميان آنها را كم كند.

از سوي ديگر، با شدت هرچه بيشتر، توانگران و طبقات مرفه جامعه را از تظاهر به ثروت، يعني از تجمل و آرايش مظاهر زندگي، از خانه و لباس و غيره نهي فرموده، و از مخارجي كه در نظر عموم غيرمعمولي است، و طبقة متوسط جامعه چشم ديدن آن گونه خرج ها را ندارد، تحت عنوان **” نهي از اسراف و تبذير و امثال آن** “ جلوگيري نموده است!

غرض اينها ايجاد يك زندگي نوعي است، زندگي متوسطي كه فاصلة طبقات مختلف از آن فاحش و بدون شباهت نباشد، تا در نتيجه ناموس وحدت و همبستگي زنده گشته، و خواست هاي متضاد و كينه هاي دل و انگيزه هاي دشمني بميرند!

محيط پاكي كه زندگي نوع در پاكي و خوشي و صفا شبيه به هم باشد، درست نمي شود، مگر به اصلاح حال نوع، به اين كه حوائج زندگي نوع تأمين گردد، و اين نيز به طور كامل حاصل نمي شود، مگر به اصلاح جهات مالي و تعديل ثروت ها، و به كار انداختن اندوخته ها، و راه حصول اين مقصود، انفاق افراد است از اندوخته ها و مازاد آنچه با كوشش و تلاش به دست آورده اند! زيرا كه مؤمنين با هم همه برادرند، و زمين و اموال زمين هم از آن يكي است، و او خداي عز و جل است!

اين خود حقيقتي است كه تاريخ زندگي پيامبر گرامي اسلام و روش او، صحت و استقامت آن را اثبات مي كند، و نمونة عملي آن را در برهه اي از زمان، يعني زمان جناب رسول خدا – كه صلوات خدا بر او و آل او باد – البته در آن ايام كوتاهي كه دعوتش مستقر گرديد، نشان مي دهد.

اين همان نظامي است كه اميرالمؤمنين(صلوات الله عليه) بر آن تأسف مي خورد، و از انحراف مردم از مجراي آن شكوه ها مي نمايد، و در نهج البلاغه خود مي فرمايد:

* « **امروز كارتان به جائي رسيده كه روز به روز و ساعت به ساعت خير از شما دورتر، و شر به شما نزديك تر، و طمع شيطان در هلاك ساختن مردم بيشتر مي شود!**
* **امروز روزگاري است كه نيروي شيطان در حال قوي شدن است، و نقشه هايش دارد فراگير مي شود، و او به هدفش دست مي يابد!**
* **اگر نمي پذيريد به وضع جامعه بنگريد!**
* **آيا جز اين است كه به هر سو چشم باز كني قصري مي بيني كه دارد با فقر پنجه نرم مي كند؟**
* **و يا توانگري كه نعمت خداي را با كفران تلافي مي كند، و يا بخيلي را مي بيني كه بخل از حق خدا را غنيمت مي شمارد!؟**
* **و يا متمردي كه گوشش از شنيدن مواعظ كر شده است!؟** »

گذشت روزگار درستي اين نظرية قرآن را كشف كرد.

اينك آيات الهي را در اين زمينه مورد دقت و تأمل قرار دهيد:

* « **حكايت آنان كه اموال خويش را در راه خدا انفاق مي كنند،**

**حكايت دانه اي است كه هفت خوشه رويانيده،**

**كه در هر خوشه صد دانه باشد، و خدا براي هركه بخواهد دوبرابر هم مي كند،**

**كه خدا وسعت بخش و داناست!**

**كساني كه اموال خود را در راه خدا انفاق مي كنند و بعد از آن، اين انفاق خود را به منت و يا اذيتي همراه نمي سازند، پاداش آنان نزد پروردگارشان است،**

**آنان نه خوفي دارند و نه اندوهناك مي شوند...!**

**... اي آنان كه ايمان داريد!**

**از خوب هاي آنچه به دست آورده ايد، و آنچه برايتان از زمين بيرون آورديم، انفاق كنيد!**

**پست آن را كه خودتان استفاده نمي كنيد، براي انفاق منظور نكنيد!**

**بدانيد كه خدا ستوده و بي نياز است!**

**شيطان به شما وعــــدة تنگدستي مي دهد، و به بدكاري تان وا مي دارد،**

**و خدا از جانب خود آمرزش و فزوني به شما وعده مي دهد،**

**كه خدا وسعت بخش و داناست...!**

**... هر خرجي كه كرديد، و به هر نذري كه ملتزم شديد، خدا از آن آگاه است،**

**و ستمگران ياوراني ندارند!**

**اگر صدقه ها را علني دهيد خوب است، و اگر پنهاني دهيد، و به تنگدستان بدهيد، البته براي شما بهتر است،**

**و گناهان شما را محو مي كند،**

**كه خدا از آنچه مي كنيد، آگاه است ...!**

**... هر خواسته اي انفاق كنيد، به نفع خود كرده ايد!**

**انفاق جز براي رضاي خدا مكنيد!**

**هرخواسته اي را انفاق كنيد، به شما مي رسد، و ستم نمي بينيد!** »

بخش دوم

**وقایع مهم در**

**تاریخ تشریع اسلام**

**فصل اول**

**تاريخ تشريع نماز**

**( تذکر: دراین بخش قسمتی از مسائل مربوط به تاریخ تشریع قوانین اسلامی ذکر شده و مشروح قوانین اسلامی در مجلدات بعدی ارائه شده است.)**

مستند: آيه9و10سوره علق **« اَرَاَيتَ الَّذي يَنهي، عَبداً اِذا صَلّي ! »** الميزان ج40ص312

# نماز رسول الله قبل از بعثت

در اولين سورة قرآن كريم, خداي تعالي اشاره مي كند به بنده اي كه نمـــــاز مي خواند. مراد به عبدي كه نماز مي خواند، به طوري كه از آخر آيات سوره عـــلق بر مي آيد, رسول خدا”ص“ است, چون در آخر آيات آنجناب را از اطاعت آن شخص نهي نموده، و امر به سجده و نزديك شدن به خدا فرموده است.

بنا بر اين فرض كه سورة علق اولين سورة نازل شده از قرآن شريف باشد، و نيز بنا براين كه از اول تا به آخر سوره يكباره نازل شده باشد، سياق اين آيات دلالت دارد براينكه رسول خدا”ص“ قبل از نزول قرآن نماز مي خواند، و همين امر دلالت دارد بر اين كه آن جناب قبل از رسيدنش به مقام رسالت با نزول قرآن، يعني قبل از حادثة بعثت، از انبياي الهي بوده است.

بعضي گفته اند كه نماز قبل از بعثت آن جناب نماز واجب نبوده است، و به طوري كه از اخبار برمي آيد نمازهاي واجب در شب معراج واجب شده است. اين سخن درست نيست! براي اينكه آنچه از داستان شب معراج مسلم است تنها اين است كه نمازهاي پنجگانة يوميه درآن شب با شكل خاص خود، دو ركعت دو ركعت واجب شد، و هيچ دلالتي ندارد بر اين كه قبل از آن شب به صورت ديگر تشريع نشده باشد، بلكه در بسياري از آيات سوره هاي مكي، و از آن جمله در سوره هائي كه قبل از سورة اسري نازل شده, نظير سورة مدثر و مزمل و غير آن دو، سخن از نماز رفته، و به تعبير هائي مختلف از آن ياد نموده است، هرچند كه كيفيت آن را ذكر نفرموده است، اما اينقدر هست كه نمازهاي قبل از معراج مشتمل بر مقداري تلاوت قرآن كريم، و نيز مشتمل بر سجده بوده است.

در بعضي از روايات هم آمده كه رسول خدا”ص“ در اوايل بعثت با خديجه سلام الله عليها و علي عليه السلام نماز مي خواند. در اين روايات هم نيامده كه نماز آن روز به چه صورت بوده است.

**مستند: آيه130تا 132سورة طه « فَاصبِر عَلي مايَقوُلوُنَ وَ سَبِّح بِحَمدِ رَبِّكَ ...! »**

**الميزان ج28ص54**

# اولين دستور نماز در اهل بيت رسول الله”ص“

**- « به آنچه مي گويند صبر نشان بده، و به حمد پروردگارت تسبيح گوي! و اهل خود را به نماز خواندن امر كن !**

**- وَ امُر اَهلَكَ بِالصَّلوة ! »**

اين آيه در مكه نازل شده است، و عبارت ” **اهل خود**“ بر حسب انطباق آن با هنگام نزولش، شامل حضرت خديجة كبري همسر رسول الله”ص“ و حضرت علي عليه السلام است. چون علي عليه السلام هم اهل آن جناب و در خانة آن جناب بود. احتمال دارد علاوه بر آن دو بزرگوار شامل بعضي از دختران رسول خدا”ص“ هم باشد. چون از همسران رسول خدا”ص“ فقط حضرت خديجه”س“ در مكه همسري آن جناب را داشته لذا اين آيه شامل همسران و يا پيروان و خويشاوندان او نمي شود.

##### نماز هاي چهارگانه اوليه

آيه شريفه در بيان زمان اقامه نماز ها مي گويد:

« **بر آنچه مي گويند صبر كن!**

**و پيش از طلوع شمس،**

**و پيش از غروب آن،**

**به ستايش پروردگارت تسبيح گوي!**

**و كناره هاي شب،**

**و اواخر روز،**

**نيز تسبيح گوي!**

**شايد كه خشنود شوي!** »

در آية فوق نماز ظهر را كه وسط روز است، قيد نكرده است. شايد آنچه از نمازهاي يوميه در هنگام نزول سورة طه، و نيز سورة هود، كه قبل از سورة اسري نازل شده اند، واجب شده بود، چهار نماز بوده است، و تا نزول سورة اسري نماز ظهر واجب نشده بود. ظاهر دو آية سوره طه و سورة هود هم همين است.

اين سوره از سوره هاي اولي است كه در مكه نازل شده است، و اخبار وارده از شيعه و سني نيز دلالت دارد بر اين كه واجبات روزانه در معراج، پنج نماز تشريع شده است. همچنانكه مي بينيم در سوره اسري كه بعد از معراج نازل شده است، پنج نماز ذكر شده است.

مستند: آيه78سوره اسري**« اَقِمِ الصَّلوةَ لِدِلوُكِ الشَّمسِ اِلي غَسَقِ اللَّيلِ وَ قُرآنَ الفَجرِ...! »**

الميزان ج40ص312

# وجوب نمازهاي يوميه، زمان و تقسيمات آن

بنا بر روايات وارده از ائمة اهل بيت عليهم السلام، آية شريفه از اول ظهر تا نصف شب را شامل مي شود. و نمازهاي واجب يوميه كه در اين قسمت از شبانه روز بايد خوانده شود، چهار نماز است: ظهر و عصر و مغرب و عشاء، و با انضمام نماز صبح، كه جملة ” **قرآن الفجر**“ بر آن دلالت دارد، نمازهاي پنجگانة يوميه كامل مي شود.

مراد از ” **قرآن الفجر**“ نماز صبح است، و چون مشتمل بر قرائت قرآن است آن را قرآن صبح خوانده است، چون روايات همه متفقند بر اين كه مراد به ” قرآن الفجر“ همان نماز صبح است.

آخر آيه ختم مي شود به عبارت: « اِنَّ قُرآنِ الفَجرِ كانَ مَشهوُداً !» كه روايات از طرق عامه و خاصه متفقاً اين عبارت را تفسيركرده اند به اينكه **نماز صبح را هم ملائكة شب ( در موقع مراجعت) و هم ملائكة صبح (در موقع آمدن) مي بينند.**

تفسير ” **مشهود**“ بودن قرآن الفجر در روايات شيعه و سني به اينكه هم ملائكة شب آن را مي بينند و هم ملائكة روز، آن قدر در اين دو طايفه زياد است كه نزديك است به حد تواتر برسد، و در بعضي از آنها شهادت خدا و ديدن مسلمين نيز اضافه شده است.

در اين آيه, وجوب نمازهاي پنجگانه و اوقات آنها بيان شده است، و مؤيد آن روايتي است كه از امام صادق عليه السلام نقل شده است، كه فرمود: خداوند چهار نماز واجب كرده است. در يك قسمت زماني كه ابتدائش اول ظهر و آخرش نصف شب است، دو تا از ظهر تا غروب، يكي قبل از ديگري، و دو تا از اول غروب آفتاب تا نصف شب، كه آنها هم يكي قبل از ديگري است.

در روايات اسلامي، در تفسير عياشي از سعيد بن مسيب از حضرت علي بن الحسين عليه السلام روايت كرده كه گفت، به حضورش عرض كردم:

* نماز چه وقت بر مسلمانان واجب شد, آن طور كه امروز واجب است؟

فرمود:

* در مدينه، و بعد از قوت يافتن دعوت اسلام و وجوب جهاد بر مسلمانان، چيزي كه هست آن روز به اين صورت فعلي واجب نشد، بلكه هفت ركعت كمتر بود، و آن هفت ركعت را رسول خدا”ص“ اضافه نمود - دو ركعت در ظهر، دو ركعت در عصر، يك ركعت در مغرب، و دو ركعت در عشاء، ولي نماز صبح را به همان صورت كه در مكه واجب شده بود، گذاشت، چون در هنگام صبح ملائكه روز در آمدن و ملائكة شب در رفتن عجله دارند، و لذا نماز صبح را براي اينكه هم آيندگان آن را با رسول الله”ص“ درك كنند، و هم روندگان، به دو ركعت باقي گذاشت.

معني آية « اِنَّ قُرآنِ الفَجرِ كانَ مَشهوُداً !» همين است، كه هم مسلمانان آن را شاهدند و هم ملائكة شب و هم ملائكة روز!

**مستند:آيه9سوره جمعه « يااَيُّهَاالَّذينَ آمَنوُا اِذا نوُدِيَ لِلصَّلوةِ مِن يَومِ الجُمعَةِ فَاسعَوااِلي ذِكرِاللهِ وَذَروُاالبَيعَ !»**

**الميزان ج40ص312**

# تشريع نماز جمعه

**« اي كساني كه ايمان آورده ايد!**

**وقتي در روز جمعه براي نماز جمعه اذان گفته مي شود،**

**تندتر بدويد و براي رسيدن به نماز از خريد و فروش و هر عملي كه شما را از نماز باز دارد، دست برداريد! »**

” **جمعه** “ روزي از هفته است كه در عرب قديم آن را ” يوم العروبه“ مي گفتند، و سپس جمعه اش خواندند، و اين نام بيشتر مورد استعمال قرارگرفت.

” **نماز جمعه**“ همان نمازي است كه براي خصوص ظهر روز جمعه تشريع شد.

” **سعي به سوي ذكر خدا**“ دويدن به سوي نماز جمعه است.

” **ذكر خدا**“ همان نماز است.

” **ذروا البيع**“ امر به ترك كسب و تجارت است، و به طوري كه از سيـــــاق بر مي آيد در حقيقت نهي از هر عملي است كه انسان را از نماز باز دارد، حال چه خريد و فروش باشد و چه عملي ديگر، و اگر نهي را مخصوص به خريد وفروش كرد از اين باب بوده كه خريد و فروش روشن ترين مصداق اعمالي است كه آدمي را از نماز باز مي دارد.

اين آيه وجوب نماز جمعه و حرمت معامله را در هنگام حضور نماز تأكيد نموده است. در ضمن كساني را كه در حال خطبه نماز آن را رها كرده و به دنبال لهو و تجارت مي روند، عتاب نموده و عملشان را عمل بسيار ناپسند دانسته است.

اما بعد از اتمام نماز مي فرمايد:

* « **چون نماز به پايان رسيد،**

**در زمين پراكنده شويد،**

**و از فضل خدا طلب كنيد،**

**و خدا را بسيار ياد كنيد،**

**تا شايد رستگار شويد**! »

مراد به پراكنده شدن در زمين، متفرق شدن مردم از مسجد به بيرون، و مشغول شدن در كارهاي روزانه براي به دست آوردن فضل خدا، يعني رزق و روزي است.

اگر از ميان همه كارهاي روزانه خصوصاً طلب رزق را نام برد، براي اين بود كه مقابل ترك كسب و بيع در آية قبلي واقع شود، لكن از آن جائي كه منظور از ترك كسب، همة كارهائي است كه آدمي را از نماز باز دارد، لاجرم منظور از طلب رزق هم همة كارهائي است كه عطية خداي تعالي را در پي دارد، چه طلب رزق و چه عيادت مريض، و يا سعي در برآوردن حاجات مسلمين، و يا زيارت برادر ديني، يا حضور در مجالس علم و كارهائي از اين قبيل.

وقتي مي فرمايد: « **خدا را زياد ياد كنيد!»** اين ياد خـــــدا در نفس آدمي رسوخ مي كند و در ذهن نقش مي بندد و عوامل غفلت را از دل ريشه كن مي سازد و باعث تقواي ديني مي شود كه خود ماية فلاح است: **« وَاتَّقوُااللهَ لَعَلَّكُم تُفلِحوُنَ ! »**

روايات وارده از ائمة اهل بيت عليهم السلام و همچنين از طريق اهل سنت متفقند كه كارواني از تجار وارد مدينه شد و آن روز جمعه بود و مردم در نماز جمعه شركت كرده بودند و رسول خدا”ص“ مشغول خطبة نماز بود. كاروانيان به منظور اعلام آمدن خود طبل و دايره كوبيدند و مردم مسجد نماز و رسول الله ”ص“ را رها كرده و به طرف كاروانيان متفرق شدند. آيه زير نازل شد:

* « **و چون در حين نماز از تجارت و لهوي باخبر مي شوند،**

**به سوي آن متفرق گشته و تو را در حال خطبه سرپا رها مي كنند،**

**بگو !**

* **آنچه نزد خداست از لهو و تجارت بهتر است!**
* **و خدا بهترين روزي رسان است!** »

در اين قسمت از آيه, به رسول الله”ص“ امر مي كند كه مردم را به خطائي كه مرتكب شدند, آگاه كند و بفهماند كه كارشان چقدر زشت بوده است!

منظور از عبارت **” آنچه نزد خداست...!“** ثوابي است كه خداي تعالي در برابر شنيدن خطبه و موعظه در نماز جمعه عطا مي فرمايد.

در كتاب فقيه روايت آمده كه در مدينه هر وقت مؤذن در روز جــمعـــه اذان مي گفت، شخصي ندا در مي داد كه ديگر خريد و فروش مكنيد، حرام است!

در روايت ابي الجارود از امام باقر عليه السلام آمده كه ... در آية سوره جمعه عبارت ” فَاسعَوا ! “ معنايش اين است كه براي نماز جمعه شارب (سبيل) خود را كوتاه كنيد و موي زير بغل را زايل سازيد و ناخن بگيريد و غسل كنيد. اينها ”سعي“ براي نماز جمعه است.

**” سعي“ براي روز قيامت هم همين است كه آدمي خود را براي آن روز مهيا سازد!**

**فصل دوم**

**تاريخ تغيير قبله**

مستند: آيه 142 تا 151 سوره بقره **« قَد نَري تَقَلُّبَ وَجهِكَ في السَّمآءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبلَةً تَرضيها...! »**

الميزان ج2ص190

# تغيير قبله مسلمين از بيت المقدس به كعبه

ايامي را كه رسول خدا”ص“ درمكه بود, مسلمانان رو به قبلة يهود و نصاري يعني ” بيت المقدس“ نماز مي خواندند. اين برنامه تا چند ماهي بعد از هجرت آنجناب به مدينه نيز دوام داشت.

برگشتن قبله از بيت المقدس به ” **كعبه**“ يكي از بزرگترين رخدادهاي ديني و اهم احكام تشريعي است كه مردم بعد از هجرت رسول الله”ص“ به مدينه با آن روبرو شدند.

در اين ايام بود كه اسلام دست به انقلابي ريشه دار مي زند و معارف و حقايق خود را نشر مي دهد. معلوم است كه يهود و غير يهود در مقابل اين انقــــلاب ساكت نمي نشينند، چون مي بينند اسلام يكي از بزرگترين مفاخر ديني آنان را كه همان قبلة ايشان بود از بين مي برد، قبله اي كه ساير ملل به خاطر آن تابع يهود بودند، و يهود در اين شعار ديني متقدم بر آنان بودند.

اين تغيير قبله باعث تقدم مسلمانان و دين اسلام مي شود، و توجه تمامي امت را يكجا جمع مي كند، و همه در مراسم ديني به يك نقطه رو مي كنند، و اين تمركز همة توجه ها به يك سو باعث نجات ايشان از تفرقه مي شود، هم تفرق وجوه شان در ظاهر، و هم تفرق كلمه شان در باطن!

مسلماً وحدت قبله، مخصوصاً قبله شدن ” **كعبه**“ بر اتحاد مسلمين تأثير بيشتر و قوي تري به جاي مي گذارد و از ساير مراسم مانند: دعا و طهارت و غيره، بيشتر اهميت پيدا مي كند، و يهود و مشركين را نگران مي سازد، مخصوصاً يهود را كه به شهادت تاريخي كه قرآن از آنان نقل مي كند، مردمي هستند در تمام ادوار اگر حكمي از جانب خدا دربارة امور محسوس آمده، مانند: قتال و هجرت و سجده و امثال آن، زيربار نرفته و به شديدترين وجهي مقاومت كرده اند.

در آيات پيشين همين سوره در قرآن كريم ديده مي شود كه زمينه سازي و مقدمه چيني براي چنين تحول عظيمي تدارك ديده مي شود: نزول آيات مربوط به داستان آمدن ابراهيم به مكه، و ساختن بناي كعبه، و مأموريت يافتن ابراهيم و اسماعيل در خصوص تطهير خانة خدا براي عبادت، دعاي آن دو بزرگوار براي كعبه، و امن شدن مكه، و اشاره به امت مسلمه اي كه در دعايشان از آن ياد مي كنند؛ همه و همه نشان مي دهد كه مسئلة عظيمي در پيش است، و اين نشانه هاي تاريخي كه خداي تعالي دربارة كعبه، در آيات مفصلي از قرآن كريم، از آن خبر داد، ذهن ها را براي پذيرش اين تحول عظيم آماده ساخته بود، و شايستگي و واقعيت قبله شدن كعبه را در آيات مزبور به طور واضح نشان داده بود:

* « **پس، تو را به زودي به سوي قبله اي بر مي گردانيم,**

**كه دوست مي داري، اينك! همين امروز!**

**روي خود به سوي قسمتي از مسجد الحرام كن!**

**و هرجا بوديد، رو بدان سو كنيد!**

**كساني كه ” اهل كتاب“ هستند، مي دانند كه اين برگشتن به طرف كعبه حق است، و حكمي است از ناحية پروردگارشان,**

**و خدا از آنچه مي كنند، غافل نيست!** »

از بررسي تحليلي در آيات فوق فهميده مي شود كه رسول خدا”ص“ قبل از نازل شدن حكم تغيير قبله، يعني نازل شدن اين آيات، روي خـــــــود را در اطراف آسمان مي گردانده، و گويا انتظار رسيدن چنين حكمي را مي كشيده است، و يا توقع رسيدن وحيي در امر قبله داشته است، چون دوست مي داشته خداي تعالي با دادن قبله اي مختص به او و امتش، احترامش كند، نه اينكه از قبله بودن بيت المقدس ناراضي بوده باشد، چون حاشا به رسول الله”ص“ از چنين تصوري! فقط از آيه فهميده مي شود كه آن جناب قبلة اختصاصي را دوست مي داشته است!

از روايات وارده در مورد اين حادثة تاريخي، و در مورد شأن نزول آيــــة آن بر مي آيد كه يهوديان مسلمانان را سرزنش مي كرده اند كه شما قبله نداريد و از قبلة ما استفاده مي كنيد و با بيت المقدس به مسلمانان فخر مي فروختند و رسول خدا ”ص“ از اين بابت ناراحت مي شد.

شبي، آن نبي رحمت در تاريكي از خانه بيرون شد و رو به سوي آسمان گردانيد، منتظر بود وحيي از ناحية خداي سبحان برسد و اين اندوهش را زايل سازد، پس آية فوق نازل شد.

آية شريفه، قبله اي جديد براي مسلمانان معرفي كرد، و سرزنش يهود و تفاخر آنها را خاتمه داد!

آية شريفه، بار اول حكم را مختص به رسول خدا”ص“ كرده و سپس حكم را عموميت داده و به آن جناب و به عموم مؤمنين خطاب شده است. اين خود مؤيد اين احتمال است كه آية نامبرده وقتي نازل شد كه رسول الله”ص“ با مسلمانان مشغول نماز بوده است. معلوم است در چنين وضعي اول بايد به پيشنماز بگويند: روي خود به جانب مسجدالحرام بكن و بعداً به عموم بگويند: شما هم روي خود را برگردانيد و براي هميشه، و بر همة مسلمانان واجب است كه اين كار را بكنند:

* « **هرجا بوديد روي خود را بدان سو كنيد!** »

**مستند: آيه 143و150سوره بقره « وَماجَعَلنا القِبلَةَ الَّتي كُنتَ عَلَيها اِلاّ لِنَعلَمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسوُلَ .... »**

**الميزان ج2ص203**

# تغيير قبله، و پي آمدهاي آن

خداي متعال، فلسفة تغيير قبله، و تحولي را كه بدين سان در شئون جامعة اسلامي بار آورد، و مسائلي را كه در اين زمينه وجود داشت، و توهم و ابهاماتي را كه احياناً در سينة مؤمنين ممكن بود خلجان كند، با آيات بالا پاسخ گفته و دفع فرموده است.

آن توهم اين بود كه فلسفة برگرداندن قبله و نسخ قبلة قبلي چه بوده است؟

تكليف نمازهائي كه تاكنون به قبلة قبلي، يعني بيت المقدس، خوانده شده، چه خواهد بود؟

وقتي بنا بود خداي تعالي كعبه را قبلة مسلمين قرار دهد، چرا از همان روز اول نكرد و گذاشت تا مدتي مسلمانان رو به بيت المقدس نماز بخوانند . . .؟

خداي تعالي چنين فرمود:

* « **... و ما آن قبله را كه رو به آن مي ايستادي ( يعني بيت المقدس را ) قبله نكرديم، مگر براي اينكه معلوم كنيم، چـــــه كسي رسول را پيــــــروي مي كند و چه كسي به عقب برمي گردد، هرچند كه اين آزمايش جز براي كساني كه خدا هدايتشان فرموده، بسيار بزرگ است...!** »
* « **... و كساني كه اهل كتابند، مي دانند كه اين برگشتن به طرف كعبه حق است، و حكمي است از ناحية پروردگارشان، و خــــدا از آنچه مي كنند، غافل نيست!** »
* « **... و از هرجا بيرون شدي، رو به سوي مسجدالحرام كن!**

**و هرجا هم كه بوديد روي بدان سوي كنيد،**

**تا ديگر مردم را حجتي عليه شما نباشد،**

**مگر آنانكه ستمكارند،**

**پس از آنان مترس و فقط از من بترس،**

**تا نعمتم را بر شما تمام كنم،**

**باشد كه راه را بيابند**! »

##### فلسفه تغيير قبله

خداي تعالي براي روشن شدن فلسفة اين تغيير قبله، خاطرنشان فرمود كه – **تشريع احكام جز به خاطر مصالحي كه برگشتش به تربيت و تكميل مردم است، صورت نمي گيرد**. و منظور از تشريع احكام هم تربيت و تكميل مردم است و هم جداسازي مؤمنين از غير مؤمنين، و هم مشخص كردن فرمانبران از عاصيان متمرد، و آن سببي كه باعث شد قبلة يهوديان را مدتي قبلة شما مسلمانان قرار داديم عيناً همين ها بود كه گفتيم.

خداي تعالي با تأكيد بر كلمة ”**رسول**“ در آيه مشخص فرموده كه ” صفت رسالت“ در اين جداسازي دخالت داشته است!

##### تكليف نمازهاي گذشته

يكي ديگر از توهمات اين بود كه آن نمازهائي كه مسلمانان به سوي بيت المقدس خواندند، تكليفش چيست؟

چون ظاهراً نماز به غير قبله بوده و بايد باطل باشد، كه خداي تعالي از اين ابهام پاسخ فرموده: قبله مادام كه نسخ نشده قبله است، چون خداي تعالي هر وقت حكمي را نسخ مي كند، از همان تاريخ نسخ از اعتبار مي افتد نه اينكه وقتي امروز نسخ كرد دليل باشد بر اينكه در سابق هم بي اعتبار بوده است. و اين خود از رأفت و رحمتي است كه به مؤمنين دارد!

* « **خداوند ايمان شما را ضايع نمي گرداند،**

**خدا به مردم رئوف و رحيم است!** »

##### اطلاع يهود از تغيير قبله مسلمين

يهود در كتابهاي آسماني خود خوانده بودندكه قبلة پيامبر اسلام ” **كعبه**“ است، نه بيت المقدس، همچنانكه قرآن شريف مي فرمايد:

* « **آنها كه داراي كتاب آسماني هستند، مي دانند كه آن حق است،**

**و از جانب پروردگارشان مي باشد!** »

اگر حكم تغيير قبله نازل نمي شد، حجت يهود عليه مسلمين تمام بود، يعني مي توانستند بگويند كه اين شخص پيغمبري نيست كه انبياء گذشته وعدة آمدنش را داده بودند، ولي بعد از آمدن حكم تغيير قبله و التزام به آن، و عمل بر طبق آن، حجت يهود را از دستشان مي گيرد، مگر افراد ستمگري از ايشان كه زير بار نروند!

##### منافع مسلمين در تغيير قبله

مسلمين با آمدن اين فرمان به سه نعمت از طرف خداوند مهربان نايل شدند:

**اول:** اينكه وعده اي كه پروردگارشان در كتابهاي آسماني قبلي داده بود، به وقوع پيوست و حجت عليه يهود تمام شد.

**دوم:** اينكه پي گيري و ملازمت اين حكم، مسلمانان را به سوي تماميت نعمتشان، و كمال دينشان سوق مي دهد.

**سوم:** اينكه در آخر آيه فرمود: « **لَعَلَّكُم تَهتَدوُنَ!** » بدين ترتيب خداي تعالي اظهار اميدواري به هدايت مسلمانان به سوي صراط مستقيم كرده است.

مستند: بحث علمي ذیل آیه 144 بقره الميزان ج2ص223

# نياز به داشتن قبله، و قبله يابي

تشريع قبله در اسلام، و اعتبار وجوب خواندن نماز رو به قبله، نمازي كه عبادت عموم مسلمين جهان است، و همچنين وجوب ذبح حيوانان رو به قبله، و ساير مستحبات مانند: خوابيدن، نشستن، و وضو گرفتن رو به قبله ( و حرام بودن نشستن در توالت رو به قبله،) جملگي باعث شده كه مردم براي پيدا كردن قبلة شهر خود، اقدام كنند.

چون در ابتداء امر، تشخيص قطعي قبله براي مردم دور از مكه فراهم نبود، ناگزير با حدس و گمان به تخمين آن اكتفا مي كردند. رفته رفته رياضي دانان با استفاده از جدول هائي كه در ” زيج“ نجوم به كار مي رفت، اقدام به تهية عرض و طول جغرافيائي شهرها كردند، و با مقايسة عرض آن با خط استوا و انحراف به سوي شرق يا غرب از طريق حساب ” حبوب و مثلثات“ نسبت به تعيين دقيقتر قبله اقدام نمودند. سپس به وسيلة ” دائرة هنديه“ اين حساب را براي تمامي افق ها و شهرهاي مسلمان نشين به عمل آوردند.

بعد از آن به جاي اين حساب از ” قطب نما“ استفاده كردند، ولي عملاً به اشتباهاتي برخوردند كه صحت قطعي نظرية خود را نتوانستند به ثبوت برسانند.

در زمينة تعيين چگونگي درجات كم كم مشكل پيدا كردن قبلة صحيح شهر ها نيز به صحت بيشتري نزديك شد، تا اينكه شيخ فاضل و استاد شهير رياضي ” **مرحوم سردار كابلي**“ براي حل اين مشكل كمر همت بست و انحراف قبله را با اصول جديد استخراج نمود, و در رساله اي در اين باره به نام ” **تحفة الاجلة في معرفة القبلة،** “ در اختيار همگان گذاشت كه در آن طريقة استخراج قبله را با بيان رياضي روشن ساخت و جدولهائي براي تعيين قبلة هر شهري رسم كرد.

از جمله رموزي كه وي موفق به كشف آن گرديد – و خدا جزاي خيرش دهاد ! – كرامت و معجزة باهره اي بود كه براي رسول الله”ص“ در خصوص قبلة محرابش در مسجد مدينه اثبات و اظهار كرد.

دانشمندان قبلاً با حسابهائي كه مي كردند به نتيجه رسيده بودند كه محراب **مسجد النبي** در مدينه رو به قبله نبوده است ولي از طرف ديگر چون ممكن نبود رسول الله”ص“ در ايستادن به طرف قبله و بناي مسجد رو به آن طرف اشتباه كند لذا مسئله پيچيده شده بود كه مرحوم ” سردار كابلي“ اين معنا را روشن ساخت كه محاسبات دانشمندان اشتباه بوده است و محراب مسجد النبي با محاسبة ايشان دقيقاً رو به كعبه بوده است.

آن وقت روشن شد كه در قرن ها قبل كه اثري از اين محاسبات نبود و در حالي كه آن جناب در حال نماز بود، وقتي به طرف كعبه برگشت، درست به طرفي برگشته كه اگر خطي از آن طرف به طرف كعبه كشيده شود، به خود كعبه برمي خورد، و اين خود كرامت باهر و روشن است **( صَدَقَ اللهُ وَ َرسُولَهُ ! )**

بعد از مرحوم سردار كابلي، مرحوم مهندس فاضل ” سرتيپ عبدالرزاق بغايري“ براي بيشترين نقطة زمين قبله اي استخراج كرد و در رساله اي در شناخت قبله نوشت و در آن جدول هائي ترسيم كرد كه حدود 1500 نقطه از نقاط مسكوني زمين را نام برد.

با تدوين اين رساله بحمدالله نعمت تشخيص قبله به كمال رسيد – مثلاً شهر تهران با عرض جغرافيائي ( 35 درجه و 41 دقيقه و 38 ثانيه) و طول جغرافيائي ( 51 درجه و 28 دقيقه و 58 ثانيه) مشخص گرديد – و محاسبات رياضي و نجومي تكميل يافت.

از لحاظ استفاده از قطب نما نيز اشكال اين بود كه دو قطب مغناطيسي زمين با دو قطب جغرافيائي آن منطبق نيست و در عين حال كه قطب مغناطيسي به مرور زمان تغيير مي كند، بين قطب شمال جغرافيائي با آن حدود هزار مايل فاصله وجود دارد.

بالاخره, مهندس فاضل و رياضي دان عاليقدر” مرحوم سرتيپ حسينعلي رزم آرا“ در سال 1332 شمسي اين مشكل را حل كرد و انحراف قبله را از دو قطب مغناطيسي در هزار نقطة مسكوني كره زمين مشخص ساخت، براي سهولت كار ” قبله نمائي“ اختراع كرد كه به تخمين نزديك به يقين مي تواند قبله را در هر جا مشخص كند. و اين ” قبله نما“ در حال حاضر مورد استفاده مي باشد.

**مستند: آيه 149سوره بقره و بحث روايتي « فَوَلِّ وَجهَكَ شَطرَ المَسجِدِ الحَرامِ ...! »**

**الميزان ج2ص216**

# سال تغيير قبله

از رواياتي كه از ائمة اهل بيت عليهم السلام نقل شده، جزئيات بيشتري از لحاظ زمان وقوع رويداد تاريخي تغيير قبلة مسلمين به طرف كعبه و چگونگي الهام وحي آن به رسول الله ”ص“ مشخص مي گردد، كه ذيلاً اين جزئيات نقل مي شود:

* « قبله وقتي از بيت المقدس به سوي كعبه برگشت كه رسول الله ”ص“ سيزده سال در مكه نماز به سوي بيت المقدس خوانده بود و بعد از مهاجرت به مدينه نيز، هفت ماه به همان سو نماز خواند و آن وقت خداي تعالي او را به طرف مكه برگردانيد.

يهوديان رسول خدا”ص“ را سرزنش مي كردند و مي گفتند: تو تابع مائي و به سوي قبلة ما نماز مي گزاري! رسول خدا”ص“ از اين سرزنش دچار اندوهي سخت شد و در نيمه شبي از خانه بيرون شد و به آفاق آسمان نگاه مي كرد و منتظر بود از ناحية خداي تعالي در اين خصوص امري صادر شود.

فرداي آن شب، وقتي هنگام نماز ظهر شد، آن جناب در مسجد” بني سالم“ بود و دو ركعت از نماز ظهر را خواند, كه جبرئيل نازل شده و دست به دو شانة آن حضرت گذاشت و او را به طرف كعبه برگردانيد و آية **” قَد نَـري تَقَلُّبِ َوجهَكَ في السَّماء …!**“ را بر او نازل كرد و در نتيجه آن حضرت دو ركعت از يك نماز را به سوي بيت المقدس، و دو ركعت ديگرش را به سوي كعبه خواند.

بعد از اين جريان سروصداي يهود و مردم نفهم بلند شد كه چرا از قبله اي كه داشت، برگرديد!» ( نقل از امام صادق عليه السلام در مجمع البيان از تفسيرقمي.)

از نظر تاريخ تغيير قبله، روايات زيادي نقل شده كه بيشتر آنها تاريخ تحويل قبله را در ماه رجب سال دوم از هجرت، يعني ماه هفدهم از هجرت مي دانند، و صحيح تر هم همين است.

در كتاب فقيه آمده كه:

«… رسول خدا”ص“ سيزده سال در مكه و نوزده ماه در مدينه به طرف بيت المقدس نماز خواند ( بعد از شرح جزئيات شب مورد اشاره در آيه مي گويد: )

… فرداي آن شب هم نماز صبح را رو به بيت المقدس خواند، و هم دو ركعت از نماز ظهر را، سر دو ركعت، جبرئيل آمد و آيه را وحي كرد و آن گاه دست آن جناب را گرفت و رو به كعبه اش كرد.

مردمي هم كه پشت سرش به نماز ايستاده بودند، رو به كعبه شدند، به طوري كه زنان جاي فعلي مردان را گرفتند و مردان جاي فعلي زنان را، و اين نماز ظهر اولش به سوي بيت المقدس و آخرش به سوي كعبه واقع شد. بعد از نماز ظهر خبر به مسجدي ديگر در مدينه رسيد، اهل آن مسجد دو ركعت از عصر را خوانده بودند، دو ركعت ديگر را به طرف كعبه برگشتند. آنها نيز اول نمازشان به سوي بيت المقدس و آخرش به سوي كعبه شد … و مسجد **قبلتين** همان مسجد است.»

قمي نظير اين روايت را كرده ولي گفته كه رسول خدا ”ص“ خودش ( در مدينه) بلكه در مسجد بني سالم نماز مي خواند كه اين جريان واقع شد.

**مستند: آيه 96و97سوره آل عمران « اِنَّ اَوَّلَ بَيتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذي بِبَكَّةَ مُبارَكاً و َ هُديً لِلعالَمينَ...!»**

**الميزان ج2ص216**

# تغيير قبله و منازعات يهود

موضوع تبديل و تحويل قبله, يكي از اساسي ترين موضوعاتي بود كه در حيات مادي و معنوي اهل كتاب- مخصوصاً يهود- تاثيرات عميقي داشت. يهوديان ” نسخ“ در دين را مخالف دين مي دانستند لذا پس از نزول حكم قبله و تحويل آن به سوي كعبه، بحث ها و مشاجرات بين آنان و مسلمان تا زمان طولاني ادامه داشت.

يهود اين موضوع را در بين مسلمانان براي ايجاد شبهه در ديـــــن اسلام القاء مي كرد كه – چگونه خانة كعبه در دين ابراهيم مي توانست قبله باشد با اينكه خداوند بيت المقدس را قبله قرار داده است؟ آيا چنين سخني غير از قائل شدن به وجود حكم نسخ در دين حق ابراهيم چيز ديگري خواهد بود؟ با اينكه نسخ خود محال و باطل است! ( اين بود نظر يهود. )

اما قرآن شريف پاسخ شبهات آنها را در آيات فوق داده و فرموده:

* « **اول خانه اي كه جهت عبادتگاه مردم نهاده شده، خانة ”مكه“ است، كه در آن بركت و هدايت جهانيان است.**

**در آن آيات الهي مشخصي وجود دارد:**

* **مقام ابراهيم**
* **امنيت كساني كه وارد مكه مي شوند،**
* **تشريع حج از طرف خدا براي صاحبان استطاعت مالي،**

**كه هركس كفر ورزد – يعني آن را ترك كند – خدا از جهانيان بي نياز است**! »

پس جواب يهود چنين داده شد كه:

بدون شك ” **كعبه**“ را ابراهيم قبل از بناي بيت المقدس محل عبادت قرار داد، چنانكه در آن نشانه هائي براي اين موضوع هست، مانند: ” **مقام ابراهيم**“ و غير آن. اما بيت المقدس را سليمان نبي بنا كرده است كه قرنها بعد از ابراهيم”ع“ بوده است! قرآن كريم دلالت دارد بر اينكه عمل تشريع حج نيز به وسيلة ابراهيم”ع“ پس از پايان يافتن بناي خانة كعبه صورت گرفته است:

- « وعهدنا الي ابراهيم و اسماعيل ان طهرا بيتي للطائفين و العاكفين و الركع السجود!» ( بقره 125)

**مستند: آيه 142سوره بقره « سَيَقوُلُ السُّفَهاءُ مِنَ النّاسِ ماوَلّيهُم عَن قِبلَتِهِم الَّتي كانوُا عَلَيها...! »**

**الميزان ج2ص192**

# پاسخ اعتراضات يهود درباره قبله

خداي تعالي در قرآن كريم خبر داد كه به زودي يهود بر مسئلة تغيير قبله اعتراض خواهند كرد لذا به رسول گرامي خود تعليم كرد كه چگونه اعتراض آنها را پاسخ گويد.

اعتراض آنها اين بود كه خداي تعالي از قديم الايام بيت المقدس را براي انبياي گذشته اش قبله قرار داده بود و تغيير آن به سوي كعبه, چه وجهي داشت؟ اگر اين تغيير به امر خدا باشد چگونه حكم شرعي خود را عوض مي كند؟ و اگر به امر خدا نيست آيا پيامبر از جانب خود حكم خدا را عوض كرده است...؟

خداي تعالي قبلاً در آيات زير براي آنها پاسخ لازم نازل و بر پيامبر گرامي خود ياد داده بود:

* « **به زودي سفيهاني از ميان مردم خواهند پرسيد:**

**چه انگيزه اي مسلمانان را از قبله اي كه رو بدان نماز مي كردند، برگردانيد؟**

**بگو !**

* **مشرق و مغرب از آن خداست، او هركه را خواهد به صراط مستقيم هدايت مي كند.**
* **ما شما را امتي وسط قرار داديم تا شاهدان بر ساير مردم باشيد،**

**و رسول بر شما شاهد باشد،**

**و ما, آن قبله را كه رو به آن مي ايستادي, قبله نكرديم مگر براي اينكه معلوم كنيم چه كسي رسول را پيروي مي كند! و چـــــه كسي عقب بر مي گردد،**

**هر چند اين آزمايش جز براي كساني كه خدا هدايتشان كرده، بسيار بزرگ است،**

**و خدا هرگز ايمان شما را بي اثر نمي گذارد،**

**كه خدا به مردم بسيار رئوف و رحيم است ...!** »

خداوند متعال به رسول گرامي خود تعليم داده بود كه اين را بگويد تا بفهمند كه تمامي جهات ملك خداست و او هر حكمي را كه مي راند، هر زمان طبق مصلحت، و به منظور هدايت به سوي صراط مستقيم و كوتاه ترين راه به سوي كمال قوم و صلاح ايشان است.

دليل خطاب آنها به سفاهت، كه منظور يهود و مشركين عرب است، بدان جهت بوده كه آنها فطرتشان مستقيم نيست، و رأي شان در مسئلة تشريع دين خطاست.

**مستند: آيه 72سوره آل عمران « وَ قالَت طائِفَةٌ مِن اَهلِ الكِتابِ ...!» الميزان ج2ص216**

# توطئه يهود در امر قبله

در موضوع تغيير قبلة مسلمين از بيت المقدس به كعبه، يهوديان مدينه به توطئه هائي عليه مسلمين و رسول اكرم اسلام”ص“ دست زدند كه قرآن شريف در آيات فوق پرده از روي اين اعمال بر داشته است:

* « **طائفه اي از اهل كتاب ( يهود) بعضي به بعض ديگر گفتند:**

**پيغمبر و پيروانش را در نماز اول روز كه به جانب بيت المقدس خواندند، تصديق كنيد، ولكن نماز آخر روزشان را كه به جانب كعبه خواندند، تصديق مكنيد!**

* **همچنين گفتند: به غير خودتان وثوق و اطمينان نكنيد( يعني به مؤمنين،) و به آنان خبر تحويل قبله را به سوي كعبه كه از شواهد نبوت پيغمبر موعود است، اظهار مداريد! »**

زيرا در تصديق نمودن امر كعبه و افشاء و اظهار داشتن آن، دو محذور برايتان پيش مي آورد:

يكي اين كه در آن صورت براي مؤمنين هم قبله اي مانند قبـــله شما درست مي شود و در نتيجه آقائي و تقدمتان در موضوع قبله از بين مي رود.

دوم آنكه اگر افشاء و اظهار حقانيت تحويل قبله را به جانب كعبه نموديد، نزد پروردگارتان با شما احتجاج كرده و مي گويند: خدايا، اينان با عالم بودن به حقانيت قبلة جديد، ايمان نياوردند!

خداي متعال هم از سخن ابتدائي آنها ( ايمان آوردن به نماز اول روز و تصديق ننمودن نماز به سوي كعبه، و همچنين موضوع كتمان داشتن آن به منظور هدايت پيدا نكردن مؤمنين، ) پاسخ داده و مي فرمايد:

* **« هدايتي كه مؤمنين بدان محتاجند، و در واقع هدايت و راهنمائي حقيقي نيز همان است، همانا هدايت الهي مي باشد، نه هدايت و راهنمائي شما، كه مؤمنين از راهنمائي شما بي نيازند.**

**شما چه ايمان آوريد و چه راه كفر را طي كنيد، چه امر قبله را افشاء كنيد و چه مخفي داريد، به هرحال براي آنان چندان تأثيري ندارد.»**

خداي متعال سپس از سخن ديگر ايشان ( يعني ترس از قبله دار شدن مؤمنين، و قدرت بر احتجاج نمودن با يهود نزد پروردگارشان) پاسخ مي دهد و مي فرمايد:

* « **فضل در دست خداست و به هركه خواهد عطا مي كند،**

**نه آنكه در دست شما باشد، تا قدرت بر نگهداري آن براي خود و منع نمودن از ديگران داشته باشيد!** »

**فصل سوم**

**تشريع روزه**

**مستند: آيه 183تا185 سوره بقره « يا اَيُّهاَ الَّذينَ آمَنوُا كُتِبَ عَلَيكُمُ الصِّيامُ ...! »**

**الميزان ج3ص2**

# مقرر شدن روزه بر مسلمين

خداوند متعال در قرآن شريف مي فرمايد:

« **اي كساني كه ايمان آورده ايد!**

**روزه بر شما مقرر گرديده،**

**همانگونه كه بر پيشينيان شما مقرر شده،**

**شايد پرهيزكاري كنيد، در روزهائي چند،**

**و هركس از شما بيمار يا در سفر بود، چندي از روزهاي ديگر،**

**و بر كساني كه روزه بر ايشان طاقت فرساست، بدلي مقرر شده،**

**و آن خوراك بينوائي است!**

**و هركس به دلخواه كار نيكي را انجام دهد، برايش بهتر است،**

**و روزه داشتن نيك است، اگر بدانيد!** »

##### سابقه روزه در اديان ديگر

به طوري كه از ظاهر آيه استفاده مي شود, منظور از اينكه فرمود:

” **روزه به امتهاي پيشين نيز واجب بوده است.** “

امت هاي پيشين از پيروان پيغمبران قبل از اسلام است مانند: امت موسي و عيسي عليهماالسلام ولي اين آيه در مقام بيان اين معني نيست كه تمام امت هاي گذشته و پيروان جميع پيامبران، مكلف به روزه گرفتن بوده اند و يا در صدد بيان اينكه روزه اي كه بر ايشان واجب بوده، از هرحيث مثل روزه اي است كه بر اين امت واجب شده، نيز نمي باشد، بلكه از نظر اصل روزه است، نه از نظر وقت و ساير مشخصات.

در قرآن كريم تعيين نشده كه اين پيشينيان چه كساني هستند، جز اينكه از ظاهر عبارت ” كَما كُتِبَ، “ بر مي آيد كه اهل دين آسماني بوده اند و روزه بر ايشان واجب بوده است.

در تورات و انجيل فعلي كه در دست يهوديان و مسيحيان است چيزي كه دلالت بر وجوب روزه بكند، نيست، فقط آن را بزرگ شمرده و ستوده اند. ولي در عين حال تا به امروز در سال چند روزي را به اشكال مختلف روزه مي گيرند. مثل روزه اي كه در آن خوردن گوشت يا خوردن شير يا مطلق خوردن و آشاميدن را ترك مي نمايند.

در قرآن كريم از قضية روزه زكريا”ع“ و روزة مريم سلام الله عليها، فقط ترك سخن گفتن آنان را نقل فرموده است.

اساساً عبادت بودن روزه امري است كه فطرت انساني خود به آن پي مي برد، و از طوايفي هم كه پيرو اديان آسماني نبوده اند، مثل مصر و يونان و روم قديم نيز نقل شده است. بت پرستان هند نيز به روزه معتقد بوده اند، و هم اكنون طبق عقايد خود روزه مي گيرند.

##### مقدمه چيني براي تشريع روزه

دو آية فوق الذكر در قرآن كريم، نسبت به آية سومي جنبة مقدمه دارد، چون كه گوينده در صدد بيان وظيفه اي نسبتاً سنگين و دشوار بوده و احتمال تمرد و سرپيچي دربارة آن مي رفته است لذا براي اينكه شنوندگان آمادة دريافت حكم شوند و دچار اضطراب و نگراني نگردند، مطالبي را به طور مقدمه بيان فرموده است تا ذهن مخاطب را با ملايمت متوجه تشريع حكم روزه بكند.

مطالبي كه ذكر شده انواع تخفيفات و تسهيلاتي است كه در تشريع اين حكم به كار رفته و منافعي است كه در دو جهان براي او در بر خواهد داشت.

از اين رو, بعد از ذكر واجب شدن روزه، بلافاصله مي فرمايد: شما تنها امتي نيستيد كه مكلف به روزه گرفتن شده ايد بلكه اين حكم دربارة پيشينيان شما از امتهاي گذشته نيز بوده است.

علاوه بر اينكه اميد است در ساية عمل به حكم روزه ( لعلكم تتقون!) چيزي را كه به مقتضاي ايمانتان مي جوئيد، بيابيد، و آن همان ” **تقوي** “ است كه بهترين توشة كساني است كه به خدا و روز جزا ايمان دارند.

سپس اشاره مي كند به مدت معدود و اندك آن كه شامل همه اوقات نخواهد شد.

آنگاه, تخفيفاتي را كه در نظر گرفته شده، مي شمارد و مي فرمايد: ما رعايت حال كساني را كه مشكل دارند، كرده ايم، حتي كساني كه اصلاً طاقت روزه را ندارند بايد ” فديه“ بدهند و بينوائي را غذا دهند.

پس سزاوار است روزه را از روي علاقه و رغبت به جاي آوريد و در انجامش سنگيني و كراهت به خود راه ندهيد!

##### فرمان تشريع روزه ماه رمضان

بعد از اين مقدمات هفتگانه، دستور روزه گرفتن را با عبارت ” فمن شهد منكم الشهر فليصمه ! “ در آية سوم صادر مي فرمايد كه فرمان تشريع است:

* « **... ماه رمضان،**

**كه قرآن در آن نازل شده،**

**... هركس از شما ماه رمضان را درك كند،**

**بايد روزه بدارد...**! »

تشريع اين حكم براي اين است كه كساني كه ايمان آورده اند، متقي و پرهيزكار شوند، نه اينكه پروردگار عالميان نيازي به روزه گرفتن مؤمنين داشته باشد! ... لعلكم تتقون!

آنچه به حال عموم مردم مناسب است اين است كه در امور مورد نياز همگان مانند:‌ خوردن و آشاميدن و تمايل جنسي، از شهوات مشروع خودداري كنند، ‌تا به واسطة اين تمرين اراده شان تقويت شود و بتوانند از شهوت هاي نامشروع نيز خودداري نمايند و به سوي پروردگارشان تقرب جويند زيرا كسي كه بخواهد با عالم قدس و طهارت ارتباط پيدا كند بايد از هرچيز كه او را از خدا باز مي دارد، دوري گزيند!

كسي كه در امور مشروع و مباح دعوت خدا را اجابت كند و خودداري نمـــايد، مي تواند در امور غيرمشروع و حرام، بهتر جلو خود را بگيرد و اطاعت فرمان خدا را بنمايد!

زمان اجراي اين فرمان را خداي متعال, شهر رمضان قرار مي دهد و روزهاي معدودي كه در آيه ذكر مي فرمايد، همان روزهاي ماه مبارك رمضان است.

ماه رمضان، ماه نهم از ماههاي عربي است كه بين شعبان و شوال واقع شده است. در قرآن كريم هيچ ماهي جز ماه رمضان با نام ذكر نشده است.

ماه رمضان ماه نزول قرآن است. حقيقت قرآن در ماه رمضان دفعتاً بر قلب پيغمبر گرامي خدا نازل شد ولي تفصيل آن در مدت پيغمبري آن حضرت به تدريج نازل گرديد.

**مستند: آيه187 سوره بقره وبحث روايتي « اُحِلَّ لَكُم لَيلَةَ الصِّيامِ الرَّفثُ اِلي نِسائِكُم...! »**

**الميزان ج3ص67**

# تغيير شرايط روزه در جنگ خندق

در تفسير قمي از حضرت امام صادق عليه السلام روايت كرده كه فرمود:

” خوردن و آميزش در شبهاي ماه رمضان بعد از خواب حرام بود يعني هركس نماز عشاء را مي خواند و افطار نكرده مي خوابيد، موقعي كه بيدار مي شد، حرام بود افطار كند، و همچنين آميزش با زنان در شب و روز ماه رمضان ممنوع بود.

مردي از ياران پيغمبر”ص“ به نام ” خوات بن جبير انصاري“ پيرمرد سالخورده اي ناتوان بود و در جنگ خندق مانند پيغمبر”ص“ روزه دار بود. شامگاهان نزد همسرش آمد و غذا خواست گفتند: نخواب تا غدائي تهيه كنيم. ولي او خسته بود و آوردن غذا هم قدري طول كشيد و خواب او را در ربود. وقتي كه بيدار شد به همسرش گفت: امشب افطار بر من حرام شد و با مدادان با همان حال گرسنگي براي كندن خندق حاضر شد و در اين بين از شدت گرسنگي بيهوش گرديد. حضرت او را ديد و بر حالش رقت آورد.

يك دسته از جوانان هم بودند كه شبهاي ماه رمضان پنهاني با زنـــــان خود در مي آميختند لذا خداي متعال اين آيه را نازل فرمود:

* « **آميزش با زنانتان در شب روزه براي شما حلال شد،**

**ايشان پوشاك شما هستند و شما پوشاك ايشانيد،**

**خدا دانست كه شما به خودتان خيانت مي كرديد،**

**بر شما عطف توجه كرد و از شما درگذشت.**

**اكنون با آنان در آميزيد و آنچه خدا برايتان مقرر فرموده بجوئيد،**

**و بخوريد و بياشاميد تا رشتة سياه از رشتة سفيد صبحدم برايتان نمايان گردد**

**سپس روزه را تا شامگاه به پايان رسانيد،**

**و در حالي كه در مسجدها معتكف هستيد با زنان در نياميزيد!**

**اينها حدود خدا هستند، بدانها نزديك نشويد!**

**بدينسان، خدا آيات خود را براي مردم بيان مي كند،**

**شايد پرهيزكاري كنند!** »

بدين ترتيب، اجازة آميزش در شب روزه داده شد و همچنين خوردن بعد از خواب تا طلوع فجر جايز گرديد.“

مضمون اين حديث را كليني و عياشي و ديگران نيز در روايات متعددي نقل كرده اند و همة آنها معتقدند كه سبب نازل شدن آية فوف داستان ” خوات انصاري“ و سبب نازل شدن حليّت آميزش، قضية جوانان است.

**فصل چهارم**

**تاريخ كعبه و تشريع حج**

**مستند: آيه96و97سوره آل عمران « اِنَّ اَوَّلَ بَيتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذي بِبَكَّةً مُبارَكاً وَ هُديً لِلعالَمينَ...!»**

الميزان ج6 ص252

# اولين خانه عبادت در جهان

قرآن كريم در آية فوق تاريخ بناي كعبه و هدف از ساخت آن را به مردم اعلام مي دارد.

##### 1- هدف بناي كعبه :

منظور از اينكه مي فرمايد:

* + « **اول خانه اي كه جهت عبادتگاه مردم نهاده شده، خانه مكه است!**»

بنا كردن آن براي عبادت و پرستش خداست، تا مردم آن را وسيلة عبادت حق قرار داده، و از مسافت هاي دور به قصد زيارتش بيايند، و در آن مكان به پرستش خداي متعال بپردازند.

دليل بر اين موضوع، خود آية شريفه مي باشد كه خانة كعبه را ” **مبارك و ميمون،**“ معرفي كرده است و در عين حال آن را **” راهنما و هدايت كنندة جهانيان،** “ دانسته است!

خود لفظ ” **بكّه** “ نيز دليل ديگري به اين معناست زيرا در كلمة ” بكّه“ اشاره اي به ازدحام آوردن مردم نزد خانة كعبه مي باشد، كه براي طواف و نماز و ساير عبادات به آنجا هجوم مي آورند.

##### 2- نامگذاري كعبه:

منظور از كلمة ” **بكّه**“ زمين خانه مي باشد. اينكه آن را قرآن ” بكّه“ ناميده به جهت ازدحامي است كه مردم در آنجا مي كنند.

بعضي كلمة ” بكّه “ را همان كلمه و لفظ ” مكّه“ گفته اند و بعضي ها نيز ” بكّه“ را اسم ” حرم“ و بعض ديگر اسم ” مسجد الحرام“ و بعضي آن را ” مطاف“ يعني جاي گرديدن و دور زدن دانسته اند.

##### 3- مبارك بودن كعبه:

كعبه را ” **مبارك**“ گويند، چون خير كثير و فراواني بر آن افاضه و در آن قرار داده شده است. گرچه مبارك بودن خانة كعبه شامل بركات دنيوي و اخروي است اما از تقابل آن با عبارت ” هُديً لِلعالَمينَ !“ روشن مي شود كه مراد تنها بركات دنيوي است كه عمدة آن، وفور ارزاق و توجه مردم به عمران و آبادي آن به واسطة حج است.

بنابراين، مبارك شدن كعبه همانا جامة عمل پوشاندن به دعاي حضرت ابراهيم عليه السلام است كه در آيات سورة ابراهيم بدان تصريح شده است.

##### 4- راهنما بودن كعبه:

موضوع راهنما بودن كعبه براي جهانيان به واسطة نشان دادن سعادت اخروي آنان و رساندنشان به كرامت قرب الهي است زيرا خداي متعال آن را براي عبادت و پرستش حق قرار داده است و نزد آن انواع و اقسام عبادت را تشريع فرموده است.

از اين كه در تمام ادوار تاريخ مقام كعبه محترم و محل عبادت بوده است، اولاً نشان آن است كه، هدايت و راهنمائي آن هم راجع به سعادت دنيوي است و هم اخروي، چنانكه نحوة هدايتش عموميت داشته و جميع مراتب هدايت را شامل مي شود.

ثانياً هدايت آن مربوط به عالم خاص و دستة مخصوصي چون فرزندان ابراهيم يا عرب يا مسلمانان نبوده، بلكه شامل تمام جهانيان است!

##### 5-آيات الهي در كعبه:

**ـ « فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ....»**

از آية شريفه بر مي آيد كه ” **نشانه هاي روشن،**“ در خانة كعبه وجود دارد و اين نشانه ها هريك براي غرض خاصي بوده و چنين شرح شده است:

1. **مقام ابراهيم**
2. **امنيت كعبه**
3. **واجب شدن حج براي توانگران**

**مقام ابراهيم**  سنگي است كه اثر پاهاي حضرت ابراهيم خليل”ع“ بر آن بوده است. و چنانكه معروف است آن سنگ در مكان مشهور به ” مقام ابراهيم“ كنار خانة كعبه مدفون است.

چنانكه ابوطالب عم بزرگوار پيامبر اكرم”ص“ در قصيدة لامية خود بدان اشاره كرده و گفته:

« و موطيء ابراهيم في الصخر رطبه

علي قدميــــــــــــــــــــه حافيا غير ناعل! »

و چه بسا از عبارت ” مقام ابراهيم“ فهميده مي شود كه خود خانة كعبه، يا قسمتي از آن جايگاه عبادت كردن ابراهيم ”ع“ بوده است.

**امنيت خانه خدا** هم از نشانه هاي روشن است كه در كعبه وجود دارد. البته، جملة « **وَ مَن دَخَلَ كانَ آمِناً ...!**» براي بيان يك حكم تشريعي است نه آنكه بخواهد امنيت تكويني خانه را بيان كند لكن از ظاهر آن مي توان پي برد كه اخبار از تشريع قبــــلي مي دهد، و حكم امنيت آن از دوران پيشين پابرجا بوده است، چنانكه از دعاي حضرت ابراهيم ( مذكور در سورة بقره و سورة ابراهيم،) چنين بر مي آيد.

اين مطلب پيش از بعثت رسول اكرم اسلام”ص“ بين اعراب جاهليت محفوظ بوده است و تا زمان حضرت ابراهيم سابقه دارد.

اما اينكه بعضي ها گمان كرده اند مراد از ” امنيت خانه“ نرسيدن حوادث و فتنه بر آن است، مطلبي است كه تاريخ جنگها و اختلال امنيت ها در مكه آن را رد مي كند، مخصوصاً حادثه اي كه پيش از نزول آية زير در آنجا روي داد:

- « **آيا كافران مكه نديدند كه ما آن شهر را حرم امن و امان قرار داده ايم، درصورتي كه از اطرافشان مردم ديگر را مي ربايند؟** »

آية فوق زايد بر امنيت و استقرار و استمرار آن در حرم، دلالت بيشتري ندارد و روشن است كه اين امر هم به واسطة احترامي است كه مردم براي خانة ‌كعبه قائل شده و تعظيم آن را – كه در شريعت ابراهيم ثابت بوده – واجب مي شمردند، نه اينكه امنيت آن تكويني باشد!

**تشريع حج براي توانگران** هم از نشانه هاي روشني است كه در كعبه وجود دارد. آية شريفه دلالت دارد بر اينكه تشريع عمل حج سابقه دار بوده است، همچنانكه در شريعت ابراهيم ”ع“ بوده، در شريعت اسلام نيز با آية شريفه امضا شده است و آن بر توانگران و كساني كه استطاعت اين راه را داشته باشند، واجب گشته است!

مستند: آيه96و97سوره آل عمران و بحث تاريخي و تحقيقي الميزان ج6 ص252

# مشخصات كعبه

##### 1- شكل كعبه:

شكل كعبه تقريباً مربع است و با سنگ هاي كبود بسيار محكمي درست شده است. ارتفاع فعلي آن 16 متر است.

( در زمان رسول الله”ص“ ارتفاع آن بسيار كوتاه بوده است به طوري كه رسول الله”ص“ به علي عليه السلام دستور مي دهد بر شانه مباركش بالا رود و بت هائي را كه بر سقف كعبه نهاده شده بودند، بشكند و پائين بياورد.)

طول ضلعي كه ” ناودان“ در آن قرار دارد و همچنين ضلع مقابل آن، ده متر و 10 سانتي متر است، ولي طول دو ضلع ديگر آن دوازده متر مي باشد.

” درب “ خانة مباركه در ارتفاع دو متر از كف زمين واقع شده است.

” حجر الاسود“ در ركني كه طرف چپ درب خانه **( براي كسي كه مي خواهد وارد خانه شود، )** قرار گرفته و در ارتفاع يك متر و نيمي نصب شده است.

سنگ ” حجرالاسود“ سنگ ثقيلي است كه شكل بيضي غيرمنظمي دارد. رنگ آن سياه مايل به سرخي است و روي آن نقطه هاي سرخ و خط هاي زردرنگ وجود دارد. قطر آن قريب سي سانتي متر است.

زواياي كعبه از قديم به ” **ركن**“ معروفند. زاوية شمالي را ” **ركن عراقي**“ و زاوية غربي را ” **ركن شامي**“ و زاوية جنوبي را ” **ركن يماني**“ و زاوية شرقي را - كه حجرالاسود در آن قرار دارد- ” **ركن اسود**“ مي نامند.

مقدار مسافتي كه بين ” **درب خانه**“ و ” **ركن حجرالاسود**“ مي باشد، ” **ملتزم** “ ناميده مي شود زيرا شخص طواف كننده براي دعا و استغاثه به خداوند، بيشتر در آنجا متوقف مي شود.

اما ” **ناودان** “ خانه، بر ديوار شمالي قرار دارد و به ” **ميزاب رحمت**“ موسوم است. آن را حجاج بن يوسف احداث كرده و سپس سلطان سليمان عثماني در سال 954 آن را به ناوداني از نقره تبديل نمود و بعد از او سلطان احمد در سال 1021 ناودان ديگري كه از طلا ساخته و ميناكاري شده بود به جاي آن نصب كرد. بعداً سلطان عبدالحميد عثماني در سال 1273 هجري قمري ناوداني از طلا آورد و بر آن نصب كرد كه اكنون همان ناودان برجاست.

در مقابل ناودان ديوار قوسي شكلي كشيده شده كه به ” **حطيم**“ موسوم است. دو طرف اين ديوار به دو زاوية شمالي و غربي خانه منتهي است كه فاصلة دو طرف آن تا زاوية خانه به دو متر و سه سانتي متر مي رسد. ارتفاع آن يك متر است كه از طرف داخل به سنگهاي مرمر منقش، پوشانده شده، و مسافت وسط آن تا وسط ضلع خانه هشت متر و 44 سانتي متر است.

فضاي واقع بين ديوارة حطيم و ديوار خانه كعبه را ” **حِجر اسماعيل**“ گويند.

در اولين ساختماني كه حضرت ابراهيم ”ع“ بنا فرمود، قريب سه متر از حجر اسماعيل در داخل خانة بود، و باقي آن جايگاه گوسفندان هاجر و فرزندش اسماعيل بوده است. گويند هاجر و اسماعيل همان جا، يعني در ” حجر اسماعيل“ دفن هستند.

##### 2- پيراهن كعبه:

در رواياتي كه راجع به تاريخ زندگي هاجر و اسماعيل و آمدنشان به سرزمين مكه است، نقل شده كه پس از پايان بناي كعبه ” **هاجر**“ عباي خود را به در خانة كعبه آويزان كرد.

گويند اولين كسي كه به كعبه ” **پيراهن**“ پوشانيد، ” تبّع، ابوبكر اسعد“ است كه با بردهائي كه به نخهاي نقره مزين شده بود آن را پوشانيد و بعد از او جانشينانش نيز همين عمل را انجام مي دادند و سپس مردم با جامه هاي مختلف آن را مي پوشاندند و بعضي را روي هم مي انداختند و هر زمان كه يكي از آن قطعات كهنه مي شد، قطعة تازه اي روي آن آويزان مي كردند.

اين عمل تا زمان ” قصيّ بن كلاب“ ادامه داشت. او مردم عرب را مأمور كرد تا سالانه پارچه اي تهيه كرده و پيراهن كعبه قرار دهند. قانون وي همچنان ميان فرزندانش ادامه داشت. ” ابوربيعه بن مغيّره“ يك سال و قبايل قريش سال ديگر به نوبت اين عمل را انجام مي دادند.

رسول اكرم”ص“ نيز آن را با جامه هاي يماني پوشانيد. پيراهني كه پيغمبر اكرم اسلام بر آن نهاد همچنان بر خانة كعبه آويزان بود تا وقتي كه مهدي عباسي به حج خانة خدا آمد و خادمان كعبه شكايت كردند كه قطعات آن متفرق شده و روي پيراهن خانه متراكم گشته و بيم سقوط آن مي رود. مهدي دستور داد تا آن را برداشته و به جاي آن پيراهن واحدي بياويزند و هر سال يك بار آن را عوض كنند. اين عمل همچنان ادامه پيدا كرد و تا كنون نيز به همان وضع سالي يك بار عوض مي شود.

خانة كعبه پيراهني هم از طرف داخل دارد. اول نفري كه آن را از داخل پوشانيد، مادر عباس بن عبدالمطلب بود. او به واسطة نذري كه براي فرزندش عباس كرده بود، اين عمل را انجام داد.

##### 3- عظمت خانه كعبه:

خانة كعبه نزد تمام مردم و طوايف مختلف، بزرگ و مقدس بوده است:

هندي ها آن را با ديدة عظمت نگريسته و معتقد بودند كه روح ” سيوا “ كه پيش آنان سومين” اقنوم“ شمرده مي شود، هنگامي كه با زنش بلاد حجاز را مي گشت، در حجرالاسود حلول كرده است.

ستاره پرستان فرس و كلدانيان خانة كعبه را يكي از بيوت هفتگانه معـــــظم مي دانستند كه به واسطة قدمت و طول بقاي آن مي گفتند: كعبه خانة ” زحل“ است.

( بيوت هفتگانة آنان عبارت بود از: 1- كعبه، 2- مارس، واقع در بالاي كوهي در اصفهان، 3- مندوسان، در طرفهاي هند، 4- نوبهار، در شهر بلخ، 5- بيت غمدان، در شهر صنعا، 6- كاوسان، واقع در شهر فرغانة خراسان، 7- خانه اي در بالاترين قسمتهاي كشور چين. )

فارسيان نيز كعبه را احترام مي نمودند زيرا عقيده داشتند كه روح ”هرمز“ در آن حلول كرده است. بسا مي شد كه به عزم زيارت به آنجا مسافرت مي كردند.

يهوديان هم خانة كعبه را بزرگ مي شمردند و در آنجا خدا را طبق مراسم دين ابراهيم پرستش مي كردند. صورت ها و اشكالي هم در آنجا قرار داشت كه از جمله صورت ابراهيم و اسماعيل ( در حالي كه به دست هايشان تيرها گرفته بودند،) بـــه نظر مي رسيد. همچنين دو صورت از ” مريم و مسيح “ در آنـــجا بود كه از آن استـــفاده مي شود مسيحيان نيز آنجا را مقدس مي دانستند.

عربها بالاترين تعظيم را دربارة آن انجام مي دادند و آن را ” خــانـــــة خدا “ مي دانستند و از هر سوي به عنوان حج به آنجا روي مي آوردند و خانه را هم بناي ابراهيم مي دانستند. موضوع ” حج“ را نيز از دين ابراهيم مي شمردند. اين عقايد به طور توارث بين آنها باقي مانده بود.

##### 4- رياست خانه كعبه:

رياست خانة كعبه در زمان اسماعيل”ع“ براي او، و بعداً براي فرزندانش ثابت بود، تا اينكه عربهاي ” جرهم“ بر آنان غالب شده و رياستش را به دست گرفتند. بعدها ”عمالقه“ كه طايفه اي از ” بني كركر“ بودند و در قسمتهاي پائين مكه سكونت داشتند، پس از جنگهاي متعددي بر ” جرهم“ كه در قسمت بالاي مكه اقامت داشتند، پيروز شده و رياست خانة كعبه را به دست گرفتند.

اين رياست براي عمالقه دوام چنداني نداشت و به زودي به جرهم منتقل شد و آنها قريب 300 سال رياست خانه را به دست گرفتند و در اين مدت به ساختمان آن افزوده و ارتفاع آن را بالا بردند.

كم كم فرزندان اسماعيل”ع“ كثرت پيدا كردند و نيرومند شدند و از طرفي هم جاي سكونتشان تنگ و در مضيقه واقع گشتند و به ناچار با جرهم جنگ كرده و بر آنها غالب شدند و از مكه خارجشان كردند.

رئيس فرزندان اسماعيل در آن وقت ” عمرو بن لحي“ بود و از طائفة ”خزاعه“ محسوب مي شد. ” عمرو“ بر مكه مسلط شد و رياست كعبه را به دست گرفت. همين عمرو اولين كسي بود كه بر خانة كعبه بت هائي قرار داد و مردم را به پرستش آن دعوت كرد.

اول بتي كه در آنجا نصب كرد به نام هبل موسوم بود كه آن را از شام به مكه آورد و بعداً بت هاي ديگري به آن افزود و بالاخره بت پرستي در اعراب شايع و عبادت و پرستش خدا مطابق دين حنيف ابراهيم متروك شد.

رياست خانة كعبه در بين طائفة خزاعه تا زمان حليل خزاعي ادامه داشت. حليل پس از خود رياست آن را به دخترش كه زن قصي بن كلاب بود مقرر نمود و گشودن و بستن درب خانة كعبه را به مردي از خزاعه كه نامش ابوغبشان بود محول كرد.

ابوغبشان اين حق را در برابر شتر و مشگي پر از شراب به قصي بن كلاب فروخت كه در ميان عرب ضرب المثل معروف ” زيان بارتر از معاملة ابو غبشان!“ از آن زمان شايع گشت.

پس از آن رياست خانة كعبه به قريش منتقل شد. قصي بن كلاب ساختمان كعبه را تجديد كرد.

وضع خانة كعبه به همين نحو ادامه داشت تا زماني كه رسول اكرم ”ص“ مكه را فتح كرد و داخل آن شد. حضرت فرمان داد تا تصاويري كه بر خانة خدا بود پائين آورده و محو كردند و بت ها را شكستند.

” مقام ابراهيم“ كه عبارت از سنگي است كه اثر قدم هاي حضرت ابراهيم”ع“ بر آن باقي مانده، در آن زمان در جوار كعبه نمايان بود، لكن آن را در محلي كه فعلاً به مقام ابراهيم معروف است، دفن كردند.

اخبار و داستانهاي مربوط به كعبه زياد است لكن ما به قسمت هائي كه براي شخص محقق براي فهم آيات حج و كعبه لازم بود، اكتفا كرديم.

اين نكته شايان ذكر است كه در مورد خانة كعبه هيچ يك از فرق اسلامي با هم اختلاف نظر ندارند و اين از خصوصيات كعبه است كه مورد اتفاق تمام مسلمين جهان است.

**مستند: آيه96و97سوره آل عمران « اِنَّ اَوَّلَ بَيتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذي بِبَكَّةً مُبارَكاً وَ هُديً لِلعالَمينَ...! »**

الميزان ج6 ص264

# تاريخ ساختمان كعبه

اين بحث تاريخي از روايات و تواريخ اسلامي در ذيل آية شريفة فوق نقل شده كه نشان دهندة جزئيات تاريخي ساختمان كعبه در ادوار مختلف تاريخ بوده و در ضمن مشخصات عمومي حرم مقدس الهي را نيز شامل است.

آية شريفه متذكر اين نكته است كه - **اول خانه اي كه جهت عبادتگاه مردم نهاده شده، خانة مكه است** - اما اينكه خانة كعبه اولين خانه است كه در روي زمين بنا شده تا مردم از آن منتفع شوند و قبل از آن خانة ديگري ساخته نشده باشد، معنائي است كه لفظ آيه به آن دلالتي ندارد.

##### 1- اولين بناي كعبه:

آنچه مسلم وقطعي است، اين است كه بنا كنندة خانة كعبه ابراهيم خليل الرحمان”ع“ است. كساني هم كه در آن موقع اطراف آن اقامت كرده و توطن نموده اند، تنها فرزندش اسماعيل و عده اي از قبايل يمن بودند كه به ” جرهم“ شهرت داشتند.

خود خانة مباركه بنائي است تقريباً مربع شكل و زواياي چهارگانة آن به سوي چهار جهت ( شمال و جنوب و مشرق و مغرب) واقع شده و به اين واسطه بادها هر اندازه تند و سريع باشند، زواياي خانه آنها را شكافته و نمي گذارند به خانه لطمه اي وارد شود.

##### 2- تجديد بناي كعبه قبل از اسلام:

ساختمان كعبه در قرون متمادي همان بنائي بود كه حضرت ابراهيم خليل”ع“ نهاده بود و بعد ها رو به خرابي رفته يا بر اثر حادثه اي خراب شده كه تجديد ساختمان آن را روايتي از امير المؤمنين عليه السلام چنين تعريف مي كند:

” خانة كعبه اولين خانه اي نيست كه در روي زمين ساخته شده بلكه پيش از آن هم خانه ها بودند لكن خانة كعبه اولين خانة مباركي است كه براي پرستش و عبادت كردن مردمان درست شد. در آنجا هدايت و رحمت و بركت جمع است. اول كسي كه آن را بنا كرد ابراهيم”ع“ بود, بعداً كه خراب شد، قومي از عرب ”جرهم“ آن را ساختند، براي مرتبة سوم ” عمالقه“ آن را بنا كردند و پس از آن ” قريش“ آن را درست كردند. “

( نقل از شهرآشوب)

چون رياست كعبه به ” قصي بن كلاب“ - يكي از اجداد رسول اكرم اسلام”ص“ در قرن دوم پيش از هجرت- رسيد آن را خراب كرد و مجدداً به طرزي محكم بنا نمود و سقف آن را با چوبهاي ضخيم درخت خرما و غيرآن پوشانيد.

همچنين در جوار كعبه ساختمان ” دارالندوه“ را كه محل حكومت و مشورت با اصحابش بود، ساخت. سپس چهار جهت خانة كعبه را بين طوايف قريش قسمت كرد تا خانه هايشان را در اطراف آن بسازند و درهاي خانه ها را به جانب كعبه باز كنند.

##### 3- تجديد بناي كعبه در عصر رسول الله”ص“ :

پنج سال قبل از بعثت پيامبر اكرم”ص“، سيلي خانة كعبه را خراب كرد. طوايف عرب براي بناي آن اقدام كرده و با مشاركت هم آن را ساختند. بنّائي آن را ” باقوم رومي“ به عهده داشت كه يك نجار مصري هم او را كمك مي كرد.

چون موقع نصب ”**حجرالاسود**“ رسيد، هر يك از طوايف نامبرده مي خواست تا افتخار نصب آن را به خود اختصاص دهد، بدين جهت بين آنها مشاجره و نزاع درگرفت، تا بالاخره همه حاضر شدند كه در آن موضوع محمد”ص“ را، كه در آن وقت جواني سي و پنج ساله بود، حَكَم قرار دهند, و به حكميت او راضي شوند، زيرا به خردمندي و درستي رأي او معترف بودند.

محمد”ص“ بالاپوشي خواست و حجرالاسود را در ميان آن نهاد و دستور داد تا قبايل عرب با شركت يكديگر اطراف آن را بلند كنند. چون حجرالاسود به محل نصبش نزديك شد، خود حضرت آن را گرفته و در جايش نصب فرمود.

از طرفي چون از لحاظ بودجه و هزينة ساختمان در مضيقه افتاده بودند به ناچار ارتفاع آن را كوتاه گرفتند و مقداري هم از مساحت خانه را كه واقع در ”حجراسماعيل“ بود، از حدود بناء و ساختمان خارج كردند.

##### 4- تخريب خانه خدا به وسيله يزيد :

بناي خانة كعبه به همين صورت بود تا ” عبداله بن زبير“ در عهد يزيد بن معاويه بر حجاز مسلط شد. فرمانده يزيد كه حصين نام داشت به فرمان او با عبداله به جنگ پرداخت و خانة كعبه را هدف منجنيق قرار داد. در اين حادثه ساختمان كعبه خراب شد و پيراهن كعبه و مقداري از چوبهايش آتش گرفت.

در اثناي جنگ بود كه خبر مرگ يزيد منتشر شد و حصين از ادامة جنگ منصرف شد.

عبداله تصميم گرفت كه خانه كعبه را تماماً خراب كند و آن را مجدداً بسازد. براي اين منظور دستور داد تا از يمن گچ اعلاء آوردند و خانة كعبه را با آن ساختند.

عبداله در وضع خانة كعبه تغييراتي هم داد. او ” حجراسماعيل“ را داخل در بناي خانه كرد و درب آن را هم از كف زمين قرار داد و در مقابل آن از طرف ديگر، درب ديگري درست نمود تا مردم از يكي داخل و از ديگري خارج شوند.

ارتفاع خانه را نيز تا 27 ذراع بالا برد. چون از بناي آن فارغ شد، داخل و خارج خانة مباركه را به مشك و عنبر معطر ساخت و پيراهني از ديبا به آن پوشانيد.

بناي آن در 17 ماه رجب سال 64 هجري پايان يافت.

##### 5- تغييرات زمان حجاج بن يوسف:

چون عبدالملك بن مروان به خلافت رسيد، فرمانده خود حجاج بن يوسف مشهور را به جنگ عبداله بن زبير فرستاد. حجاج بر عبداله غلبه كرد و او را كشت. چون خانة كعبه را ديد به اطلاع عبدالملك رسانيد كه عبداله در آن تغييراتي داده است، عبدالملك دستور داد تا آن را به شكل اوليه برگردانند.

حجاج بن يوسف از جانب شمالي خانه، شش ذراع و يك وجب خراب كرد و آن ديوار را مطابق بناي قريش ساخت. درب شرقي خانه را هم از كف زمين بالا برد، و درب غربي آن را مسدود كرد.

سپس زمين آن را با سنگ هائي كه اضافه آمده بود، پر كرد.

##### 6- توسعه حرم در زمان عباسيان :

از روايت عبدالصمد در تفسير عياشي بر مي آيد كه ابوجعفر منصور عباسي، به توسعة مسجدالحرام اقدام كرده و برخي از خانه هاي اطراف آن را هم تخريب و جزو مسجد نموده است. سپس مهدي عباسي اقدامات شروع شده را تكميل كرده و او نيز برخي از خانه هائي را كه تا آن زمان مشمول توسعه نشده بود، خريداري و جزو قسمت هاي مشمول توسعه بناي مسجدالحرام ساخته است.

##### 7- تعميرات و تغييرات زمان سلاطين عثماني:

چون سلطان سليمان عثماني در سنة 960 هجري به پادشاهي رسيد، سقف كعبه را تغيير داد. سپس سلطان احمد عثماني كه در سنة 1021 هجري به پادشاهي رسيد در آنجا ترميمي كرد.

در سال 1039 هجري سيل عظيمي ديوارهاي شمالي و شرقي و غربي خانة كعبه را خراب نمود، در اين زمان سلطان مراد چهارم كه از پادشاهان آل عثمان بود، خرابي آن را ترميم كرد.

##### 8- تعميرات مسجدالحرام در زمان آل سعود:

( از سال 1039 هجري به اين طرف تغييراتي در شكل مسجدالحرام و خانه كعبه به عمل نيامده بود، تا اينكه در سالهاي بين 1400 و 1415 قمري - سالهاي بعد از انقلاب اسلامي ايران - سلاطين آل سعود تغييرات زيادي در اطراف مسجدالحرام داده و باب و مساجدي را به نام سلطان فهد و ديگر ملوك آل سعود نامگذاري كرده اند.

ناگفته نماند، در سال تحرير اين مباحث يعني دهه هفتاد شمسي، تغييرات شهرسازي كه در شهر مكه و مدينه منوره، از 15 سال گذشته به اين طرف صورت گرفته، شهر مكه را از يك طرف به جده متصل كرده و از طرف ديگر خيابانها و ساختمانهاي آن به ” مني“ و ” عرفات“ وصل شده است و شهر مكه تقريباً قيافه شهر مذهبي و قديمي خود را از دست داده و تبديل به يك شهر به ظاهر غربي گرديده است. اغلب شركت ها و مؤسسات داخلي و خارجي در آنجا سرمايه گذاري كرده اند. ظواهر فرهنگي غربي بر اغلب كوچه ها و محلات و بازارهاي مكه و مدينه منوره مسلط شده است.

از بالاي بام مساجد حرم مقدسه، هتل هاي خارجي سر بركشيده و چنان به نظر زايــر مي آيد كه جزو ساختمان حرم شده است!

##### جز بازار ابوسفيان كه تا اين اواخر به نام نامي ترين دشمن اسلام با فروشگاههاي سنتي خود پابرجا نگه داشته شده بود، در قسمت هاي ديگر مكه اثر چنداني از تاريخ و سنن اسلامي به چشم زاير نمي خورد! ولی از سالهای 1388 به بعد، همين خاطره کريه را هم هتل هائی با سرمايه های غربی - سعودی از بين برده است! امين: 1392)

مستند: بحث علمي الميزان ج2ص154

# تشريع حج ابراهيمي و حج محمدي”ص“

ابراهيم خليل الله”ع“ در پايان سير بندگي خود به سوي خداي تعالي، از طرف خداوند سبحان مأمور مي شود براي مردم عمل حج را تشريع كند، كه قرآن كريم اين فرمان را چنين حكايت مي كند:

* + **«** وَ اَذِّن في اللنّاسِ بِالحَجِّ يَأتوُكَ رِجالاً وَ عَلي كُلِّ ضامِرٍ يَأتينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَميقً ! **»**

**- « در ميان مردم اعلام حج كن تا پيادگان و سوارگان بر مركبهاي لاغر از هر ناحيه اي دور بيايند! »**

چيزي كه هست، خصوصياتي را كه آن جناب در عمل حج تشريع كرده براي ما نامعلوم است ولي اين عمل همچنان در ميان عرب جاهليت يك شعار ديني بود، تا آنكه پيامبر اسلام ”ص“ مبعوث شد و احكامي در آن تشريع كرد، كه نسبت به آنچه ابراهيم عليه السلام تشريع كرده بود، مخالفتي نداشت بلكه در حقيقت مكمل آن بود.

اين را ما بدين دليل مي گوئيم كه خداي تعالي به طور كلي اسلام و احكام اسلام را ” ملت ابراهيم “ خوانده و فرموده است:

* + **« بگو پروردگارم مرا به سوي صراط مستقيم هدايت كرده و ديني استوار، كه ملت ابراهيم و معتدل است! »**

و نيز فرموده:

* + « **براي شما از دين، همان را تشريع كرد كه نوح و ابراهيم و موسي و عيسي را نيز بدان سفارش كرده بود، به اضافة احكامي كه بخصوص تو وحي كرديم !** »

به هر حال، آنچه رسول خدا”ص“ از مناسك حج تشريع فرمود، يعني احرام بستن از ميقات، توقف در عرفات، به سر بردن در مشعر، قرباني، سنگ انداختن به سه جمره، سعي ميان صفا و مروه، طواف بر دور كعبه، و نماز در مقام؛ هر يك به يكي از گوشه هاي سفر ابراهيم عليه السلام به مكه اشاره دارد و مواقف و مشاهد او و خانواده اش را مجسم مي سازد.

**و به راستي چه مواقفي و چه مشاهدي!**

**چقدر پاك و الهي بود!**

**مواقفي كه راهنمايش به سوي آن مواقف جذبة ربوبيت،**

**و سائق اش ذلت عبوديت بود!**

آري, عباداتي كه تشريع شد – **و بر همة تشريع كنندگان آن بهترين سلام ها باد!** صورتهائي از توجه كملين از انبياء به سوي پروردگارشان است، تمثال هائي است كه مسير انبياء عليهم السلام را از هنگام شروع تا ختم مسير حكايت مي كند، سيري كه آن حضرات به سوي مقام قرب و زلفي داشتند:

* + « لَقَد كانَ لَكُم في رَسوُلَ اللهِ اُسوَةٌ حَسَنَةٌ ! »
  + **« براي شما هم در رسول الله اقتدائي نيكو بود! »**

و مي فهماند آنچه امت اسلام به عنوان عبادت انجام مي دهند، تمثالي از سير پيامبرشان است!

و اين خود اصلي است كه در اخباري كه حكمت و اسرار عبادات را بيان مي كند، و علت تشريع آن را شرح مي دهد، شواهد بسياري بر آن ديده مي شود, كه كاوشگر بينا مي خواهد تا به آن شواهد وقوف و اطلاع يابد!

**مستند: آيه97سوره آل عمران « وَ للهِ عَلَي النّاسٍ حِجُّ البَيتِ مَنِ استَطاعَ اِلَيهِ سَبيلاً ! »**

**الميزان ج6 ص253**

# تاريخ تشريع حج

قرآن شريف تاريخ تشريع حج را پس از پايان يافتن بناي خانة كعبه به دست ابراهيم ”ع“ و پسرش اسماعيل ”ع“ بيان فرموده است:

* + « **از ابراهيم و فرزندش اسماعيل پيمان گرفتيم،**

**كه خانة مرا براي طواف كنندگان و اعتكاف كنندگان**

**و ركوع كنندگان و سجود كنندگان،**

**پاكيزه داريد!** » ( بقره 125)

از وقتي كه حضرت ابراهيم عليه السلام خانة كعبه را بنا كرد، هميشه مقصد مردم و محل عبادت كنندگان بوده است.

خداي متعال خانة كعبه را براي عبادت و پرستش حق قرار داده و در آنجا انواع و اقسام عبادات را تشريع فرموده است.

آية زير نشان مي دهد كه پس از دعوت ابراهيم عليه السلام و اعلام حج، به زودي مورد قبول عامه مردم واقع شده و عدة زيادي از بلاد نزديك و دور، چادرنشين و شهري، براي انجام دادن عمل حج خواهند آمد:

- « **در ميان مردم اعلام حج كن!**

**تا پيادگان و سوارگان بر مركبهاي لاغر از هر ناحيه اي دور بيايند!** »

از قرآن شريف، در تاريخ پيامبران و اديان, استنباط مي شود كه اين شعار الهي در زمان « شعيب پيغمبر و موسي“ معروفيت كامل داشته و پابرجا و مستقر بوده است، زيرا در آية 27 سوره قصص: « اَن تاجرني ثَماني حجج! » كه سخن شعيب را در مقام عقد قرارداد با موسي ”ع“ نقل مي كند، از لفظ « **حج**» به جاي «سال» استفاده شده كه روشن مي كند در آن اوان، شمارة سالها را با تكرار شدن عمل حج حساب مي كردند.

در دعاي حضرت ابراهيم عليه السلام هم نكات زيادي است كه مي رساند خانة كعبه هميشه به عبادت الهي معمور، و نشانه هاي هدايت و راهنمائي مردم بوده است.

ناگفته نماند كه عرب جاهليت نيز خانة كعبه را بزرگ شمرده و عمل حج را به عنوان اينكه از شرع ابراهيم است، انجام مي دادند. تاريخ هم گوياست كه ساير مردم نيز كعبه را محترم مي دانستند، و عمل حج – به واسطة توجه به خدا و ياد او – خود نوعي هدايت و راهنمائي است.

اما پس از ظهور اسلام، داستان عظمت آن روشن تر از آن است كه بيان شود! ذكرش شرق و غرب عالم را پر كرده، و در جميع عبادات و طاعات و نشست و برخاست مسلمين، و در ساير شئون زندگي، آنان را به خود مشغول داشته است، و به جميع مراتب هدايت و رهبري آنان را رهنمون گشته و در مرحلة عبوديت و پرستش ذات ربوبي از مرحلة نازل آن كه خطور ذهني باشد، گرفته، و تا سرحد عبوديت كامل كه ” انقطاع الي الله ! “ و بريدن از جميع ماسواي او و پيوستن به ذات اقدسش باشد، پيش برده و به مقامي كه جز پاكان و پاكدلان نرسند، و جز مخلصان آن را مس نكنند، رسانده است!

در حقيقت، مسلمانان را به سعادت دنيوي كه همان وحدت كلمه و يگانگي امت باشد، رهبري كرده و غير مسلمانان را هم بيدار مي كند تا به نتايج وحدت اسلامي و همآهنگي قواي مختلف آن پي برده و از خواب غفلت بيدار شوند!

**مستند: آيه196 تا203 سوره بقره « وَ اَتِمّوُا الحَجَّ وَالعُمرَةَ للهِ ! »**

**الميزان ج3ص104**

# تشريع حج تمتع

اين آيات در ” **حجة الوداع**“ يعني آخرين حجي كه پيامبر اكرم اسلام”ص“ به جاي آورده, نازل شده و بسياري از احكام حج را تشريع فرموده است.

” حج“ همان عمل معروفي است كه ابراهيم خليل”ع“ آن را وضع فرمود. و بعد از آن حضرت در ميان اعراب متداول بوده است. هنگام ظهور اسلام، از طرف خدا الي الابد براي اين امت قرار داده شده است.

اين عبادت، با احرام شروع مي شود، و با اعمالي مانند وقوف در عرفات و مشعر انجام مي يابد، و اعمال ديگري نيز مانند: قرباني، طواف خانة خدا، نماز طواف، سعي بين صفا و مروه و غيره از واجبات آن است.

حج بر سه قسم است:

##### حج افراد 2- حج قران 3- حج تمتع

” **حج تمتع**“ همان است كه در اواخر زمان حيات پيامبر گرامي اسلام تشريع شد.

” **عمره** “ عبارت است از زيارت خانة خدا در حال احرام، به جاي آوردن طواف و نماز طواف، سعي بين صفا و مروه و تقصير.

**( عمره در حقيقت قسمت اول مراسم حج است يعني بدون وجوب رفتن حجاج به عرفات و مني و اعمال آن محل، انجام مي گيرد.)**

آية ” **تمتع**“ با اينكه جز حكمي از احكام حج را بيان نمي كند، ولي با بيان بسيار تهديد آميزي پايان مي يابد و خداي تعالي مي فرمايد:

* + « وَاتَّقوا اللهَ وَاعلَموُا اَنَّ اللهَ شَديدُ العِقاب ! »

اين تشديد و تهديد حاكي از آن است كه از افراد مورد خطاب انتظار انكار اين حكم يا لااقل توقف در قبول آن مي رفت. و جهت انكار اين بود كه اعراب از زمان حضرت ابراهيم ”ع“ با حج خانة خدا مأنوس بودند و در زمان جاهليت آن را به جاي مي آوردند، بعد از طلوع اسلام هم اين حكم امضا شد و تا آخر عمر پيامبر اكرم”ص“ نيز به همين منوال انجام مي گرفت.

چنين حكم ريشه داري با همة سوابق ممتد و انس و عادت مردم به آن تغيير وضعش كار سهلي نبود و عرب ها به اين آساني آن را نمي پذيرفتند. لذا پيغمبر”ص“ مجبور شد براي تبليغ آن در مجمعي عمومي سخنراني كند و خاطر نشان سازد كه حكم در دست خداست و آن طور كه دستور مي دهد بايد عمل شود و به همين جهت در آخر آيه امر به تقوي و پرهيزكاري شده است و سختي عقوبت پروردگار را يادآوري كرده است!

عرب هاي جاهليت بعد از انجام حج چند روزي در ”مني“ توقف كرده و با بيانات مختلف از شعر و نثر به پدرانشان افتخار مي كردند، خداي متعال، در مقابل اين عمل زشت آنان، دستور داد مسلمانان بعد از فراغت از حج به ذكر او مشغول باشند.

**مستند: آيه196 سوره بقره و بحث روايتي « وَ اَتِمّوُا الحَجَّ وَالعُمرَةَ للهِ ! »**

**الميزان ج3ص115**

# تغييرات در حج تمتع در زمان عمر

در تاريخ حج يكي از مسائل مهمي كه تحولي در مراسم آن به شمار مي رود، تشريع حج تمتع است. با اينكه تشريع اين امر به وسيلة وحي الهي و دستور پيامبر گرامي اسلام”ص“ تأكيد گرديده است، لكن در زمان حكومت عمر از ا نجام آن جلوگيري مي شد.

بحث هاي روايتي ذيل آية فوق گوشه هائي از اين تاريخ و نيز اختلاف پيش آمده را روشن مي سازد:

امام صادق عليه السلام فرمود:

* + « هنگامي كه رسول خدا”ص“ خواست حج واجب را به جاي آورد، چهار روز به آخر ماه ذيقعده مانده حركت كرد. نماز را در ” شجره“ گزارد، آنگاه مركب به طرف ” بيداء“ راند، و از آنجا احرام بست و تلبيه گفت و صد شتر براي قرباني برد. همه مردم احرام حج بستند و ابداً نيت عمره اي نداشتند، و از موضوع ” متعه ( حج تمتع) “ مطلع نبودند.

هنگامي كه به مكه رسيد، طواف به جاي آورد، و مردم نيز با آن حضرت طواف كردند. بعد دو ركعت نماز طواف در ” مقام ابراهيم“ به جاي آورد، و استلام حجر كرد و سپس فرمود:

* + **به آنچه خدا ابتداء كرده ابتداء مي كنم**. و به طرف ” صفا“ حركت كرد، و هفت مرتبه بين صفا و مروه سعي كرد. همين كه سعي هفتمين به مروه خاتمه يافت، براي سخنراني ايستاد و فرمود:

**- احرام را بشكنيد، و عملتان را عمره قرار دهيد!**

**اين دستور خداست!**

مردم احرام را شكستند، حضرت فرمود:

* + **من اگر آنچه را در آخر دريافت داشتم در اول داشته بودم و ” قرباني با خود نياورده بودم“ مانند شما احرام را مي شكستم ولي خدا مي فرمايد:**

**- سر نتراشيد، احرام را نشكنيد، تا قرباني به جايگاه خود برسد!**

سراقه بن جعثم كناني گفت:

* + هم اكنون دين خود را فرا گرفتم، گويا امروز آفريده شده ايم ! بفرما ببينيم اين دستور مختص به همين سال است يا هميشه بايد چنين كنيم!

حضرت فرمود:

**- اين دستور ابدي است!**

مردي به پا خاست و عرض كرد:

- يا رسول الله! براي حج بيرون شويم در حالي كه از سرهايمان آب غسل جنابت مي چكد؟

حضرت فرمود:

* + **تو هرگز به اين حكم ايمان نخواهي آورد!** »
  + ( نقل از امام جعفر صادق عليه السلام در كافي، از حلبي)

” سيوطي“ در ” جمع الجوامع“ از سعيد بن مسيب نقل كرده كه:

« عمر از تمتع در ماه هاي حج نهي كرد و گفت:

من خودم با رسول الله”ع“ به جا آوردم، و هم خودم از آن نهي مي كنم! و جهتش اين است كه مسلماني كه از گوشة دنيا خسته و غبار آلوده در ماه حج براي عمره مي آيد، خستگي و كوفتگي اش در حال به جاي آوردن عمره است، و تلبيه اي را كه در آن حال مي گويد به حساب عمره گذاشته مي شود، بعد مي آيد و طواف مي كند، و از احرام بيرون مي آيد، و لباسهايش را مي پوشد و بوي خوش استعمال مي كند، و با خانواده اش در صورتي كه همراه باشد آميزش مي نمايد، تا روز ” ترويه“ كه از نو براي حج تلبيه مي گويد، در حالي كه غبار سفر فروشسته و از خستگي راه بيرون آمده است. و حجي را كه بر عمره برتري دارد اينگونه برگزار مي كند؟!

اگر مردم را به حال خود بگذاريم با زنان خود در زير درخــــــــت ” اراك“ در مي آميزند؟! علاوه بر آنكه اهل مكه نه گلّه اي دارند و نه زراعتي؛ بهارشان هنگامي است كه مردم از اطراف به آنجا مي آيند، و اگر مردم تمتع نكنند و حج و عمره را در دو وقت انجام دهند به نفع ايشان است. »

در ” سنن بيهقي“ از مسلم از ابي نضره روايت شده كه گفت:

« به ” جابر“ گفتم: ” ابن زبير“ از ” متعه“( حج تمتع) نهي مي كند ولي ” ابن عباس“ امر مي فرمايد؟

جابر گفت:

جريان قضيه در دست من است. ما با رسول الله”ص“ تمتع كرديم. ابوبكر هم با ما بود. عمر كه به خلافت رسيد گفت:

* + پيغمبر همين پيغمبر، و قرآن همين قرآن است ولي دو ” متعه“ در زمان پيامبر بود كه من از آنها جلوگيري مي كنم، و هركه را مرتكب شود، به كيفر مي رسانم! يكي متعه زنان است، و بر كسي كه نكاح منقطع كند دست نيابم جز اينكه او را زير سنگ گم كنم! و ديگري متعه حج است! »

**فصل پنجم**

**تشريع زكات و خمس**

**مستند: آيه103و104 سوره توبه « خُذ مِن اَموالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُم وَ تُزَكِّيهِم بِها وَ ...!»**

**الميزان ج18 ص303**

# حكم زكات مالي

اين آية شريفه متضمن حكم زكات مالي است، كه خود يكي از اركان شريعت و ملت اسلام است. هم ظاهر آيه اين معنا را مي رساند و هم اخباري بسيار كه از طرق امامان اهل بيت عليهم السلام و از غير ايشان, آيه را چنين تفسير كرده اند.

* « **از اموال آنها زكات بگير،**

**تا بدين وسيله پاكشان كني،**

**و اموالشان را نموّ دهي،**

**و دربارة آنان دعاي خير كن،**

**كه دعاي تو ماية آرامش آنان است،**

**و خدا شنوا و داناست!** »

خداي سبحان رسول گرامي خود را امر مي كند به اينكه صدقه را از اموال مردم بگيرد. صدقه از انواع و اصنافي از مالها گرفته مي شود:

يك صنف نقدينه، يعني طلا و نقره, صنف ديگر شتر و گاو و گوسفند، نوع سوم غلات چهارگانه، يعني گندم و جو و خرما و كشمش است.

خطاب به رسول الله”ص“ مي فرمايد:

* **اي محمد! از اصناف مالهاي مردم زكات بگير و ايشان را پاك و اموالشان را پر بركت گردان!**

مقصود از اينكه فرمود: « صل عليهم!» دعاي خير به جان و مال ايشان است. همچنانكه از سنت چنين به يادگار رسيده كه آن جناب در برابر كسي كه زكات مي داده چنين دعا مي كرده كه: **خدا به مالت خير و بركت مرحمت فرمايد!**

خداي سبحان مي فرمايد:

* **نفوس ايشان به دعاي تو سكونت و آرامش مي يابد!**

اين خود نوعي تشكر از مساعي ايشان است. همچنانكه عبارت آخر آيه « **والله سميع عليم** !» ماية آرامشي است كه دلهاي متكلفيني كه اين آيـــــه را مي شنوند و يا مي خوانند به وسيلة آن سكونت مي يابد.

سپس با آية زير مردم را به دادن زكات تشويق مي كند:

* « **مگر ندانسته اند كه آن كس كه توبه از بندگانش مي پذيرد، و زكات ها را مي گيرد, خداست!** »

اگر زكات مي دهند، بدين جهت است كه رسول خدا”ص“ و يا عامل و مأمور وصول آن حضرت از ناحية خدا مأمور به گرفتن آن است لذا در اين آيه به عنوان تشويق مي فرمايد كه مگر نمي دانيد كه اين صدقات را خدا مي گيرد؟ و گرفتن رسول خدا”ص“ نيز گرفتن خداست، پس در حقيقت گيرندة آن خود خداست!

در روايات اسلامي از حضرت امام صادق عليه السلام در كافي نقل شده كه فرمود:

* وقتي آية فوق نازل شد رسول خدا”ص“ دستور داد منادي در ميان مردم ندا در دهد كه خداوند زكات را بر شما واجب كرده است همچنانكه نماز را واجب كرده است. و از همان موقع زكات در طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و كشمش واجب گرديد.

منادي هم اين معنا را به گوش مردم رسانيد و در خاتمه اعلام داشت كه خدا از غير اين چند چيز زكات نمي خواهد!

آنگاه مي گويد:

* بر ساير اموالشان زكاتي مقرر نكرد تا آنكه يك سال گذشت. مردم رمضان بعدي را روزه گرفتند و افطار كردند، پس آنگاه مناديش را فرمود تا ندا در دهد:
* اي گروه مسلمين! زكات اموالتان را بدهيد تا نمازهايتان قبول شود!

آنگاه مأمورين وصول را روانه كرد تا زكات و ماليات اراضي را جمع كنند.

مستند: گفتار تحليلي و علمي الميزان ج18 ص318

# نيازهاي مالي جامعه در اسلام و حق مالكيت فردي

شريعت مقدس اسلام مبتكر و پيشقدم شناسائي هويت و واقعيت جامعه در مقابل فرد، و تشريع احكام مالي براي اجتماع و قوانين و نظاماتي براي آن، است.

اسلام در قرآن كريم اعلام داشته كه با تركيب عناصر افرادي كه دور هم زندگي مي كنند موارد جديدي پيدا مي شود به نام اجتماع كه مانند خود افراد حيات و مماتي دارد، و وجود و عدمي، و شعور و اراده اي، و ضعف و قدرتي، و عيناً مانند افراد تكاليفي دارد، و خوبي ها و بدي ها و سعادت و شقاوت و امثال آن.

در بيان همة اين امور آيات بسياري در قرآن كريم هست.

اسلام همانطور كه براي افراد حقوقي مقرر نمود، براي اجتماع نيز حقوقي مقرر داشت. سهمي از منافع اموال و عايدات افراد را به عنوان صدقات واجبه، كه همان زكات باشد، و به عنوان خمس غنيمت، و غير آن را به اجتماع اختصاص داد، و هر چند قوانين اجتماعي به آن صورت كاملي كه اسلام آورد، سابقه نداشت و از ابتكارات اسلام بود، لكن اصل آن ابتكاري و نوظهور نبود، و فطرت بشر به طور اجمال آن را در مي يافت و در شرايع قبل از اسلام از قبيل شريعت حمورابي و قوانين روم قديم، جسته و گريخته، چيزهائي دربارة اجتماع ديده مي شود، بلكه مي توان گفت هيچ سنت قومي در هيچ عصري و در ميان هيچ طايفه اي جاري نبوده مگر آنكه در مالي حقي براي اجتماع رعايت مي شده است، و بنابراين مجتمع هر جور كه بوده, در قيام و رشدش نيازمند به هزينة مالي بوده است.

##### امتيازات قوانين مالي اسلام

شريعت اسلام در ميان ساير سنت ها و شريعت ها در چند مورد ممتاز است:

اسلام در تأمين جهات مالي اجتماع تنها اكتفا كرده به روز پيدايش و حدوث ملك، و از آن تجاوز نكرده است. يعني، وقتي مالي در ظرفي از ظروف اجتماع به دست آمد، مثلاً از زراعت غله اي يا از تجارتي سودي عايد شد، در همان حال به دست آمدنش سهمي را ملك اجتماع دانسته است، و بقيه سهام را ملك صاحبش, يعني كسي كه سرمايه گذاري نموده و يا كار كرده است، دانسته كه جز پرداخت آن سهم، چيز ديگري از او نخواسته است، و وقتي سهم اجتماع را پرداخت كرد، ديگر براي هميشه مالك بقية سهام خواهد بود.

بالاتر از اين از امثال آية « **خلق لكم ما في الارض جميعا – تمامي آنچه را كه در زمين است براي شما آفريد!** » (29بقره) و آية « **اموالتان را كه خداوند آن را ماية قوام شما قرار داده، به سفيهان ندهيد!** »(4 نساء) استفاده مي شود كه هر ثروتي كه بـــــه دست مي آيد، در حال به دست آمدن، ملك اجتماع است، آنگاه سهمي از آن به آن فردي كه ما وي را مالك يا عامل مي ناميم، اختصاص يافته، و مابقي سهام كه همان سهم زكات يا خمس باشد در ملك مجتمع باقي مي ماند، پس يك فرد مالك، ملكيتش در طول ملك اجتماع است.

خلاصه اينكه حقوق ماليه اي كه شريعت اسلام براي اجتماع وضع كرده، حقوقي است كه در هر ثروتي در حين پيدايش آن وضع نموده، و اجتماع را با خود شريك كرده، و آنگاه فرد را نسبت به آن سهمي كه مختص به اوست مالك دانسته و به او آزادي داده تا در هر جا بخواهد به مصرف برساند و حوايج مشروع خود را تأمين نمايد، به طوري كه كسي حق اعتراض نداشته باشد مگر غيرمنتظره اي جامعه راتهديد كند، مانند: حملة دشمن يا قحطي، كه زندگي افراد را تهديد كند، كه بايد با صرف اموال شخصي خود از آن جلوگيري كنند.

##### ماليات، باج و خراج های غيرمشروع

اما وجوهي كه معمولاً به عنوان باج سرانه و يا ماليات بر در آمد و يا خراج زمين و ده كه در شرايط خاصي اخذ مي شود و يا عشريه اي كه در احوال معيني مي گيرند، همه اينها را اسلام غيرمشروع دانسته و آن را نوعي ظلم و غصب شمرده است، كه باعث محدوديت در مالكيت مي شود.

پس، در حقيقت، در اسلام، جامعه از افراد خود غير از مال خودش و سهمي كه در غنيمت و عوايد دارد، آنهم جز در اول پيدايش و به دست آمدن آن، چيز ديــــگري نمي گيرد، و وقتي سهم مالك معين شد و جدا گرديد، احدي حق معترض شدن ندارد، و در هيچ شرايطي نمي تواند دست او را كوتاه و حريتش را زايل سازد.

##### محل مصرف وجوهات اسلامي

اسلام حال افراد را نسبت به اموال خصوصي اجتـــــــماع در نظر گرفته است. مي بينيم كه زكات را به هشت سهم تقسيم كرده و از آن تنها يك سهم را در راه خدا – في سبيل الله – اختصاص داده و بقيه را براي فقرا و مساكين و كارمندان ماليه و **مؤلفة القلوب** و ديگران تعيين نمود.

همچنين خمس را شش سهم كرد و از آن بيش از يك سهم براي خدا نگذاشت، و بقيه را به رسول و ذي القرباي رسول، يتيمان، مساكين و ابن سبيل تعيين نمود.

##### فلسفه توزيع ثروت اسلامي

فلسفة تقسيم فوق بدان جهت است كه فرد، يگانه عنصري است كه اجتماع را تكوّن مي دهد و جز با اصلاح حال افراد، اجتماعي نيرومند پديد نمي آيد.

رفع اختلاف طبقاتي، كه خود از اصول برنامة اسلام است، و ايجاد تعادل و توازن در بين نيروهاي مختلف اجتماع و تثبيت اعتدال در سير اجتماع با اركان و اجزايش، صورت نمي گيرد؛ مگر با اصلاح حال فرد، و نزديك به هم ساختن زندگي آنها.

اگر وضع افراد اجتماع سر و صورت به خود نگيرد، و زندگي ها به هم نزديك نشوند، و تفاوت فاحش طبقاتي از ميان نرود، هر قدر هم براي اجتماع پول خرج شود، و بر شوكت و تزئينات مملكتي افزوده گردد، كاخهاي مشيّد بالا رود، معذلك روز به روز وضع جامعه وخيم تر مي گردد، و به تجربه هاي طولاني و قطعي نشان داده كه كوچكترين اثر نيكي نمي بخشد!

##### توزيع شخصي و اختياري ثروت

اسلام به خود اشخاصي كه به اجتماع بدهكار شده اند اجازه داده تا مثلاً زكات خود را به پاره اي از مصارف از قبيل: فقرا و مساكين برسانند و محدودشان نكرده به اينكه حتماً بدهي خود را به حكومت و زمامدار مسلمين و يا مأمورين جمع آوري زكات بدهند.

اين خود نوعي احترام و استقلالي است كه شارع اسلام نسبت به افراد مجتمع خود رعايت نموده است، نظير احترامي است كه براي امان دادن يك مسلمان به يك محارب قائل مي شود و هيچ فردي از افراد مسلمين نمي تواند آن ذمّه و آن خط امان را نقض نمايد، و با اينكه از كفار محارب است، همه مجبورند، و حتي خود زمامدار نيز محكوم است به اينكه آن ذمّه را محترم شمارد.

اما اگر زمامدار و وليّ امر مسلمين در مورد خاصي مصلحت اسلام و مسلمين را در اين ديد كه از دادن چنين ذمّه اي جلوگيري كند، در اين صورت مي تواند نهي كند و بر مسلمين واجب مي شود كه از آن خودداري نمايند، چون اطاعت وليّ امر واجب است.

**مستند: آيه41 سوره انفال « وَاعلَموُا اَنَّما غَنِمتُم مِن شَيءٍ فَاِنَّ للهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسوُلِ وَلِذي القُربي وَ ...!»**

الميزان ج17 ص141

# تشريع خمس

اين آيه مشتمل است بر وجوب دادن خمس غنيمت، و غنيمت به معناي رسيدن به درآمد از راه تجارت و يا صنعت و يا جنگ است:

* « **بدانيد كه آنچه شما غنيمت مي بريد، هرچه باشد، پنج يك آن از آنِ خدا و رسول و خويشاوندان و يتيمان و مسكينان و ابن سبيل بوده، آن را به اهلش برگردانيد اگر به خدا و به آن چه كه بر بنده اش محمد”ص“ در جنگ بدر نازل كرده، ايمان داريد!** »

در روز بدر اين معني را نازل كرده بود كه انفال و غنيمت هاي جنگي از آنِ خدا و رسول اوست و احدي را در آن سهمي نيست و اينك همان خدائي كه امروز تصرف در چهار سهم آن را بر شما حلال و مباح گردانيده، دستورتان مي دهد كه يك سهم آن را به اهلش برگردانيد!

از ظاهر آيه بر مي آيد كه تشريع در آن مانند ساير تشريعات قرآني ابدي و دائمي است و نيز استفاده مي شود كه حكم مورد نظر آيه مربوط به هر چيزي است كه غنيمت شمرده شود، هرچند غنيمت جنگي مأخوذ از كفار نباشد، مانند استفاده هاي كسبي و مرواريدهائي كه با غوص از دريا گرفته مي شود و كشتيراني و استخراج معادن و گنج؛ گو اينكه مورد نزول آيه غنيمت جنگي است ولكن مورد مختص نيست.

در روايات اسلامي، در كافي، از امام ابي الحسن عليه السلام نقل شده كه در پاسخ به مسئلة خمس فرمودند: « **خمس در هر فائده اي كه مردم مي برند، چه كم و چه زياد، واجب است**! »

##### محل مصرف خمس در جامعه اسلامي

مصارف خمس در خود آيه مشخص شده است:

* « **و بدانيد آنچه را كه سود مي بريد براي خداست پنج يك آن، و براي رسول و خويشاوند او و يتيمان و مسكينان و راه ماندگان ...!** »

از ظاهر مصارفي كه در آيه برشمرده بر مي آيد كه مصارف خمس منحصر در آنهاست و براي هر يك از آنها سهمي است، به اين معنا كه هر كدام مستقل در گرفتن سهم خود مي باشند، نه اين كه منظور از ذكر مصارف از قبيل ذكر مثال باشد.

” **ذوالقربي**“ به معناي نزديكان و خويشاوندان است و در اين‌آيه مراد به آن نزديكان رسول خدا”ص“ و يا به طوري كه از روايات قطعي استفاده مي شود خصوص اشخاص معيني از ايشان است.

در كافي از امام موسي بن جعفر عليه السلام روايت است كه فرمود:

* « خمس در پنج چيز واجب است: در غنيمتها و غوص و در گنجها و در معادن و كشتيراني. از همة اين چند صنف خمس گرفته مي شود. و در مصارفي كه خدا معلوم كرده، تقسيم مي شود، و چهار پنجم ديگر، اگر غنيمت است، در ميان لشكريان تقسيم، و اگر غير آن است به صاحبش رد مي شود.

و در ميان آنان به شش سهم تقسيم مي شود: سهمي براي خدا، و سهمي براي رسولخدا”ص“، و سهمي براي ذي القربي، و سهمي براي يتيمان، و سهمي براي مسكينان، و سهمي براي درماندگان در سفر.

آنگاه، سهم خدا و رسولخدا”ص“ را به وراثت به جانشين او مي دهند.

پس زمامداري كه جانشين پيغمبر است سه سهم مي برد: دو سهم از خدا و رسولش، و يك سهم از خودش!

پس، با اين حساب نصف تمامي خمس به او مي رسد، و نصف ديگر آن طبق كتاب سنت در ميان اهل بيت او سهمي به يتيمان ايشان و سهمي به مسكينان ايشان و سهمي به سادات در مانده در سفر، داده مي شود، آن قدر كه كفاف مخارج يك سال ايشان بكند.

و اگر چيزي باقي ماند آن نيز به والي داده مي شود.

و اگر به همة آنان نرسيد و يا اگر كفاف مخارج يك سال ايشان را نكرد والي (زمامدار) بايد از خودش بدهد تا همه براي يك سال بي نياز شوند. و اگر گفتيم: والي بايد از خودش بدهد براي اين است كه اگر زيـــــاد مي آمد او مي برد.

و اگر خداوند تعالي خمس را مخصوص اهل بيت رسولخدا”ص“ كرد و به مسكينان و درماندگان در سفر از غير سادات نداد براي اين بود كه عوض خمس به آنان صدقات را داد، چون خداوند تعالي مي خواست آل محمد عليهم السلام به خاطر قرابتي كه با آن حضرت دارند منزه و محترم باشند، و به چرك (زكات) مردم محتاج نگردند، لذا خمس را تا حدي كه رفع نيازشان را بكند براي آنان قرار داد تا به ذلت و مسكنت نيفتند، و اما صدقه دادن خود سادات به يكديگر عيبي ندارد.

و اين كساني كه خداوند خمس را برايشان قرار داده خويشاوندان رسولخدا”ص“ و همانهايند كه در آية « **و انذر عشيرتك الاقربين!**» از آنان ياد فرموده و ايشان فرزندان عبدالمطلب از ذكور و اناث هستند، و احدي از خاندان قريش و ساير تيره هاي عرب جزو آنان نيستند. و همچنين موالي ايشان نيز در اين خمس سهمي ندارند، صدقات مردم براي موالي ايشان حلال است و موالي با ساير مردم يكسانند.

كسي كه مادرش از بني هاشم و پدرش از ساير دودمانهاي قريش باشد زكات و ساير صدقات بر او حلال است و از خمس چيزي به او نمي رسد، براي اين كه خداي تعالي مي فرمايد: **ايشان را به نام پدرانشان بخوانيد**! »

خلاصه، آنچه كه از اخبار ائمه اهل بيت عليهم السلام رسيده متواتر است در اين كه:

1. **خمس مختص به خدا و رسول و امام از اهل بيت و يتيمان و مسكينان و ابن سبيل ها از سادات است، و به غير ايشان داده نمي شود،**
2. **اينكه خمس به شش سهم به همان نحوي كه در روايات بالا آمده تقسيم مي شود،**
3. **اينكه خمس مختص به غنائم جنگي نيست، بلكه هر چيزي را كه در لغت غنيمت شمرده مي شود، شامل مي شود، مانند: سود كسب و گنج و استخراج مرواريد از دريا و معدن ها و كشتيراني**
4. **در روايات ائمه آمده كه خمس موهبتي است از ناحية خدا براي اهل بيت كه بدين وسيله زكات و صدقات را برايشان حرام كرد.**

اينكه در روايات داشت: خداي سبحان غرضش از تشريع خمس احترام اهل بيت رسولخدا”ص“ و دودمان او بوده و خواسته است تا محترم تر از آن باشند كه چرك اموال مردم را بگيرند. ظاهر اين روايات اين است كه نكتة نامبرده را از آية زكات گرفته اند كه خطاب به پيغمبرش مي فرمايد: « **از اموالشان صدقه اي بگير تا بدان وسيله پاك و پاكيزه شان سازي** ...!» چون تطهير و تزكيه ( پاكيزه كردن) هميشه در چيزهائي است كه چرك و آلودگي و مانند آن داشته باشند.

**فصل ششم**

**تشريع محرمات در اسلام**

**مستند: آيه219و220سوره بقره « يَسأَلوُنَكَ عَنِ الخَمرِ وَالمَيسَرِ قُل فيهِما اِثمٌ كَبيرٌوَمَنافِعُ لِلناسِ ...!»**

الميزان ج3 ص280

# تاريخ تحريم شرابخواري و قمار

يكي از احكام تشريع شده در اسلام كه از لحاظ تأثير تاريخي و اهميت اجتماعي و رواني آن بسيار مشهور است، تشريع تحريم شرابخواري و قمار است. نكات عمدة تاريخي اين مطلب را ذيلاً شرح مي دهيم و جزئيات فقهي و تفسيري آن در جلدهاي ديگر ذكر خواهد شد.

آياتي كه راجع به اين موضوع است، در چهار مرحله نازل شده است:

1. « **بگو، جز اين نيست كه پروردگارم ” فواحش“ را،**

**آنچه از آنها هويداست،**

**و يا آنچه پنهان است،**

**و اثم، و بغي يا سركشي بناحق را،**

**حرام فرموده است**. » ( اعراف 31)

در اين آيه صريحاً ” **اثم**“ تحريم شده است ولي بيان نشده كه مراد از ” اثم“ چيست، و خمر داراي ” **اثم كبير**“ است، و شايد اين سكوت به منظور ارفاق و تسهيل بر مكلفين باشد.

1. « **و از ميوه هاي درختان خرما و انگور، كه از آنها شراب، و رزق خوبي بگيريد!** » ( نحل 67)

در اين آيه نيز اشاره به پليدي شراب شده است، زيرا كلمة ” **شراب**“ را در مقابل ” **رزق خوب**“ قرار داده و معلوم كرده كه آن از رزقهاي نيكو نيست!

دو آيه فوق در مكه نازل شده است و گويا مردم قبل از نزول آية زير متوجه حرمت آن نبودند:

1. **« لا تَقرَبوُا الصَّلوةَ وَ اَنتُم سُكاري - به نماز نزديك مشويد در حالي كه مست هستيد! » ( نساء 42)**

اين آيه در مدينه نازل شد تا اندازه اي از مي گساري و مستي جلوگيري كرد، يعني مردم را در بهترين حالات كه نماز است و بهترين جاها كه مسجد است، از اين عمل زشت باز داشت.

بعد ازآية فوق، آية زير نازل شد و خمر را به طور كلي تحريم كرد:

1. **« يَسأَلوُنَكَ عَنِ الخَمرِ وَ المَيسَر ... از تو درباره شراب و قمار مي پرسند, بگو در آن دو گناهي كبير است, و در ضمن سودهائي هم براي مردم دارند, ولي گناه آنها از سود آنها بزرگتر است! » ( بقره 219)**

دلالت آيه بر حرمت خمر از اين راه است كه براي آن ” **اثم كبير**“ اثبات مي كند، و در آية اعراف تصريح شده كه **اثم** حرام است.

در قرآن شريف براي **قتل و كتمان شهادت و افتراء** و غيره اثبات ” اثم“ شده، ولي ” **اثم بزرگ** “ فقط در مورد **شراب و قمار** شده، و نيز ” **شرك**“ كه آن را ” **اثم عظيم**“ خوانده است.

بعد از آيه فوق, آية زير نازل شد:

1. « يا َايُّهَا الَّذينَ آمَنوُا اِنَّما الخَمرُ وَ... اي كساني كه ايمان آورده ايد, جز اين نيست كه شراب و قمار و بت ها و تيرهاي شانس, پليد و از كار شيطان است؛ از آنها اجتناب كنيد...! » **( مائده 92و93)**

از اين دستور اكيد، و مخصوصاً از ذيل آيه فهميده مي شود كه مسلمانان بعد از نزول آية سورة بقره هنوز به طور قطعي شرب خمر را ترك نكرده بودند، تا اينكه اين آيه نازل شد.

آئين اسلام، پاية احكام خود را بر نگهداري و تقويت عقل سالم قرار داده است، و از هر چيزي كه عمكرد عقل را باطل سازد، مانند: **شراب و قمار و تقلب و دروغ و غيره**، اكيداً منع نموده است!

از چيزهائي كه بيش از هر چيز با حكومت عقل سليم و فرمانروائي مطلق آن مخالف است، در بين افعال- **شرابخواري**، و در بين اقوال- **دروغگوئي** است.

اهميت تحريم شراب در روايات اسلامي بسيار نقل شده است. روايت زير نشان مي دهد هركسي كه در رابطه با آن كوچكترين عمل يا خدمتي انجام دهد، جزو ملعونين خدا حساب مي شود:

( در كتاب كافي از جابر از حضرت باقر عليه السلام روايت شده كه: )

رسول خدا ”ص“ فرمود:

* خدا ده كس را دربارة شراب لعن فرموده است:

1. **آن كس كه درختش را كاشته،**
2. **آن كس كه نگهباني اش كرده،**
3. **آن كس كه انگورش را فشرده،**
4. **آن كس كه آن را نوشيده،**
5. **آن كس كه در جام ريخته،**
6. **آن كس كه حمل كرده،**
7. **آن كس كه از حامل دريافت كرده،**
8. **آن كس كه فروخته،**
9. **آن كس كه خريده،**
10. **و آن كس كه از بهايش استفاده كرده است!!!**

( و نيز در كافي از حضرت امام صادق عليه السلام نقل شده كه: )

رسول خدا”ص“ فرمود:

* **شراب رأس گناهان است!!!**

**مستند: آيه90تا93سوره مائده « يااَيُّها الَّذينَ آمَنوُا اِنَّماَ الخَمرُ وَ المَيسَرُ وَ الاَنصابُ وَالاَزلامُ رِجسٌ ...!»**

الميزان ج11ص203

# تدريج در تحريم محرمات

« **اي كساني كه ايمان آورده ايد، جز اين نيست كه شراب و قمار و بت ها (يا سنگهائي كه براي قرباني نصب شده،) و چوبه هاي قرعه، پليد و از عمل شيطان است!**

**پس دوري كنيد از آنها، باشد كه رستگار شويد...!** »

اين چهار آيه از سورة مائده (از 90تا93) همگي در مقام بيان حال شراب هستند. در بعضي از آنها قمار، و در بعض ديگر انصاب و ازلام هم علاوه شده است.

اگر آياتي كه در سورة بقره و نساء و اعراف دربارة شراب نازل شده، به اين آيات اضافه كنيم و بررسي نمائيم، از سياق مختلف آنها به اين نتيجه مي رسيم كه شارع مقدس اسلام شراب را به تدريج تحريم فرموده است.

به اين معنا كه نخست شراب را در ضمن عنوان گناه، كه عنواني است عام، تحريم كرده و فرموده است:

* « **بگو پروردگار من ! ”فواحش“ را ( چه علني و چه در پــرده،) و همچنين ” اثم“ را تحريم نموده است!** » (اعراف 33)

و آنگاه آن را به تحريم خاص و به صورت نصيحت بيان كرده و فرموده است:

* « **بگو، گرچه براي مردم در اين دو (شراب و قمار) منافعي است، الاّ اينكه گناه آن دو از نفعشان بزرگتر است!** »

و نيز فرموده:

* « **مبادا اين كه مستيد در صدد نماز خواندن برآئيد، بلكه صبر كنيد تا آنكه به حال خود آمده و بفهميد چه مي گوئيد!** »

بار سوم آن را باز به تحريم خاص و لكن با تشديد و تأكيد هرچه بيشتر بيان كرده و فرموده:

* « ... **شراب و قمار و بت ها و تيرهاي قرعه، پليد و از عمل شيطان است، پس دوري كنيد از آنها...!** »

اين آيات آخري از چند جهت مشتمل تشديد و تأكيد است:

1. با كلمة ” اِنَّما“ تشديد فرموده،
2. شراب را پليد و رجس خوانده،
3. آن را عمل شيطان ناميده،
4. امر صريح به اجتناب از آن داده است،
5. فرموده در اين اجتناب, اميد رستگاري هست،
6. مفاسدي را كه مترتب بر آشاميدن شراب است، بيان فرموده،
7. پرسيده آيا اين مقدار از بيان مفاسد آن شما را از اين عمـــل زشت بــاز نمي دارد؟
8. بعد از آن همه تأكيد آنان را به اطاعت خدا و رسول امر فرموده، و از مخالفتشان بر حذر داشته است،
9. فرموده: خداوند از اينكه او را اطاعت بكنيد يا نكنيد بي نياز است،

10 - در آية چهارم فرموده: **« بر كساني كه ايمان آورده و عمل صالح كرده اند، گناهي نيست در آنچه قبل از اين از اين محرمات خورده اند و...!** » كه دليل بر تشديد است.

##### رِجسٌ مِن عَمَلِ الشَّيطان

* « **... شراب و قمار و بت ها و تيرهاي قرعه، پليد، و از عمل شيطان است، پس دوري كنيد از آنها...!** »

اين عبارت، پليد بودن آنهائي را كه در آيه شمرده بيان مي كند، و پليد بودن آنها مشتمل بر وصفي است كه فطرت انساني نزديكي به آن را براي خاطر آن وضعش جايز نمي داند زيرا در آن هيچ خاصيت و اثري كه در سعادتش دخيل باشد و احتمال دهد كه روزي آن خاصيت از آن پليدي جدا شود، نمي بيند.

سپس مي فرمايد:

* **شيطان مي خواهد به وسيلة همين پليدي ها يعني شراب و قمار بين شما دشمني و عداوت به وجود آورد، و مانع ذكر خدا و نماز شود.**

از اينكه عداوت و بغضاء را تنها از آثار شراب و قمار دانسته از اين جهت است كه اين اثر در آن دو ظاهر تر است.

##### بر آنچه گذشته حرجي نيست!

خداوند متعال در پايان آيات مزبور مي فرمايد:

* **« ليس علي الذين آمنوا و عملوا الصالحات جناح فيما طعموا...! »**
* **بر كساني كه ايمان آورده و عمل صالح كرده اند، نسبت به آنچه از شراب نوشيده و يا از ساير محرمات مرتكب شده اند، حرجي نيست، اما به شرطي كه علاوه بر ايمان و عمل صالح در جميع مراحل و اطوار خود ايمان به خدا و رسول و احسان در عمل را دارا باشند!**

با داشتن چنين فضايلي، اگر قبل از نزول آية تحريم، و رسيدن آن به گوششان، و يا قبل از اينكه معني آن را فهميده باشند، به يكي از اين پليدي ها كه عمل شيطان است، مبتلا بوده اند، حرجي بر آنها نيست، و خداي تعالي از گناهان گذشتة آنها صرف نظر كرده است.

آنچه از آيات استفاده مي شود اين است كه شراب در مكه و قبل از هجرت تحريم شده است. آية 33 سورة اعراف كه مكّي است بر اين امر دلالت دارد. آية 219 سورة بقره هم آيه اي است كه در اوايل هجرت در مدينة منوره نازل شده است، لذا شكي باقي نمي ماند كه در اوايل هجرت شراب بر مسلمين تحريم شده بود. از آيـــة فوق بر مي آيد كه بعد از آية سورة بقره و قبل از آية سورة مائده برخي از مسلمين به دنبال عادت زشت قبلي خود مبتلا بوده اند.

**مستند: آيه115سورة نحل « اِنَّما حَرَّمَ عَلَيكُم المَيتَةَ وَالدَّمَ وَ لَحمَ الخِنزيرِ وَ ما اُهِلَّ لِغَيرِاللهِ ...! »**

الميزان ج24ص300

# چهار محرمه در اسلام و سابقه محرمات در يهود

« **حق اين است كه مردار و خون و گوشت خوك، و آنچه نام غير خدا بر آن ياد شده، براي شما حرام است. و هركه ناچار شود بدون زياده روي و تجاوز، خدا آمرزگار و رحيم است!** »

مفاد اين آيه با چند عبارت مختلف در چهار جاي قرآن ايراد شده است:

* در سورة **انعام و نحل** كه هر دو مكّي هستند، و يكي در اوايل بعثت و ديگري در اواخر توقف رسول خدا”ص“ در مكه نازل شده است.
* درسورة **بقره و مائده،** كه يكي در اوايل هجرت به مدينه و ديگري در اواخر آن نازل شده، و هر دو شامل اين مطلب هستند.

اين آيه به طوري كه بعضي از مفسرين گفته اند، دلالت دارد بر انحصار محرمات در همين چهار مورد **( مردار، خون، گوشت خوك، و آنچه براي غير خدا ذبح شود!**) و لكن با مراجعه به سنت به دست مي آيد كه محرمات ديگري غير از اين چهار محرمه كه, اصل در محرماتند، نيز وجود دارد كه رسول خدا”ص“ به امر پروردگارش كه فرمود: «**آنچه رسول به شما دستور داد بدان عمل كنيد و آنچه شما را از آن نهي كرد، ترك نمائيد!** » بيان نموده است. ( آيه 7 سوره حشر)

سپس خداي تعالي مؤمنين را از بــــدعت نهادن در دين احتـــراز مي دهد و مي فرمايد:

* « **براي آن توصيف دروغ كه زبانهايتان مي كند، مي گوئيد:**

**اين حلال است و اين حرام !**

**كه دروغ بر خدا مي بنديد،**

**كساني كه دروغ بر خدا بندند رستگار نمي شوند!** »

خطاب اين آيه متوجه مؤمنين است، و اين احتمال را تأئيد مي كند كه مراد از جملة مورد بحث نهي از بدعت در دين باشد، يعني چيزي از حلال و حرام داخل در دين مكنيد، و چيزي كه از دين نباشد و به وسيلة وحي نرسيده باشد، در ميان جامعه باب مكنيد، چه اين افتراء به خداست، هرچند كه باب كننده اش آن را به خدا نسبت ندهد.

قرآن مجيد آنگاه مسئلة محرمات در يهود را مطرح كرده و مي فرمايد:

* « **براي يهود آنچه را كه قبلاً براي تو نقل كرديم، حرام كرديم،**

**ما بر آنها ستم نكرديم بلكه خوشان به خودشان ستم كردند!** »

آنچه را كه قبلاً خداوند براي رسول ا لله”ص“ دربارة محرمات يهود نقل فرموده در سورة انعام در آيه 146 است كه مي فرمايد:

* « **براي يهود تمام ناخنداران را حرام كرديم،**

**و از گاو و گوسفند، پيه آن دو را برايشان حرام كرديم،**

**مگر آن پيه كه بر پشت هاي آن دو باشد،**

**يا چربي روده ها، يا آنچه با استخواني آميخته باشد،**

**اين چنين، آنان را به ظلم شان جزا داديم،**

**و البته ما راستگويانيم !** »

گويا گوينده اي پرسيده است كه حال كه محرمات از خوردني ها منحصر بر چهار حرام است، پس چرا حرامهاي ديگري كه در مورد يهود گفته شده، فرمان يافته است؟ و خداي تعالي خود در جواب مي فرمايد:

* « **اگر ما اينها را قبلاً بر بني اسرائيل حرام كرده بوديم،**

**ظلم شان نكرديم،**

**بلكه ايشان خودشان بر خود ظلم كردند،**

**و به كيفر ظلمشان بعضي چيزها را بر آنان حرام كرديم!** »

بدين معني كه همين چيزها براي آنان حلال بود و لكن چون پروردگار خود را عصيان نمودند لذا به عنوان عقوبت آنها را برايشان حرام كرديم!

در جاي ديگر قرآن نيز مي فرمايد:

* « **و به خاطر ظلم هائي از يهوديان، طيباتي را كه بر ايشان حلال بود، حرام كرديم!** »

و خداي مهربان در ادامه مي فرمايد:

* « **اگر بعد از آن عصيان، به سوي پروردگار خود رجوع مي كردند،**

**و از نافرماني توبه مي كردند،**

**خدا هم از ايشان گذشت مي كرد،**

**و دوباره حرام ها را برايشان حلال مي كرد،**

**كه او آمرزگار و رحيم است!** »

پس در بني اسرائيل اصرار بر معصيت ها نتيجه اش تحريم حلالهايشان شد!

**مستند: آيه168سورة بقره« يااَيُّهاَالنّاسُ كُلوُا مِمّا في الاَرضِ حَلا لاً طَيِّباً وَلا تتَّبِعوُا خُطُواتِ الشَّيطانِ ...!»**

الميزان ج2ص391

# روزي هاي حلال وتحريم هاي خلاف شرع

« **هان اي مردم! از آنچه در زمين است بخوريد، در حالي كه حلال و طيب باشد و گامهاي شيطان را پيروي مكنيد، كه او شما را دشمني آشكار است!** »

خداي تعالي در صدر اين آيه خطاب را متوجه عموم مردم كرده است، نه فقط مؤمنين، و اين بدان جهت است كه حكمي كه در اين آية به گوش مي رساند، و بيانش مي فرمايد، حكمي است كه مورد ابتلاي عموم مردم است.

اما مشركين براي اينكه نزد آنان اموري حرام بود كه خودشان بر خود حرام كرده بودند و آنگاه به خدا افتراء بسته بودند، مانند آنچه در روايت آمده كه قبايل ثقيف و خزاعه و بني عامربن صعصعه و بني مدلج چيزهائي از رستني ها و چارپايان و بحيره و سائبه و وصيله را بر خود حرام كرده بودند.

البته اين در ميان مشركين عرب بود وگرنه در مشركين غير عرب هم اموري از اين قبيل يافت مي شد ولي مؤمنين, آنها هم با اينكه به اسلام در آمده بودند اما هنوز خرافاتي چند از باب توارث اخلاقي و آداب قومي و سنتهاي منسوخه در بينشان باقي مانده بود كه مؤمنين گرفتار اين بقاياي خرافات قديم بودند لذا خطاب در آيه متوجه عموم مردم شد كه آنچه در زمين هست برايشان حلال است و مي توانند بخورند و پابند احكام خرافي قديم نباشند.

معناي آيه با توجه به معاني مختلف كلمه ” اكل“ اين مي شود كه:

* « **از آنچه خدا از نعمت هاي خود در زمين آفريده و در اختيار شما قرار داده است، بخوريد و در آن تصرف كنيد، كه هم حلال است و هم طيب !** »

يعني هيچ مانعي به غير از آنچه كه از ناحية طبيعت خودتان و يا از ناحية طبيعت زمين مانع است، شما را از خوردن و تصرف آنچه حلال است جلوگير نشود.

عبارت **« كُلوُا مِمّا في الاَرضِ حَلا لاً طَيِّباً !»** يك اباحة عمومي و بدون قيد و شرط است اما چيزي كه هست عبارت بعـــــــــدي يعني « **وَلا تتَّبِعوُا خُطُواتِ الشَّيـــــــــــــطان !** » مي فهماند كه در اين ميان چيزهاي ديگري هم وجود دارد كه نامش ” **خطوات شيطان،**“ است و مربوط به همين ” **اكل حلال طيب،**“ است و اين امور، يا مربوط به نخوردن به خاطر پيروي شيطان است و يا خوردن به خاطر پيروي شيطان ! و چون تا اينجا معلوم نكرد كه آن امور چيست؟ لذا براي اينكه ضابطه اي به دست داده باشد كه چه چيزهائي عنوان پيروي شيطان را داراست كلمة ” **سوء و فحشاء و سخن بدون علم،** “ را خاطر نشان كرد كه بفهماند كه هر چيزي كه بد است يا فحشاء است يا بدون علم حكم كردن، كه پيروي از آن پيروي شيطان است!

و وقتي نخوردن، و تصرف نكردن در چيزي كه خدا دستور به اجتناب از آن نداده است، جايز نباشد، خوردن و تصرف كردن بدون دستور او نيز جايز نيست! پس هيچ اكلي حلال و طيب نيست مگر آنكه خداي تعالي اجازه داده و تشريعش فرموده و از خوردن آن منعي نكرده است!

آية مورد بحث و نظاير آن تشريع حليّت همه چيزهاست و در مقابلش آية 173 سورة بقره كه مي فرمايد: « اِنَّما حَرَّمَ عَلَيكُم المَيتَةَ وَالدَّمَ وَ لَحمَ الخِنزيرِ وَ ما اُهِلَّ لِغَيرِاللهِ ...!» در آن از خوردن چيزهائي نهي فرموده است.

پس برگشت معناي آيه به اين مي شود ( و خدا داناتر است) كه مثلاً بگوئيم:

* **از همه نعمت هاي خدا كه در زمين براي شما آفريده بخوريد، زيرا خدا آنها را براي شما حلال و طيب كرد، و از خوردن هيچ حلال طيبي خودداري مكنيد كه خودداري از آن هم سوء است و هم فحشا و هم سخن گفتن بدون علم ( يعني وهم تشريع،) و شما حق نداريد تشريع كنيد، يعني چيزي را كه جزو دين نيست جزو دين كنيد، كه اگر چنين كنيد، خطوات شيطان را پيروي كرده ايد!**

پس، آية شريفه چند نكته را افاده مي كند:

1. اينكه، حكم مي كند به حليت عموم تصرفات، مگر هر تصرفي كه در كلامي ديگر از آن نهي شده باشد,
2. اينكه، خودداري و امتناع از خوردن و يا تصرف كردن در چيزي كه دليلي علمي بر منع از آن نرسيده، خود تشريع است و حرام,
3. اينكه، مراد از پيروي خطوات شيطان اين است كه بندة خدا به چيزي تعبد كند و آن را عبادت و اطاعت خدا قرار دهد كه خداي تعالي هيچ اجازه اي در خصوص آن نداده باشد. چون خداي تعالي هيچ مشي و روشي را منع نكرده مگر آن روشي را كه آدمي در رفتن بر طبق آن پاي خود در جاي پاي شيطان بگذارد، و راه رفتن خود را مطابق راه رفتن شيطان كند، در اين صورت است كه روش او پيروي گام هاي شيطان مي شود.

**مستند: آيه 275 تا 281سوره بقره « الَّذينَ يَأكُلوُنَ الرِّبا...!»**

**الميزان ج4 ص371**

# تاريخ تحريم ربا و فلسفه آن

اوضاع و شرايط تاريخي زمان تحريم ربا را آيات قرآن مجيد و روايات اسلامي به خوبي روشن ساخته و نشان مي دهند كه عليرغم تحريم قبلي ربا از طرف پيامبر گرامي اسلام هنوز در برخي موارد اين كار ممنوع ادامه داشته است.

خداوند متعال با نزول سورة روم در مكه, در مورد مسئلة ربا چنين تذكر داده بود:

* « **و آن سودي كه شما به رسم ربا داديد،**

**كه بر اموال مردم ربا خوار بيفزايد،**

**نزد خدا هرگز نيفزايد،**

**بلكه محو و نابود شود،**

**ولي آن زكاتي كه بي ريب و ريا، و از روي شوق و اخلاص، به فقيران داديد، ثوابش چندين برابر مي شود،**

**و همين زكات دهندگان هستند كه بسيار دارائي خود را افزون كنند!**»

از اينجا معلوم مي شود كه مسئلة رباخواري از همان اوايل بعثت رسول الله”ص“ و قبل از هجرت منفور بود، تا آنكه در آية سورة آل عمران در مدينه صريحاً تحريم و سپس در آيات فوق الذكر در سورة بقره در مدينه دربارة آن تشديد شده است.

علاوه بر اينكه، حرمت ربا بنا به حكايت قرآن كريم، كه در بين يهود معروف بوده است، چون قرآن مجيد در آية 106 سورة نساء مي فرمايد:

* **« و ربا خواري يهوديان، با اين كه از آن نهي شده بودند...!»**

همچنين آية :

* **« ليس علينا في الاميين سبيل...!»**

كه حكايت كلام يهوديان است و اِشعار بر اين معنا دارد، با در نظر گرفتن اينكه قرآن كريم كتاب يهود را تصديق كرده، در مورد ربا نسخ روشني ننموده است، دلالت دارد بر اينكه ربا در اسلام حرام شده بود.

هم در سورة روم و سورة آل عمران, و هم در اين سوره، مسئلة ربا كلاً در مقابل مسئلة انفاق و صدقه و ترغيب به دادن صدقه قرار گرفته است. ربا خواري درست ضد و مقابل انفاق و صدقه است.

چون رباخوار پول بلاعوض مي گيرد و انفاقگر پول بلاعوض مي دهد، و نيز آثار سوئي كه مترتب بر رباخواري است درست مقابل آثار خوبي است كه بر مسئلة صدقه و انفاق مترتب مي شود. آن يكي اختلاف طبقاتي و دشمني مي آورد، و اين يكي رحمت و محبت مي افزايد. آن خون مسكينان را به شيشه مي گيرد، و اين باعث قوام زندگي محتاجان و مسكينان مي شود. آن اختلاف در نظام و ناامني مي آورد، ولي اين انتظام در امور و امنيت مي بخشد...!

خداي سبحان در آيات سورة بقره، در امر رباخواري تشديدي فرموده كه دربارة ‌هيچ يك از فروع دين نكرده, مگر يك مطلب كه تشديد در آن نظير تشديد در امر رباست، و آن اين است كه مسلمانان دشمنان دين را بر خود حاكم سازند و اما بقية گناهان كبيره، هرچند قرآن كريم مخالفت خود را با آنها اعلام نموده و در امر آنها تشديد هم كرده ولكن لحن كلام خداي متعال ملايم تر از تشديد در امر رباست، و همچنين در امر حكومت دادن دشمنان خدا بر جامعة اسلامي!

حتي لحن قرآن شريف در امر زنا، شرب خمر، قمار، ظلم و گناهاني بزرگتر از اين مانند كشتن افراد بي گناه؛ ملايم تر از تشديد در آن دو گناه است.

اين نيست مگر براي اينكه فساد آن گناهان از يك نفر يا چندين نفر تجــــاوز نمي كند، و آثار شومش تنها به بعضي از جهات نفوس سرايت مي كند، و آن عبارت است از فساد ظاهر اجتماع، و اعمال ظاهري افراد؛ بر خلاف ربا و حكومت بي دينان، كه آثار سوء اش بنيان دين را منهدم مي سازد، و آثارش را به كلي از بين مي برد، و نظام حيات نوع را تباه مي سازد و پرده اي بر روي فطرت انساني مي افكند، و حكم فطرت را ساقط مي سازد و دين را به فراموشي مي سپارد!

##### تصديق تاريخ بر نظريه قرآن در آثار رباخواري

در ميان مسلمانان، سهل انگاري در دين باعث شد زمام امور كشورهاي اسلامي به دست دشمنان دين بيفتد، و كار مسلمانان به جائي بكشد كه نه صاحب مرگ خود هستند، و نه صاحب زندگي خود! نه اجازه دارند بميرند، نه فرصت مي دهند تا از مواهب حيات برخوردار گردند! دين از ميان مسلمانان رخت بر بست و فضايل نفساني از ميان آنان كوچ كرد!

رباخواران به جمع آوري اموال و تراكم ثروت پرداختند و در كسب جاه و مقام با يكديگر مسابقه گذاشتند و همين باعث به راه افتادن جنگ هاي جهاني شد و جمعيت دنيا به دو قسمت تقسيم شدند و رو بر روي هم ايستادند:

يك طرف ثروتمندان مرفه و طرف ديگر استثمارشدگان بدبخت كه همة زندگي شان به غارت رفته بود!

آنچه قرآن شريف دربارة رباخواري و سرپرستي دشمنان دين بر مسلمانان، فرموده، از پيشگوئي هاي قرآن مجيد است.

##### آيات قرآني و روايات درمنع و تحريم ربا

( جزئيات مربوط به رباخواري در قسمت مربوط به ساختار جامعة اسلامي و قوانين اسلامي در مجلدات بعدي اين كتاب مورد بحث و بررسي قرار خواهد گرفت. ذيلاً فقط آياتي كه مربوط به تحريم رباست – علاوه بر آيات استفاده شده در متن - ذكر مي شود و ضمناً از لحاظ تاريخي برخي جزئيات امر را نيز از روايات اسلامي مي آوريم : )

1. « **هان! اي كساني كه ايمان آورده ايد!**

**ربا را، كه همان دو چندان گرفتن است، مخوريد!**

**و از خدا بترسيد، شايد كه رستگار شويد!** » ( آل عمران 130)

1. « **هان! اي كساني كه ايمان آورده ايد!**

**از خدا پروا كنيد، و آن زيادي ربوي كه باقي مانده، رها كنيد،**

**اگر داراي ايمانيد!**

**اگر نكنيد، بايد بدانيد كه در حقيقت” اعلان جنگ“ با خـــــدا و رسول كرده ايد!**

**و اگر توبه كنيد، اصل سرمايه تان حلال است،**

**نه ظلم كرده ايد، و نه به شما ظلمي شده است!**

**اگر بدهكار شما در تنگي و فشار زندگي است،**

**بايد مهلتش دهيد تا هر وقت داشته باشد، بدهد!**

**البته اگر تصدّق كنيد برايتان بهتر است،**

**اگر اهل عمل باشيد!** »( بقره 8-271)

روايات اسلامي در اين معاني بسيار است و آنچه از روايات شيــــعه و سني بر مي آيد اين است كه اجمالاً آيه دربارة اموال ربوي نازل شده كه بني مغيره (دودماني از مردم مكه،) از بني ثقيف ( مردم طائف) طلب داشتند. چون در زمان جاهليت به آنان پول يا جنس به قرض مي دادند و ربا مي گرفتند. همين كه اسلام آمد و باقيماندة طلب خود را از ايشان مطالبه نمودند، مردم ثقيف ندادند، چون اسلام خط بطلان بر معاملات ربوي كشيده بود! طرفين نزد رسول الله”ص“ مرافعه بردند، در پاسخشان اين آيات سورة بقره نازل شد.

اين روايات نيز نشان مي دهند كه ربا قبل از نزول اين آيات تحريم شده بود و اگر قبلاً حرام نشده بود و به مردم ابلاغ نشده بود مردم ثقيف از دادن بدهي ربوي خود امتناع نمي ورزيدند!

**فصل هفتم**

**تشريع حكم قصاص**

**مستند: آيه178و179سوره بقره « يا اَيُّهاَالَّذينَ آمَنوُا كُتِبَ عَلَيكُمُ القِصاصُ ...!»**

**الميزان ج2 ص422**

# تشريع حكم قصاص درجامعه اسلامي

**« اي كساني كه ايمان آورده ايد، قصاصِ جنايتي كه واقع مي شود، بر شما واجب است:**

**آزاد در مقابل آزاد، برده در مقابل برده، زن در مقابل زن!**

**پس اگر صاحب خون از برادرش ( قاتل) بگذرد،**

**قاتل بايد كه احسان او را به خوبي تلافي كند،**

**و خون بهائي را كه بدهكار است، به طرز خوبي بپردازد!**

**اين خود تخفيفي است از ناحية پروردگارتان،**

**و هم رحمتي است!**

**پس اگر بعد از عفو كردن دبه در آورد و از قاتل قصاص بگيرد،**

**عذابي دردناك دارد!**

**و شما را در قصاص حيات است! اي خردمندان !**

**اگر بخواهيد تقوي داشته باشيد!** »

در اينكه خطاب را متوجه خاص مؤمنين كرده، اشاره است به اينكه حكم قصاص مخصوص جامعة مسلمين است، كفاري كه در كشورهاي اسلامي به عنوان اهل ذمّه زندگي مي كنند، و غير آنان از كفار، مشمول آيه نيستند، و آيه از كار آنان ساكت است.

اين آيه به منزلة تفسير آية 49 سورة مائده است كه فرمود:

* **« اِنَّ النَّفسَ بِالنَّفسِ...!** »

##### مفهوم عفو در قصاص

عفو از قاتل تنها در حق قصاص است، هر حقي كه باشد، چه تمامي حق قصاص باشد و چه بعضي از آن - مثل اينكه صاحبان خون چند نفر باشند، بعضي حق قصاص خود را به قاتل ببخشند و بعضي نبخشند، كه در اين صورت هم ديگر قصــــاص عملي نمي شود بلكه تنها بايد ديه، يعني خونبها بگيرند.

در آية فوق از صاحبان خون تعبير فرمود به ” برادران قاتل،“ و اين براي آن است كه حس محبت و رأفت آنان را به نفع قاتل برانگيزد و نيز بفهماند كه:

* در عفو لذتي است كه در انتقام نيست!

حكم به انتقال از قصاص به ديه, خود تخفيفي است از پروردگار، و به همين جهت تغيير نمي پذيرد. پس وليّ خون نمي تواند بعد از عفو دوباره دبّه در بياورد و از قاتل قصاص بگيرد. اگر چنين كند، او هم متجاوز است و عذابي دردناك دارد!

##### اثر قصاص در حيات انسانها

* « ولكم في القصاص حياة يا اولي الالباب لعكم تتقون! »

اين آيه به حكمت و فلسفة تشريع حكم قصاص اشاره مي كند و هم توهّمي را كه ممكن است از تشريع عفو و ديه به ذهن مي رسد، دفع مي كند. و نيز مزيت و مصلحتي را كه در عفو است، يعني نشر رحمت و انگيزش رأفت، بيــــــــان نموده و مي فرمايد:

* عفو به مصلحت مردم نزديكتر است, تا انتقام !

و حاصل معناي آيه اين است كه، عفو هر چند تخفيفي و رحمتي است، نسبت به قاتل، ولكن مصلحت عموم تنها با قصاص تأمين مي شود. قصاص است كه حيات را ضمانت مي كند، نه عفو و ديه گرفتن، و نه هيچ چيز ديگر، و اين حكم هر انسان داراي عقل است. و اينكه فرمود: « لعلكم تتقون! » معنايش اين است كه بلكه شما از قتل بپرهيزيد.

##### سابقه تاريخي قصاص در ملل و اديان

در عصر نزول آية قصاص، و قبل از آن نيز عرب به قصاص و حكم اعدام قاتل معتقد بود، و لكن قصاص او حد و مرزي نداشت بلكه به نيرومندي و ضعف آنها بستگي داشت و چه بسا مي شد كه يك مرد در مقابل يك مرد و يك زن در مقابل يك زن قصاص مي شد و چه بسا مي شد در برابر كشتن يك مرد، ده مرد كشته مي شد و يا در مقابل قتل يك برده يك آزاد به قتل مي رسيد، و در برابر مرئوس يك قبيله، رئيس قبيلة قاتل قصاص مي شد و چه بسا مي شد كه يك قبيله قبيله اي ديگر را به خاطر يك قتل نابود مي كرد.

ملت يهود نيز به قصاص معتقد بودند. حكم قصاص در فصل 21و22 سفر خروج و فصل 35 سفر عدد از تورات آمده است. قرآن كريم در آية 45 سورة مائده آن را چنين نقل فرموده است:

* « **در آن الواح (موسي) برايشان نوشتيم:**

**يك نفر به جاي يك نفر،**

**چشم به جاي چشم، بيني در برابر بيني،**

**گوش در مقابل گوش، دندان در برابر دندان،**

**زخم در برابر زخم،**

**قصاص بايد كرد!** »

مسيحيان، به طوري كه حكايت كرده اند، در مورد قتل به غير از عفو و گرفتن خونبها حكمي نداشتند.

ساير شعوب و امتها هم با اختلاف طبقاتي شان، في الجمله حكمي براي قصاص در قتل داشتند، هرچند كه ضابطة درستي حتي در قرون اخير براي حكم قصاص معلوم نكردند.

در اين ميان، اسلام عادلانه ترين راه را پيشنهاد كرد، نه آن را به كلي لغو كرد و نه بدون حد و مرزي اثبات كرد بلكه قصاص را اثبات كرد ولي تعيين اعدام قاتل را لغو نمود و در عوض صاحب خون را مخيّر كرد ميان عفو و گرفتن ديه، آنگاه در قصاص رعايت معادله ميان قاتل و مقتول را هم نمود و فرمود:

* **آزاد در مقابل آزاد اعدام شود، برده در ازاء كشتن برده، و زن در مقابل كشتن زن!**

( بحث تحليلي مربوط به حكم قصاص و جواب اعتراضات مربوط به حكم اعدام، به طور مفصل از صفحة 429 تا صفحة 436 در جلد دوم الميزان مطرح گرديده است كه خوانندة محقق را به اين مبحث رجوع مي دهيم! )

**فصل هشتم**

**تشريع جهاد و آغاز جنگهاي صدراسلام**

( **توجه**: فصل هشتم این بخش، تحت عنوان فوق، به دلیل مناسب بودن با موضوع جهاد مسلمانان در صدر اسلام و برای احتراز از تکرار آن در این بخش، به بخش آغازین **جلد دهم: تاریخ صدر اسلام و جنگ های رسول الله «ص»** منتقل شده است.

**(**سیدمهدی امین)